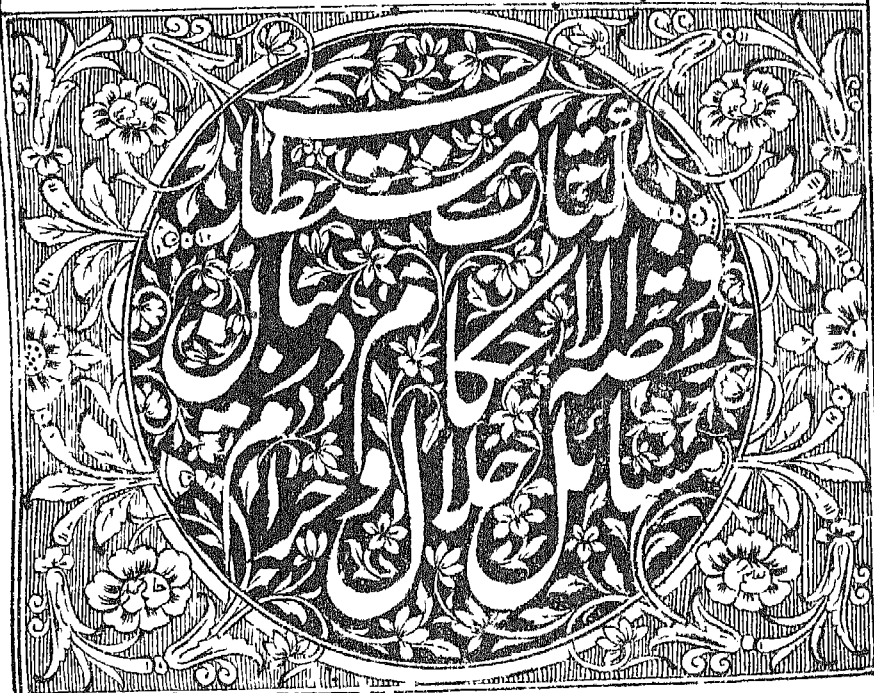




نَتَّ كَيْ دِينِ فَلَاحِ

الحمد لله المنعم المتفضل بآلائه العظيمة على عباده المؤمنين  
 بما لا يحصى من النعمان والبركات المملوكة بغير حساب  
 الكونين نبي محمد بن عبد الله سيد المرسلين  
 وآله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمد لله الذي جعل في خلقه  
 من البركات ما لا يحصى  
 والحمد لله الذي جعل في خلقه  
 من النعمان ما لا يحصى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمد لله الذي جعل في خلقه  
 من البركات ما لا يحصى  
 والحمد لله الذي جعل في خلقه  
 من النعمان ما لا يحصى

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13157

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العليم القدیر والصلوة والسلام الكثير علی سید سله محمد النبیه  
الندیر وعلی عذرتہ الذین نزلت فیہم آیۃ الطہیر اما بعد ایس ابن  
بروضہ الاحکام در بیان اکثر وجبات و شجبا و اغلب سائل حلال و حرام کہ بحسب اقتضای ادله  
شرعیہ در نظر اول الانام تمسک بالتقلید سید حسین عصمتہ اللہ عنہ کل لل شیئ فی کوراج و مستندہا  
ظاهر و واضح است و از بدت دراز جمعی از احباب ایمانی و اختلا روئے الناس بفتح تالیف آن نجی  
لیکن بسبب ضیق مجال و قوت شغال و توزع بال اسعاف سید است ثابت تا آنکہ فضیلت آن  
سعادت و نبالت تو امان جماعتی النساء الاغفر لہم سید محمید لازالت شمس افاد و اسباط طعمه و آثار افاد الی  
الا و حد زبدۃ الفقہاء و الکلمین سید المعظم سید محمید لازالت شمس افاد و اسباط طعمه و آثار افاد الی  
درین مخصوص استہام تمام در تحریر و اشہار اوقات فرصت و الانام خودہ بحث و تکرار این امر  
کردید و بتدریج الامانی بارہ مذ مسائل عبد الرجوع الی شطرنج الانوال و الدلائل باہر اعانت سلک  
احتیاط در مواضع تعارض و مجروحہ استنباط سعی شکوہ ایشان از بخت قوہ بفعل برہ نفس مالک  
بہا و سائر الموضنین و هو الموفق والمعین از اثر تصنیف این رسالہ و تالیف

عجالدردمدرکرمست همدوگفت امیر امان بندگان سکندرشان اعلی حضرت علی نعمت قدرت  
 جشید شوکت رافع لواجمی بن ملت ناشر آیات عدل و نصف مهر سپهر سلطنت و کامکاری بی نظیر  
 غطیت و شهر بار بی حد کشین انجمن سلاطین نامدار زین تخت و تاج مملکت و اقدار مرقع شریعت  
 مطهره حضرت خیر البشر مؤید طریقه حقه حضرت اید شمس عشر جامی حمی الاسلام و الایمان باسط بساط  
 الامن و الامان سلطان بن سلطان الخاقان بن الخاقان ابوالنظر مصلح الدین پادشاه  
 شریا جیه سلطان عادل خاقان مان محمد حبیب شاه پادشاه غازی خلد اسد ملک  
 و سلطانه و افاض علی العالمین به جهان و آوان وزارت سراپا انبارت نواب علی القابله کما  
 فحاست انصاف بیغ نین چار بخشش اقبال شکیار یکدفعه و اجلال شمع بزم و روز انداز  
 عزیز صر فحاست اقدار کار فرامی شاکری مدار المهاد سلطنت عظمی قدر دان علمای بن معین  
 سادات و مومنین زیر عظم و تنور عظم کن یکدین خلافت و جهاندار اعتضا و سلطنت و شهرت زنده  
 الامر امدار السلام و وزیر الممالک امین البهلوله عمده الملک امداد حسین جان بهادر و الفقار  
 جنگ یار وفادار سپه سالار فدوی خاص جان نثار پادشاه غازی خلد اسد ملک نصبه  
 شهور سیده و خلعت وجود و پیشده لهذا امید از حضرت خالق بهیال و خداوند تعالی است که  
 اجر و ثواب این عمل خیر اعلی و الامور و الاشهر و الایام عائد حال فرخنده آل بندگان  
 سکینه و شادمانی و سعادت و خوشبختی و ابرار نبایستی گرداند و این کتاب مشتمل است بر  
 مقدمه و چهارده فصل و در هر فصل یک باب و در هر باب یک فصل و در هر فصل یک باب و در هر باب یک فصل  
 مسائل فقه و اصول و در هر باب یک مسئله و در هر مسئله یک باب و در هر باب یک مسئله و در هر باب یک مسئله  
 بر دو مبحث است آن عقد و آن اقرار و آن ایقاع فقط در کار است آن ایقاع است و اگر ایجاب قبول  
 معضرت آن حکام است هر یک از آنها را بر وجه علم فقه و مقاصد چهار گانه این رساله مقدمه مشتمل است  
 بر چند فائده فائده اولی در بیان حال اجتهاد و تعلیم بر سبیل اجمال و تخفی فائده ثانیه بعد از  
 نشان دین و شناختن اصول خمس و اجابات و اثبات احکام شرع متین حضرت سید سلیمان



چه غرض از ایجاد انسان در آمدن او از کثرت مردم باین جهان استثال و التماس و فرمان رب العباد و عباد  
 پروردگار است تا ذخیره اخروی حاصل نمایند و آنچه برای حیات بعد بکار آید بعمل آند چنانچه است که بعضی  
 از تکلیف عباد و عبادت ربی غرض و جل نمی تواند شد زیرا که او تعالی کامل بالذات و مستغنی از جمیع  
 بهات است پس ثمره آن اختیار بندگان و تمیز نیک بدیشان و ایصال ثواب بیکو کار است پس بعد  
 تصحیح اعتقادات صرف بهت بطاعات اسم و اجابت است و چون اکثر احکام در این واسطه انبیا  
 بجای نمی رسد و زمانه انبیا علیهم الصلوٰه و التنا الفراض باقیه چه پیغمبر یا که سید پیران و خاتم انبیا  
 رخت هستی ازین جهان فابریستند و در عهد کرامت ممد آنحضرت رجوع خلق باین جناب بود و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم علی حسب الحاکم تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس در آن وقت قرآن و سنت سید  
 و الحاکم استند احکام و مرجع خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه حایا و برایا بعد خود نهاد  
 حدیث متفق علیه بن الفریقین انی نأرک فیکم التقلید کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعد  
 ماورایا تقلید فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شریعت و مرجع الحاکم  
 ملت و مرجع و ملاذ خلق بودند که از زمانه آنحضرت صلعم باصلام رسید و امام العصر و الزمان از  
 بغی و حد و ان ظلمه غاکب استند رجوع خلق در اکثر احکام بحجاب کجید و اخبار و آثار آنحضرت منحصر گردید  
 و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عبرت  
 و استمال آن بر مطلق و معتقد و عام و خاص و حکم و تنایه و مانع و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم  
 و عارض و آیات بحسب ظاهر و تراجم و وجه مرجع محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تحری و اطلاع بر کلام  
 و مخالفه سلامت طبع و استقامت فهم و این همه حاصل نمیشود در زمان مکر برای صاحب عقل  
 کامل و علم و افکره و حد کمال باشد تا بعد از آن نظر و استقراغ و در ده عمریه مخصوص مسئله  
 خلا فی بعد تلخیص دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه و هم که کرده اند که هر کس  
 قلیل از علوم ادویه فهم عبارت عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث معصومین  
 حکم بآن تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور چنانکه اخباریه میگویند

رسانان خبر روزی که در آن

با وصف تماشایی از قیاس نماید سر بر جایست چو این قیاس الفارق را بر قیاس خفیه مخزن نماید  
 زیرا که اعضاء اشکالی که درین باب غنیت بسبب ابتلابی بهن خلاف و ایات اختلاف انهام و  
 او نام و داده محتاج بیکند بطرف تحوی نام و اسمان نظیر فیصدل احکام قرآن و احایث اهل ذکر  
 علیه الصلوة و السلام کار کس نیست بلکه مفاد حدیث لا یكون المرء فقیها حتی یتفهم معارضین  
 ملاصقات جماعتی است که نفهم و ادراک صحیح و ذوق سلیم و راستی تقیصم باشد و ریاضتیه  
 علم استسیده و کلمات و قوانین اقصیه بر هر طری که درین باب داخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالات  
 انطویه و مغویه اثنا عشر باشند و از اعلاط و وجوه اشتباهات با خبر باشند و یکیکه چنین مرتبه فایز شود او را  
 می نامند و بر مجتهد لازم است که کمال انهام در معرفت احکام نماید و خود را از مواضع بداند و مساو  
 جاه و ریاست ننهد و در اخلاص و ابعاد رسالت اهل کمال کار بر نگاه آنچه نفهم شود آن عمل نماید و چون  
 حصول این سه کس را نیست بلکه بر اکثر عقل متعسر است بر بسیاری مستدر و تکلیف سا قطنیست و نظیف  
 ایشان است که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخبار را بر اهرام از ان کز بی  
 نیست چنانچه تحقیق شان بر هر چه علی حسب فهم تحقیق میکنند عوام شان با بهار رجوع میکنند اگر چه از لفظ اجتهاد  
 و تقلید تماشایی میکنند و بصیر و بصیرت تغییر مینمایند و تقلید اخبار ابراموات ترجیح میدهند و قول اسکا  
 خود را ساطح حکم مینمایند پس انکار شان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین  
 سالی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم مفاد آیات و روایات ثابت است  
 قال الله عز وجل لا تقربوا کلامکم فی الدین <sup>سوره بقره</sup> فیهما طائفة لیتفقوا فی الدین  
 لیسند و اقریهم <sup>سوره بقره</sup> انهم یحذرون و قال الصادق علیه السلام  
 یظن الی من کان مذکور به و حدیثنا و نظر حلالنا و حرماننا و عرف احکامنا فلیضو به  
 حکما فان قد جلده علیه حکما فاذا حکم بحکما فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا  
 و لاینا ارجع الی الله و ارجع الی الله علی حد الشریک بالله و لکن شرط است که عادل و تقوی باشد و کسی که  
 و چنان نیست که مرتبه عالیه را هم و کمال داشته باشد بر قول او اعتماد توان کرد چه بافق

و فوجر قول و محل اعتماد و و توفیق نمی تواند شد چنانچه از شخصیت امام حسن عسکری علی السلام متقول  
 است که عوام امت ما هرگاه بدانند از فقهای خود مشق ظاهر را و تعصب شدید و کمال بر حطام  
 دنیا و حرام دنیا و اکرام و اعانت دوستان و دشمنان و هر چند قابل اذلال و اهانست باشند و اندلالت  
 قویکی ایشان ابد گویند هر چند آنها قابل اغراز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند مانند طایفه  
 یهود اند که خدای غر و جل ایشان ازم نموده تقلید و اتباع علمای فاسق و فاجران <sup>تعالی</sup> و اهل  
 اجبار هم اربابا من دون الله و اما هر کس که از فقهای نفس خود را صیانت و این خدا را حفاظت  
 کند و مخالفت با بنوای فتنه طلب وعت حکم مولای خود نماید عوام است که تقلید او کنند و آن نبی باشد  
 بعضی از فقهای شیعه بر جمیع شیایانستی ما روزنامه من حبه کلامه علیه السلام و این است صریح است و جز  
 تقلید صلحای علمای امامیه همین است مقتضای ادله عقلیه و الا تکلیف محال لازم آید و مجتهد را تقلید مجتهدی  
 و یکنفری سجد حیا کان و وثیقا و عوام تقلید احمیا میتوانند کرد و بالانفاق و اما اسوات پس در تقلید  
 اختلاف است با وصف امکان تقلید مجتهدی جمیع بقول است شکل است یر که جز از اتباع آن مجتهد  
 حق قطعی است عدول از قطع و یقین بغیر آن جائز نیست و چگونه مجتهد یک موجود است برخلاف تحقیق  
 اجازت تقلید قول و یکنفری که در نظرش بطلان آن ظاهر است اند و از قابل و هرگاه این او نیست پس  
 بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا تخریج دلیل درین مقام مراد نیست بلکه مراد از آن  
 تا سخن نیست که دلیل تفصیل بر سلسله را مقلد نمی داند و نمی تواند و یافته نه نه معلوم دلیل و معنی  
 دلیل اجمالی که از عقل و نقل در اجلائی مراتب ضعیف است باجمالی است سوال علیه در سخن فیه از  
 راه توسعه است و با حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانیکه عبارت در یافته اند  
 و تبهومات باطله علمی علام را مورد طعن ساخته اند و هر چه در این امر و ثانیه ضرر  
 است برای سر علمی از ساد و اصول که در تحصیل سائل آن علم در کار است و ضرر  
 است از برای علم فقه از علوم ادبیه و نحو و صرف و لغت و معانی و بیان از علوم  
 منطقی کلام از برای یکی بعد یکدیگر و فایده است فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام و روایات

لکن در کلام این است  
 نظیر تقلید احمیا و خلف  
 در صورت امکان در وقت  
 باجماع در تقلید احمیا  
 است شکل از فتنه  
 در اوقات فتنه  
 لازم نیست که باجماع  
 فاضل علم خارج  
 است باجماع  
 باجماع فاضل علم  
 فقهی فیه اینست  
 می شود و آن فقهی  
 است تا فقهی فقهی  
 بر سر توفیق احمیا  
 و است اینست و بعد  
 امکان از برای فاضل  
 از تقلید است و بعد  
 بلکه از برای فاضل  
 مراد از اینست و  
 مثل اینست که در  
 از اجماع است

اینها هم علم بر رجال حر و نقید و معرفت مواقع اجماع و موارد خلاف و فتناع چه بسیارست که  
در ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر محتاج بآن میشوند و گاه است که روایات معارضه اجماع را مایل  
یا مطروح میدانند و از اینجا است که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در دیباچه تفسیر  
که جنسم کرده ام سر حدیثی را که تعلق تفسیرش را دارد ولیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است  
نموانا و مایل نمایند و از عمده ماتیوقف علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل شرایط  
استظهار است و قره قدسیه که عبارت از طبع و قواد و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است اوله  
شرعیه یعقل سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه آن جمعی از مدعیان اخباریت که اسیر تحقیق نشده محض  
مأم اخبار را بر خود بسته اند عمل اصول را منافی عمل باخبار دانسته اند و در خاطرشان چنان جا گرفته  
کسیکه عمل باصول میکند عمل خیر نمیکند و عمل باصول تسیم عمل باخبار کرده اند و نه فهمیده اند که  
در علم اصول بحث از ادله شرعی و از کیفیت استدلال از قرآن حدیث است و معرفت این علم مثل علم  
نحو و صرف و ربصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت اعانت میکند و گسائیکه تر عری بدرجه کمال نموده اند  
شرایط خند در استنباط حکم که در اجتهاد معتبر است افزوده و طایفه توطط را اختیار کرده اند و میگویند  
مخن نسلک نجد این فنیک النجدین و کتب فقهیه شان مملو است از اکثر مسائل اصول کمالا یخفی علی من طالع  
المفاتیح و الحقائق و الدرر الخفیة و ان اختلاف قایلیم فی الجملة فائدة ثالثة بدانکه بعضی اعلام  
فرموده اند که در فقه و فقهیه باعتبار اجتهاد و افتاء قضائیه حکم است که هر حکم لاحق از آن استلزم  
سابق خود است و از این جهت است که او را عمل تحقیق و اجتهاد خود جاز نمیکند لازم است  
اگر چه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای هر آن کس که برای او قریب جهاد  
حاصل باشد از هر جهت است و این علم و ادب و او بر وجود و شد چهره و میانه خود خدا  
بکمال است عمل ربونی تحقیق و توانائی است که هر قدر توانی در تقلید نافذ باشد و این مشروط  
است به ثبوت ادبها و بر مقلدین و وضع حرالت و تقوا اسی و عدم وجود اهل از و یحتمل که  
بیشتر از اتباع او و حکم تمیز بر نهند و دیگر نافذ نیست مگر باعتبار قضا کما یاتی و تالیفات

که حکم او بر مجتهد دیگر مافذ شود و آن مختص است بقاضی جامع الشرائع و در خصوص بعضی از فتاوی  
و قطع دعای هرگاه این ادعاست پس آنکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرائع بر تصدیق است  
مجتهدین مقدم نیست در تقلید کسیکه از آنها خواسته باشد و بعضی هم میتوانستند که به سبب که از  
مجتهدی اخذ کرده و بر حکم آن داده عمل نموده نقص آن نمیتواند کرد و اگر چه در مثل آن جوی  
برگیری میتوان کرد و اگر در علم فقه و مایه تعلق به مراتب متفاوت باشد به سبب تفاوت در کتب  
خواهد بود و ثابت میشود و اجتهاد و مراتب آن با اختیار اگر نیست آن دوازده باشد و اینها  
و تصدیق فضلاء اصحاب و از عاقل علمای اخبار را اهل اعتبار هرگاه معارضی نداشته باشند  
فائده را بآنکه فاطمه اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدد اخبار موجوده در نسبت  
اربعه و مانند آن بنمایند و بر ترویج احادیث و تقسیم آن بصحیح حسن و وثوق ضعیف که مجتهدین  
بعمل می آورند زبان طعن میکنند بی خبر از آنکه عمل اصحاب اخبار را احاد بود و تواتر و  
اکثر مفقود و انضمام قرائن هر گونه منفی قطع بصدد ورنه شود و اعتماد سبب بر قرائن و تحقیق  
او برای دگر بی فایده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن حجاج است به علم و عجب نیست که محدث  
کا شانی در وصف اخباریت و ادعای عمل عالم اربعین بصدد نقل اخبار که نشدن  
رمضان از نسبی و زور و ایانیکه دلالت دارد بر آنکه راه رسان مثل سار شهور است گفته که سبب  
محل اشکال است بسبب تعارض اخبار مکرر و آیات او اصطلاحات بظاهر قرآن و تفسیر  
واقع در آن بکلام امین هدیه نمی ماند بعد است که از خطای چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه  
بوی وضع و اختلاف از آن بشام جان میرسد انتقادی حاصل کلام بقدر حاجت پس تطبیق را ملاحظه  
که با وصف آنکه این آیات را اساطین اخبار و اخبار شیوخ را یک گویند از محدث کا شانی  
در آن مطنه وضع و اختلاف را راه داده پس قطع و یقین بصدد جمیع اخبار را از این راه علی السلام  
کجا باقی ماند علاوه اینکه در راه تنگ بود و سقیم و سقیم اندک نمایند که کتاب ال جلال در او مضمون  
نمود و پس احتمال مخالفت واقع بکذب عوام یا سبب او و سبب را دینی مانند آن از خط

نقل از بعضی مفسران و اخبار و با اینها که چنانچه قطع بصدور توان نمود ثقت الاسلام محمد بن یعقوب  
طوسی سند خود را از طریق حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده که بخندت جناب امیر علیه السلام عرض کردم  
که من از سلمان مقداد ابوذر رضی الله عنهم بعضی کلمات در تفسیر آیات و احادیث چند  
که از حضرت رسالت روایت نموده اند شنیدم که مغایر تفسیر وحی نبوی بود که در دست دیگران  
است تصدیق کلمات سلمان و نظر امی اورا و تکذیب دیگران را شنیدم آیا کماکان سزاوارد  
در مردم دیده می شود که سبب بفرموده خدا و روغ می بستند و قرآن حسب حاجتشان معنی میکردند حضرت  
فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب بگوشت دل شنیده بفهمی بلکه در دست مردم حق  
بطل و صدق کذب ناخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و بهمی هم مخلوط گردیده  
بدرستی که در عهد کرامت هدا انحضرت هم مردم را بنحضر دروغ بستند تا اینکه حضرت انکس  
برخواست و خطبه باین مضمون داد فرمود ای گروه مردم بدست تکیه کثرت دروغ بسته اند مردم  
بر پس بدانید که هر کس که دروغ بخیزد برین باید که جای قرار خود در جهم میاد آگاه گشتند  
و بعد آن هم مردم دروغ بستند بران حضرت و جز این نیست که روایات بشمار چهار  
رسیده که قسم بخورم و ادا می رسد که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرد و در زبان  
بان مقلد بنوده و از دروغ گفتن بر رسول خدا باکی نداشت و آنرا هم و کنا و نه بداند شنیدم که مردم  
میدانستند که تکیه منافق و دروغگو است قول او را قبول نمیکردند لیکن آنها گفتند که این  
صفتی است و انحضرت را دیده ام کلام حضرت شنیده ام این جهت فرارفتند از بیان سبب  
از حال او آگاه بنمودند و حال آنکه خدای تعالی خبر داده بود و با حضرت با نیجه خبر داده و صوف  
کرده آنها را با نیجه و صفت کرده پس فرمود حق تعالی که وقتیکه می بینید آنها را خوش می آید چهره  
و صورت آنها را بدست آنیکه صفت می نماید می خور و در اینست مومنین مجله صبیح است و اندک کلام  
نمکنند که شایسته می بیند ایشان تا آخر آنکه بعد از آن باقی نماند آنها بعد از رسول خدا و انحضرت  
یا انصاری دعوت کنندگان پسوی ایشان و نزاع برادر و برادران کذب پس چنانچه

[illegible]

در این کتاب ده ام بر آینه ای است که روایت از ترک میکرد مولف گوید که این قسم را وی بی اختصار  
بر زمان نبوی و در دو کتب خود بنویسید و بنویسید بر اینسان پس در اهل زمان این احتمال  
راه دارد و از این است که شیخ الطائفی شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف دو کتاب است از کتب  
حدیث و در مذنب الاحکام جایجا در روایات مختلفه احتمال بهم را وی ذکر فرموده و بر تنبیخ حیران  
منسوخ را بدو من بنابر فلیرجع الیه علاوه بر سهو و وهم احتمال خطا در فهم هم در هر راوی که  
منسوخ است و بجوین نقل بالمعنی را حدیث وارد است چون و اوه معصوم نبوده اند و وقوع خطا  
از آنکه منسوخ نیست پس چگونه مقطوع الصدور تواند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع روایات  
ایمه کبراه علیهم السلام و الصلوٰه بعد تحقیق حال و اوه و رعایت مرجحات و قرائن محسب بسع  
و طاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر کس که لیاقت آن دارد لازم است و لهذا اعلام  
بتحقیق حال و اوه اهتمام تمام بکار برده اند باز آمدیم بر سر ترجمه حدیث باز در بیان ششم سوم فرمود که  
سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول خدا ص خبری را که امریان میفرمود و آنحضرت بعد از آن خبر  
نهی نمود و این کس افغان نهی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نهی میفرماید و بعد از آن آنحضرت امریان  
فرمود و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت و اگر میدانست  
که این حکم منسوخ شده بر آینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آن حکم منسوخ را  
روایت میکنند پس آنرا ترک میکردند و هر چه هم گوید که این حکم مختص است باخبار نبویه پس شیخ  
احکام فرمود که بعد از این رسالت منسوخ است و آنحضرت از پنجهان زرقه است مگر  
بعد از آن که این و اوه است پس هر حکام را بوسی بر حق و جانشین مطلق خود اغنی حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام و آنکه را فرمایند و ایت می آید و هر یکی از امان بعد از آن مطلع بوده  
پس شیخ حکم را بخبرایه علیه السلام نمی تواند شد آری بر ای اخبار ایه هدی و هجی دیگر بر  
اخبار است که اختصاص باخبار ایه دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست و اگر  
از آن است و آن احتمال تهیه است چه بعد حضرت سالک تاب هرگاه دشمنان این



بیرون آمدند و قصد حقیق الیمین علیہ السلام نمودند و از آنجا که در آنجا  
خوف جبار است و انبیا را در آنجا ترسان بودند و اکثر اوقات کارهای عیسای مسند  
و اینجاست که در بعضی آیات مثل مقبوله عمر بن خطاب و غیره که در ترجیح اخبار مذکور شد و در  
است خذ بها خالف العامة و دع ما و افترقوا باز آنحضرت در بیان قیام الیمین  
روایت فرموده و چهارم کسی است که در وضع نسب و توبه و اصلاح خدام و غیره

در بیان اشاره بان نسبی که در علم فقهی است اختلاف میشود و نیز واضح گردید که حکم و متشابه چنانکه  
 در قرآن مجید صریح است در اخبار نبوی نیز واقع است و از روایات دیگر استناد می شود که در حکام  
 اید علیهم السلام نیز حکم و تشابه است و حکم و حبس الاتباع است و متشابه و حبس الاتباع و حبس الاتباع و حبس الاتباع  
 که در احکام این اتمام نعمت و تعیین وصایت و تفویض علوم باخصرت لالت میکند بر اینکه جمیع علوم نزد  
 این حضرت جمیع بود و لکن از این لازم نمی آید که جمیع علوم از انحصرت بهر یک از رعایا رسید  
 باشد و در باب استنباط و تقلید باشد و اوهای قطع در هر سلسله خبریه بطرز موجهه کلیه یا اکثر  
 در فروعی احکام و دعوی ساسیت اندیشی المحدثین شیخ یوسف بحرانی رحمه الله اعرف  
 بهر است اکثر حکام فرموده و بعضی از علمای اخبار این نزاع را نزاع لفظی بر گردانیده و چون  
 را با یکدیگر بفسر تفسیر نموده و اختلاف ایشان در جزئیات مسائل ادل لائل است بجهت  
 آن منصرف و اختلاف روایات نیست بلکه در اکثر جاها اختلاف انهام و تطرق اوام و نقد  
 تتبع نام در اخبار ائمه نام و ما شاکل فلک باعث بران میباشد و احتمال خطا و ثواب  
 در آن مطلق لا معصوم الا من عصمه الله گاه است که تغییر احکام مجتهدین اگر منشأ آن اختلاف  
 آثار و تفاوت انظار است محل طعن میگردد و اندکانیکه بعضی از متجددین آنها قیاسی اند  
 که حکم المجتهد متغیر و الشیء یغیر بحکم الله لان حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرام حرام  
 الی یوم القيمة و غیره و اینها اصول و حکم ظاهری فرق بین است و اول با اختلاف  
 انظار متغیر نمی تواند بود و اینها فی قیاسیه است و اینها کفایت مرادش از تغییر احکام  
 مطلق تغییر است و اینها در جمیع چیزهای بسیار از احکام با اختلاف شرائط مختلف  
 میشود و اگر مراد آنست که با اختلاف انظار احکام شرعی مختلف نمیشود پس در حکم واقعی  
 مسلم است که در حکم ظاهری که است که مستبعد و غریب است که یکسانی ظاهری حکم و اقل اصلی  
 شود و چگونه میتواند شد و نمی تواند بود و اینها در جمیع علوم و معارف اند و عامه و غیره  
 و اینها در جمیع علوم و معارف اند و عامه و غیره

تفسیر شیخ حسین  
 صاحب البیان فی التفسیر

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و رسیدن به تحصیل آن بسیار دشوار است  
 ما آنرا از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد حضرت باشد صواب است و خلاف آنست و بعد از آن  
 پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل الخطأ و الصواب  
 یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه قصوری در تتبع یا غفلتی واقع شود و نصیر اطلاع  
 بر محض هم نرسد و از حیث نظر بلفظ عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حاکم بکلمه عام  
 خواهد بود و حکم واقعی چه مقصود آنحضرت در نفس الامر تعیین نموده است و بوجهی که در متن مذکور است  
 بعد محض نمی شود لان عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود و اینست که گاه است که  
 فقیه و گاه غیر او متنبه بر محض نشود و از حکم سابق عدول میکنند و تتبع فیه علم حکم عام است  
 و علاوه بر آن بقا قرآن حالی و مقالی که در اکثر جایها معین بر فهم مقصود میباشد از نسبت تخلف  
 امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع مازون فیه است نیز معلوم پس حکم بر وجهی قطع و یقین  
 میتوانند کرد و حال آنکه بر اکثر عموماً عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم نفس الامر غیر معاد است  
 الامر فقیه و برین عمل عموم معذور خواهد بود لکن حکم اصلی آنرا از ایشان گرفت و ایضا هرگاه بر او  
 تقیه و غیر مقام تقیه سبب عدم اطلاع بر موفقت مذکور عامه چنانکه اکثر فقهاء اتفاق افتاده عمل  
 نموده باشند چگونه حکم سازا حکم مطابق واقع توان گفت و حال آنکه حکم را در غیر محل آن جاری  
 کرده اند با جمله انکار خطا محض خطاست و از اجابای بدیهیات و معذورت خالی و جواز  
 عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع دلالت نمیکند و اقصی است آن چنانکه جاهل مسئله  
 اگر جای معذور باشد حکم حقیقی را نسبت با وجهی که در آن است باطل علم معذور است  
 او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی را میگویند و آنچه در وقت تعذر علم بآن بنا  
 بر مصلحتی و بیکر مجابی آن در شرع جایز باشد حکم ظاهریست که در صورت علم بکمال علم  
 بر طبق آن نیست و حلال محمد صلعم حلال الی یوم القيمة حرام الی یوم القيمة است  
 حکم اصلی و در شده است نه باعتبار حکم ظاهری یا نیمی بینے که اگر ای قاضی

در این کتاب است که در خصوص این که در این قصاص جاری خواهد بود و  
 هرگاه که در حکم این از قصاص جاری خواهد شد و همچنین هرگاه حدیثی در باب  
 وجوب پیری با وصف تبع یا رسید حکم بوجوب می توانیم کرد و بلکه مقتضای اصلی  
 نفی وجوب تکلیف من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلالة بهم رسیده حکم بوجوب میکنم و هرگاه در  
 از این طریق است و در عدول از آن میکنیم پس این اختلاف بحسب حکم ظاهر است حکم  
 اصلی از این طریق است بخواست طهارت و اقصیه و ظاهر بر صاحب حدائق نجاست و  
 طهارت را از تنکام علم ظاهر میکنند و در واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانند و  
 در بیان حکم وضعی و حکم شرعی نکرده و ظاهر است که بدون علم نجاست حکم شرعی نجاست  
 که وجوب اجتناب است جاری نمیشود و ازین لازم می آید که اصل نجاست هم قبل آن  
 و اقصیه نیستند باشد و از همین جاست که علم متأخر گاه است که باعث فساد عمل تقدم  
 میشود مثل آنکه اگر منی بعد از آن در جامه خود بپاشد یا در وقت نماز بعد نماز طلع نجاست  
 مسدود شود صورت اولی آنکه در صورت ثانیه علی قول حکم با عاده نماز کرده میشود  
 نجاست از وقت علم مقتضی است پس این هم صورتی نیست پس اتصال نجاست بوجوب  
 نجاست طاقی است و وجوب اجتناب بکلمه شرعی مانعی موقوف بر علم است اول ازین لازم می آید  
 که نجاست عین علم نجاست باشد که علم البینه هم خارجی است و یکدیگر را که هرگاه در نشی که  
 اختلاف احکام و مدارک خطا اختصاص عین اصول اخبار ندارد پس طعن یکی بر دیگری  
 و خصوصاً آنکه نظریه اختلافی نجاست تا وقتی که بهر کار ضرور نشود بر وجهیکه کنایه شنبه  
 و تاویل صحیح نیست باشد با حال کسانی که زبان خود را بنده علمای اعلام آشناسانند  
 و علمای این نسبت عدول از طریق اید علیهم السلام نسبت اتباع عامه دهند حاشا ختم  
 ذاک و درین مقام محرم ربانی فاضل مجزائی جاوه انصاف را پیموده میفرماید که الیو کمال  
 این است که علمای فرقه اید هم اسد سلفا و خلفا بر طریقه ائمه دین صلوات الله

علیه السلام بداند چه ورع و تقوی و جلالت لسان ایشان که بجهت تواتر  
 از خبر و ج از طریق مستقیم مانع بوده لکن گاه است که بعضی از علما از این تخلف و  
 نموده اند خواه اخباری باشند و خواه مجتهدان از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور  
 اطلاع یا کج فهمی لکن این معنی موجب قبح و تشنیع نمیتواند شد و جمیع این مسائل  
 که از این مناطق قرار داده اند از این قبیل است زیرا که ما می بینیم هر یک  
 از مجتهدین و اخباریین را که با هم مخالفی میکنند بلکه گاه است که شخص خاص در خلاف اوقات  
 مخالفت قول خود نمینماید و رئیس اخباریین صدق و بعضی از اقوال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین  
 و اخباریین در آنها با موافقت نموده اند باین سبب کسی در علم و فضل و تقوی او قبح نمیتواند  
 و این کج آدینها شیوع نیافته مگر از زمانه صاحب فرائد مدینه که زبان تشنیع را بر مجتهدین دراز  
 ساخته و تصباتی که لائق ثنائ و تمثال او نبوده بعمل آورده اگر چه در شطری از مسائل حق و صواب  
 رسیده باشد و نسب ای و آن بود که برای علما محمل نیک قرار میداد چه اینها در اقامت دین  
 و احیای سنت حضرت سید المرسلین کونانی نموده اند خصوصاً آیه الله علامه علی بن محمد  
 آجیناب کج قاطعه و بر این ساطعه علمای مخالفین را طرد ساخته عیاشایان جم غفیر گردیده و  
 و کبر و شریف و حقیر سعی شکور او در دین حق داخل شده اند و کتابهای مستحکم تحقیقات و محو  
 بر تحقیقات تصنیف فرموده که تا آخرین خوشه چینی از آن کرده اند و از دریای تحقیق شان بهره  
 گردیده و این همه حق عظیمش بر گردن تمام علمای فرقه ناجیه حتی صاحب فرائد ثابت گردیده  
 و باین سبب مستحق مدح و تحسین و تعظیم و تجلیل است نه لائق مذمت و نسبت بکفر  
 و دین چنانکه جبارت کرده است بر آن قلم صاحب فرائد در باره علامه و غیره و از  
 مجتهدین انتهی حاصل کلامه و آنچه افاده نموده بجااست مگر آنکه نسبت اصابت حق  
 فواید مدینه در شطری از مسائل که باعث طعن او بر علمای اصول گردیده خلاف آنست  
 کما رویاتی الاشارة الیه فائده خامسه بدانکه او اشهر علمای اصول و فرائد است

اوله در قرآن نشان کما از افراط و تفریط در بیان تنبیح و سب و تحذیر میاید که اما اخبار این پس از مطلع شده ام بر آن از اول  
 نشان خیر و شر این است که از افراط و تفریط بعضی ازین مانع کرده اند که قرآن مطلقا بفهم نمی آید بعضی نقل قول که قائل بود  
 که تفسیر این بعضی ازینها تفریط کرده اند و هم از احمقانه کلمات کو یاد عوی شارکت نایندوده و ظاهر عرض او تفریط است  
 بلا محسن کاتانی از گفته و تحقیق در مقام نیست که اخبار از طرفین متعارض است و لکن آیات و حد و وعید و زجر در قرآن  
 و تفسیر و زجر برای آنکه تعدی حدود الهیه نباشد مقام درین نیست و لکن اکثر آیات قرآن مجید و تمام آیات متعلقه  
 قطع نظر از سنت نبویه آن که در اوستی حاصل کلامه این قول است که قائل بان در نظر نیست و تفصیلیت غریب که  
 منسک مرتبی از دو مرجع آن نیز بسوی هم متمم است پس در نفس احکام حال آنکه عده غرض کلام ملک سلام امر و نهی  
 و بیان تکالیف نام و در این نشان بسوی سالک شریعت مندرجین درین اسلام و جمیع اقوال منکرین حیثیت این مخالفان قطعی  
 اما نض الکتاب بقوله تعالی فلا یندر و ان القرآن ام علی طلب فاعلموا اگر قرآن مجید مفهوم انفعلی بود تدریج بود  
 می بخشید و اگر فهم آن مختص خبرات می بود این عقاب که رومی نموده و اگر مراد از آن انصوص مخصوص بود حجت بطلانی بود  
 پس لامحال نظر و فکر و استنباط از قرآن مجید و ابا باشد و این امر لازم نمی آید که مجملات و متشابهات محبت باشد  
 مجمل و متشابه در کلام خدا و کلام معصوم هیچ جالاق استناد نیست با جمیع تشنیه است بلکه محتاج است به تفسیر  
 و تفسیر متشابهات قرآن و حدیث و این مجملات این مرد و از روی رجحان و نیست و احادیث منع از تفسیر قرآن اختصاص  
 به این مقامات دارد و بیان معنی ظواهر و از اینجه است قول او کما انما انزلناه قرانا عربی علیکم تعقلون حضرت را  
 را میفرماید پس این از این قول آنست که میفرماید و ذکر برای سائر عرب است و در تفسیر کاه قرآنی  
 باشد این از این جهت که جمیع ادوات خود قدرت داشته باشند و اگر با وصف آنکه خداوند عالم قرآن را بر زبان  
 نازل فرموده و هم آنرا تفسیر و تمام قرآن است بایشان بوجه تعبیر و الفاظ نازل شده باشد صریح است و تفسیر  
 بخلاف این که لازم می آید که تفسیر بعضی الفاظ مثل مقطعات قرآن و اجمال بعضی مثل لفظ صلوة و زکوة و غیره  
 آن موقوف بر این است که تفسیر اسلام بوده است بدلیل خارج از موضوع بحث بیرون است از اینجه که قول  
 او تعالی انا جعلناه قرانا عربی علیکم تعقلون تفسیر نیست با آنچه گذشت اما انصوص سنت پس باینکه  
 از حدیث است از اینجه که در پیشانی این فیور گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از اختلاف حدیث که

روایت میکنند که کسیکه معتقد باشد پس سود هرگاه وارد شود بر کسی پس باید برای آن شهادت  
خدا یا از قول رسول خدا و آنها و الا بکذا برید از بر روایت کننده آن و بعضی اخبار آمده که جو مخالف قرآن را  
نیزند و در بعضی نوزخ و اینهمه عرض کتاب مجید در روایات بسیار وارد است اگر قرآن مجید  
المنفی باین عرض قرآن صورت نخواهد داشت چه نصی درستی و تخصیص بآن ندارد و نظائر اقران است  
نظائر است و از آنجمله آنچه در حدیث وارد شده که شخصی عرض کرد و بخدمت حضرت صادق علیه السلام  
بروم و مغنیات و بهای غنا میکنند پس گاه است که حدیث طول میدیم برای استماع همه ایشان پس حضرت  
فرمود و هر چه میکنم آواری بگویم میرسد حضرت فرمودند آیا شنیده که حق تعالی میفرماید ان التمسح والبصر والافوا  
کل اولئک کان عنه سؤلای یعنی بدینیک گوش و چشم و دل از هر یک ازین بپوشش خواهد شد تو بر اثر غلبه  
مموده گفت کویا شنیده بودم لاجرم ترک کردم و تو به نمودم آیا نمی بینی که حضرت تعجب و انکار نمودند  
بر او که مگر آیه کریمه را شنیده اگر قرآن محبت نمی بود این تعجب و انکار چگونه متوجه میشد و امثال این احادیث  
است من شمار فلیرجع الی اساس الاصول اخبار و اله بر اختصاص علم قرآن بحضرات دلالت نمیکند مگر بر  
جمع علوم قرآن باحضرات که هیچ چیز از ظاهرها و غیر ظاهرها محکات و مشتبهات و ظواهر و باطن و باطن  
باطن باطن باطن و علم جز از ایشان مخفی نبود نه علم ظواهر خاصه نه علم محضات و بیانات بحکامات همه در  
بود که بدون رجوع بحضرات انحلال آیه نمی توانست شد و همواره اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای و  
و دشمنان حجاج بآن سبک و ندیس اگر ظواهر محبت نمی بود و احتیاج بآن نمی داشت احتمال الزام با آن  
بجای خصام دارد و در اکثر مقامات از سیاق کلام بسیار بعید است کما لا یخفی علی المتتبع من ذلک

اول نیکو ظاهر کتاب مجید و در خصوص ظهور است یعنی حادثی سوم جماع علمای شیعه  
 که کاشف از قلوب معصوم میباشد جماع دلیل عقل و محبت اینها ظاهر است اما کتاب مجید  
 پس محبت نصوص آن متفق علیه است و محبت ظهور آن نیز ظاهر اگر چه از مدعیان اخباریت  
 جمعی ظاهر کتاب اجماع نمیدانند و محبت شان ظهور بعضی از اخبار است لکن اخبار بسیار  
 بنویسند و جماع علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب جماع اصحاب فیرج این حادثی است  
 و دیگر اقوال شان خالی از انظار نیست که صریح به الحدیث البهره و تحقیق فاضل مذکور  
 درین مقام غیب است و تفسیر با جادیش و ادله این احوال تفصیل این مباحث موکول به  
 کتاب استقامت اصول و فروع کتاب صانع است من شایسته رجوع الیهما و آنست  
 پس کلام در سنت نبویه علی السواء به الف الف تسلیم و تحجیر قریب است بکلام و ظهور کتاب  
 مجید و اما نصوص و ظهور اخبار حادثی این معصومین خواه حکایت قول آنحضرات باشد و خواه  
 حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجت آن استغنی از بیان است و اما اجماع پسین رجوع  
 آن بقول معصوم لکن کاشف قواعدهم محبت آن نیز واضح است و لکن در اجماع بعضی علما که  
 اصول و اکثر علمای اخبار کلمات متشکته دارند جمعی میگویند که علم با قوال جمیع علما که  
 در اصصار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم با جماع را مخصوص میکنند بزبان  
 ظهور و حضور معصوم علی السواء و که را فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین  
 نیست بلکه علم با جماعی که از ظاهر و قرائن اشتهار و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند  
 و در ضروریات دین و تهتیب حصول این علم واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند  
 و جزو یاران ایشان اند که این مرتبه و ضوئ رسیده است گاه است که برای  
 خواص که قریب است به انبیا و اولاد و از شب و در مطالع کلام فقه را بیکسند و غایت  
 وضوح میباشد که نسبت ایشان آنرا ضروری بنویسند و اگر ضروری نباشد نظر  
 الی الحرف است و از قیاس است که قصهای اخبارین نیز جای نفی خلاف می نمایند



حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده و جمعی در کشف آن از فروعی معصوم تأمل کرده اند و اظهار نظر  
که قول اتباع کاشف از قول رئیس میشود و فاضل محدث بحرانی در مجله کاح حدایین اعتراض  
بآن نموده پس علمای اعلام و نقله احکام که در صد و ناسی این نام فنی باشند هرگاه اطباق نمایند  
بر حکمی از احکام جزم حاصل میشود باینکه قول مطاع ایشان بهمین بوده است چنانکه ملا تشبیه قول  
ابو حنیفه را از اقوال خفیه و قول شافعی را از اقوال شافعی می شناسند عجیب نیست که شیخ یوسف  
بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هرگاه در کسی از قدما می بخیزد مثل صدوق و غیره حکمی را  
فرموده باشند ما جزم میکنیم که روایتی مستند خود و از مذکور آنرا نقل کرده باشند پس هرگاه اتفاق  
از مختصات کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیره قول ایشان نیز در این مندرج باشد چگونه کاشف از قول  
و جمعی تهافت و تعارض دعای اجماع را دلیل بر عدم عبرت بان میکردند و نمیدانند که این امر اگر قیاس  
باشد قیاس نخواهد بود و مکرر اجماع منقول متحقق بآنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول  
غیر آحاد هم در حکم اخبار آحاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیکرد و بر اینکه بالمره از احادیث  
دست بردارند همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست نمی توان داشت بلکه در اجتماعات منقول که متفق  
باشد مثل اخبار تحقیق تقیید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از بیعت حج است که کاشف از  
قول معصوم است پس قسم نیست نخواهد بود و اعتبار آن فائده نخواهد داشت این معنی در عایت سوط است  
لأنه کلام فی دضع الاصطلاح و لا مشاحة فیة علاوه آنکه وجه این تخصیص ظاهر است چنانکه در از حدیث  
بحر متعارف کلامی است که از معصوم منقول بواسطه ما بلا واسطه منقول گردیده باشد و قول معصوم که با  
در می یابند علم و جدا است و آنرا روایت نمیتوان گفت کوفی المعنی از روایت قوی باشد و لازم نیست  
که مورد اجماع خالی از خصوص باشد تا حاجت بان نادر باشد و بحث از آن قلیل النفع چه در مقامیکه  
روایات وارد باشند اعتضاد آن با جماع عیث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است خدا  
بالحج علیه بن اصحابک و دع الشاؤنا و در بلکه نزد اصحاب محمول بودن عمده اسباب حج است لکن  
علیه السلام فان الحج علیه لایب فیه و از اینجا لایح میشود که خبر که جمیع علیه نباشد محل ریب میتواند شد

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول  
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق  
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است  
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این  
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید  
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود  
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند  
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه  
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال آیه که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی  
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض  
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نتوان کرد و الفاها  
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل  
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا  
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت متیوان شد بر رجوع العمل الی الحدیث المستفیض  
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و  
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر حجج  
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از  
 اهل اخبار بآن قنیه اند که بهر حدیثی عمل متیوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بران مرتب شود  
 که شخصی بگوید و در پی او بیدار و معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت  
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در  
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط  
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول  
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق  
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است  
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این  
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید  
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود  
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند  
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه  
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال آیه که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی  
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض  
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نتوان کرد و الفاها  
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل  
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا  
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت متیوان شد بر رجوع العمل الی الحدیث المستفیض  
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و  
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر حجج  
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از  
 اهل اخبار بآن قنیه اند که بهر حدیثی عمل متیوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بران مرتب شود  
 که شخصی بگوید و در پی او بیدار و معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت  
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در  
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط  
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول  
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق  
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است  
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این  
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید  
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود  
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند  
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه  
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال آیه که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی  
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض  
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نتوان کرد و الفاها  
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل  
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا  
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت متیوان شد بر رجوع العمل الی الحدیث المستفیض  
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و  
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر حجج  
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از  
 اهل اخبار بآن قنیه اند که بهر حدیثی عمل متیوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بران مرتب شود  
 که شخصی بگوید و در پی او بیدار و معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت  
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در  
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط  
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

روایت القیمة باقیه الی یوم القیمة در دار الایمان که اصلا گذشته از اهل عهد و این نیستند  
درست بجای آورده و از شرائط و مخصوصات این چیز غیر و بر مخالفت اهل خیرت مصر و بومیانند  
بالعقود با آنکه عمل هر خبر خلاف طریقه احتیاط است که ادعای آن از نزد کیفما کان بعضی عمل  
با احتیاط را سلفا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف مستغنی عنه نمیشد و ظاهر است  
که عمل بر احتیاط در مقامیکه بحسب آن تشعیر حجابی بهم رسد اولی است واجب جائیکه در تشعیر  
در نظر مجتهد مشارض باشد رعایت آن واجب و بعضی از علما در صورتی که مستحب میدانند  
آن خالی از تأمل نیست اما دلیل عقل پس بقول الکاظم علیه السلام ان الله علی الخلق حجتین علی  
عباده حجة ظاهرة وهما الانبياء وحجة باطنة وهى العقل حجتان واضح است بآیات  
و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات اصحاب الایمة  
علیهم السلام مع المخالفین فی الغائی آن منی فی الاصول الکلامیة کما اتفق للمحدث احرر العالم ج  
در علم کلام و دفع شبهات مخالفین لباب نصوص امیه انام را شرط دانسته بجاست کلام و کلام  
است طاسری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و روایت مناظره هشام با عمر بن عبد که در آخر  
آن آورده است که امام حق ناطق حضرت جعفر صادق بعد استماع تقریر هشام سرور و خند  
شده ارشاد کردند من علمک هذا قال قلت یابن رسول الله حجی علی لسان فی قتال  
یا هشام هذا والله مکروب فی صحف ابراهیم و موسی و روایت مناظره هشام با یحیی بن  
عالم که در آن مذکور است و وردت علی مسئله لکن سئلت عنها قبل ان لا احدث  
لها جوابا فذکرت قول ابن عبد الله یا هشام لان مؤید ابرو ح القد سماضنا  
بلسانک فعملت لا اخذ منی الجواب فی الحال و مانند آن صراحت برخلاف آن دلالت  
دارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه شبهات مخالفین بویا فیوما تازه می شود و اقتصار بر نصوص  
ماثور و قد باب نصرت دین و دفع شبهات ابالیة منافقین بسکینه چه جواب آن محتاج است  
باظهار تازه و اقامت بر این واضحه و اگر علما دین را وضع از دفع شبهات و کشند و باند

سلسله  
 که در آن وقت که روزی در مدت حضرت صادق (ع) جماعتی از اصحاب آنجا حاضر بودند و در آن  
 جمله حران بن عیین و مومن الطاق و هشام بن سالم و محمد طیار و جمعی دیگر از صحابه آنحضرت بودند و در آن میان  
 هشام بن الحکم بود که غفان شبان است پس حضرت صادق (ع) با و فرمود که ای هشام گفت لبیک یا بن سول الله  
 حضرت فرمود آیا خبر میدی که چگونه فرمود و من و عمر بن عبدی و کیفیت سوال تو با و چه بود هشام گفت فدای تو شوم  
 ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بدستگاه من جایگزینم و زبانه من در حضور قدس تو یاری فرمایند و در حضرت فرمود  
 که مرا که شمارا بخیری اگر نمی پس از آنجا آوردی هشام عرض کرد که من حال عمرو بن عبدی را نمی دانم که در مسجد  
 بصره می نشیند و یاد و ده کوفی می کند و مردم را و مجتمع میشوند و رجوع با و مینمایند و این معنی بر من دشوار اند و  
 او بر آن آدمی در وقتیکه بصره در آمدن ناکاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمر و این عبدی و الهام میکنند  
 یحیی مردم را شکانتند و او را به و در صفت آخرین شتم و با و کفتم ایها العالم من مرکز و مسافرا  
 آیا اجازت میدی مسئله از تو بر سرم گفت پرس کفتم آیا چشم داری گفت ای سپهرین چه سوال است کفتم سول  
 من همین است گفت ای سپهرین اگر چه سوال تو احقانه است کفتم جواب بده مراد من مسئله که آیا چشم داری  
 گفت بل کفتم پس بان چه کار میکنی گفت الوان اشخاص را بان بینم کفتم آیا بینی داری گفت آری کفتم بان  
 چه کار میکنی بویها را بان میبویم کفتم آیا زبان داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت بان سخن میگویم  
 آیا گوش داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت بان آوازها را می شنوم کفتم آیا دست داری گفت بل کفتم  
 چه کار میکنی گفت بان خبر را میگیرم و نرم و سخت را بان می شناسم کفتم آیا پا داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی  
 گفت بان از مکانی بگویی میروم کفتم آیا دانه داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت لذت و اطعمه می خورم  
 می شناسم کفتم پس که آیا دل داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت سرچرخی که بر این اعضا و جوارح مذکوره  
 می شود از ابدل خود میگویم که این جوارح مذکوره استغفار از دل اند و گفت نه کفتم چگونه چنین شد و حال آنکه این  
 اعضا صحیح و سالم اند گفت ای سپهرگاه این اعضا در چیزی از چیزی نمانده یا شنیده یا شنیده باشد شک کننده بر آن  
 تیز آن بوی قلب رجوع میکند پس که بوی قلب تعین آن حاصل میکند و شک باطل میشود کفتم پس حقیقتا قلب ابرای رفیع  
 شکمائی که بر این اعضا وارد شود قائم فرموده است گفت بل کفتم ناچار است از قلب و کثره اعضا را تعین سرچرخی حاصل نمیشود  
 گفت بل کفتم ای فلان بدستیکه حتی تکما اعضا و جوارح مردم را و انکده است تا اینکه براسی ایشان را می آرد و  
 که تصحیح و صحیح و ابطال اشکاست بان نماند و این کثرت و غنای جوارح و حال است و شک و اختلاف کمال ایشان و انکده است

امامی از ایشان نصبت نمود که برای رفع شکوک اختلاف و بسو او رجوع نمایند و وی را اعضا و تناسل و قیام  
است که شکوک اختلافات ایشان را بوضع نماید پس عمر و ابن عبدساکت و بسو یک ملتفت شدند گفت که آیا تو  
هشام گفتیم گفت بمصاحبت رسیده گفتیم که گفت از جای گفتیم از جای که گفت پس بی هشام پس ابکار خوشید  
خود نشانید تا وقتیکه پیش او بود سخن بر زبان نیاورد پس حضرت صادق علیه السلام با جماع این قصه متنبسند و فرمود که ای  
هشام این لائل را که بتو تعلیم کردیم و گفتیم ما رسول الله بر زبان چنین جا بجا شد حضرت فرمود که ای هشام قسم بخدا که این در صحیفه  
و موسی مکتوب است ۱۲ مندرک العاد و مجلس شیخ مفید در مسطور است که سوال کردی می بینی خالد بر کمال از هشام می  
و حضور رسید چرا که کبوتر هشام که در دو وجه مختلف هم می شد هشام گفت نیکی گفت تجربه بدن را  
و کس که با هم منازعه و محاصره نمودند در امر دین یا سر و محلی اندیاید و مطلقا یکی نمی شود دیگر مطلقا هشام گفت  
از سر و کس یکی نمی شود دیگر مطلقا جائز نیست که هر دو محلی باشند بنا بر آنچه گفتیم که حق در دو وجه مختلف نمی باشد  
گفت پس خبر بد بدن حال علی عباس که با هم محاصره در یراث کرده پیش ابی بکر رفتند از سر و کس که حق در دو وجه  
بر مطلق هشام گوید که من فکر کردم در این که اگر گویم که علی مطلق بود که فرستادم و از بنده دیروزم و اگر گویم که  
عباس مطلق بود بشک که من نیز ندو در حال او از سر بر من سست که کامی از آن کسی من سوال کرده بود و بنی عباس  
پیش من بر سر شده پس او کردم قول عبد الله که من نموده که ای هشام تو همیشه مؤید خواهی بود و بر و القدر  
یاری کنی ما را از بنان خود از یاد آمدن انبیا و انتم که منصوب خواهم شد و محمد و خود را خواهیم کرد دیدمان وقت جواب  
رسید پس بگفتیم هیچک از علی عباس بخطاب و در یکدیگر از ایشان حق بود و در این جنبی است که در آن  
ناطق است در قصه او و حقیقتا میفرماید انکنا انحصار از نسو و الحار با قول اولنا و خصمان یعنی رسیده است تجربه  
و فیکره و آوردند بطرف محرابیکه او و در آن دو تا آخر سخن و بیکی که از سر و فرشته که ام بر خطا بود و که ام  
بر صواب پس اگر گوئی که سر و خطا بود در این حق و تعین جواب است پس بگفت که من میگویم که آن دو ملک خطی بودند  
میگویم که هر دو صیبت بودند با هم فی الحقیقه خاصه می بودند و در حکم اختلاف کردند و خصومت اختلاف که با هم ظاهر کردند  
تا متنبس نمایند و او در خطای او و بنمایند با و حکم را و وقت که دانند او را بر حکم هشام گوید که من گفتیم پس حسین  
و عباس در حکم اختلاف نمودند و محاصره کردند در حقیقه و خصومت و اختلاف که با هم خطا ساختند برای این  
که بنی عباسی بکر نمایند بر غلطی و واقف گردانند بر خطای او و آگاه نمایند او را بطلانیکه در یراث بر آنها نمودند  
امر خود و صاحبان شکستند و اختلافاتشان مثل اختلاف آن دو فرشته بود و پس بگفتی بن خالد  
لا جراته و در مسیحی و انبیا کلام او را ۱۲ مندرک العاد

نص شدین بالبره ضعیف شود و از اینجا است که علی بن محمد علیهما السلام میفرماید لولا من یبقی  
 بعد غیبه قائما من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدالین عن  
 بحج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباك ابليس و مرد ته ومن فلاح النوا  
 لما بقی احدا لا ترد عن ذل الله لکنهم میسکون از مرقه قلوب ضعفاء الشیعه  
 کما یسک ضیا السفینه سکانها اولئک هم الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن  
 که علمای دین بعد غیبت حضرت صاحب الامر موجود اند بچنین علما که دعوت میکنند مردم را بسوی  
 آنحضرت یا بسوی خدای عزوجل نمیتوانند میکنند زیرا او دفع میکند شبهات را از دین و محبت با  
 خدا و نجات دهنده اند و ضعیفای مذکور از ایشان خدایا از شبکه ای ابلیس و سرکشان اتباع او و از دامهای او  
 برانیه باقی نیامد کسی مگر اینکه از دین خدا بر گشت و لکن علمای دامهای اهل ضعیفای شیعه را  
 محکم میکند که از طرف حق و کردار نشود چنانکه صاحب سفینه سکان آنرا محافظت میکند  
 ایشانند افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل آنرا در مقدمات عماد الاسلام جناب امیر حرم مکرّم  
 سعیده و احده الله در المقام مشروحاً بقلم آورده اند و شایسته فی وجه الیه و انکار عقل سنجیده غیر ضعیفه  
 اشاعره است و علمای شیعه بحدّ از آن بر هستند و بعضی در عقل فطری و غیر فطری  
 فرق میکنند و این امر است که رجوع بسلاست طبع و عدم اعوجاج میکند و لا عائبه فیهِ و حسن و قبح عقلی  
 ضروریات مذہب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کافیه عقل حاکم است باینکه هر چیزی قطع نظر  
 حکم شارع حسنی و قبحی دارد که بحث میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره  
 اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی  
 مدرک آن عقل است چه عقل بر عاقلی حکم میکند باینکه شارع ترجیح بلامرجع بعقل ندارد چه  
 در هر چیزی از جزئیات احکام بلکه در اکثر افراد احکام بمعیه عقل با دراک مصلح و مفاسد  
 باشد پس نمی شود که هرگاه حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل او را که حسن و قبح هر چیزی تواند کرد  
 و حال آنکه چنین نیست چه کسی از عدلیه با دراک جمیع احکام بمعیه هر عقل قائل نیست آری

ادراک بعض احکام عقل استغالی دارد که فی حسن الصدق النافع وقع الکذب بقدر وسر حال عقل  
 سلیم ادراک حسن و قبح نیز باید حکم بوجوب و حریم می کند و از همین جا که می گویند که حسن عقلی  
 و جوب و حریم شرعی است صاحب اندیشه از امامیه و صاحب علم از اتریدیه پس در وقوع عقلی اعتبار  
 دارند و از استلزام انکار و لیس نیست و هرگاه این را دوستی پس بداند که ازین بابت است که عقل  
 سلیم حکم است که تکلیف بالایطاق محال است و تکلیف بر چیزی فرع علم است و مادامیکه علم بخیر  
 حاصل نشود تکلیف شرعی بان تعلق نمیکند و نص شرعی هم موجد آن است صاحب الله عز العباد  
 فهو موضوع عنهم و همین معنی اصل بر اوست و بدین علیه کل شیء عموماً حجتی  
 بر دینیه امر او نمی پس قبل و در شرع و بعد آن تا وقتیکه نص شرعی که اثبات بوجوب آن تواند  
 وارو نشود و یا بعد متبع بر ظاهر نشود و احتیاج باصل بر اوست میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت  
 قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک حکم فی سبیل علی حده التفصیل و حکم با صلاحه خطرو  
 تحریم یا توقف بر وجهی ندارد و بعد از شرع با اتفاق علما حتی الصدوق که اخبار یا انبیا  
 را بر طریق خود میدانند اصل در شیوا اباحت است اینصحن در سبک اعتقادات مسلک  
 ساخته اند و هرگاه بدلیل عقلی و نقلی درین آوان سبک با صلیق ثابت شد لایح کردید که انکار  
 بعضی از مستبسان اخباری حجتی است و در انکار و التفصیل موقوف الی المطولات الکبار و از  
 اجماع است اصحاب آن بر چند نوع است بعضی از انواع ان بالاتفاق حجت محرمین  
 استر ابدی بانی مبنای اخباریت در فوائد خود میفرماید بلکه از استصحاب و نوع بالاتفاق است  
 معتبر است بلکه میگوئیم اعتبار آن از ضروریات دین است یکی اینکه صحابه و غیرشان استصحاب  
 میکردند بر حکم نبوی را تا وقتیکه نسخ آن وارد نمی شد و دوم آنکه با استصحاب میکنند که از احکام  
 شرعی مثل آنکه آدمی الکذب من جو و است و شوهر فلان زن است و غلام فلان کس است و باطاعت  
 است و یا رچه و پاک است یا حسن و ثوابی شب یا روز و شستن از منته ایشان نمازی یا طواف  
 تا آنوقت که یقین حاصل شود بوجود امری که بجهت نقص آن حکم است نهی پس انکار استصحاب





و آخر باستنباط علیت شرک طغیانی اتفاق علمای شیعه باطل است و این نحو قیاس از خصائص است  
 و کتب علمای اعلام از مذمت آن معلوم است و اما قیاس با ولایت پس نیز ولایتی که از رضایت  
 فحوی و مفهوم موافقت استفاد شود محل کلامی نمیتواند شد و رجوع الی الضرر کما فی استفادة  
 تحریم العزب بر آن التایف و استفاد عدم جواز اخذ القرین من الما من النهر من اخذ القطرة من  
 العرف بذکر کما فی سائر الدلالات و هو اسمی بدلالة التنبیه کما اعترف به الکشاف فی تخریج ولایت  
 قطعی و تحقق حکم که علیت آن مستحق شد با قوی الوجوه عقلا و نقل کما فی قوله تعالی **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ**  
**أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ وَلَقَوْلِهِمْ اتَّوَجَّعُونَ عَلَيْهِ الْحِجَابَ**  
**وَلَا تَفْجَرُونَ عَلَيْهِ صَاعًا مِنْ مَاءٍ وَخِانَ نَسِيتَ كَرَامَتِي** ولایتی مقبض شد و از نجات  
 که البیس لعین در قول او خلقی من نار و خلقه من طین مطرو و حضرت رب العالمین شد با آنکه قیاس او  
 در مقابل نص بوده است آن قطعا جائز نیست منع دلالت ولایت در حقیقت در اینجا مستحق نبوده  
 و انما کان کذلک بزعم الفاسد پس قیاس صحیح بر قیاس فاسد اول من قیاس قیاسی است مختل  
 الاساس و اما قیاس منصوص العله پس رجوع آن منصوص ظاهر است احتمال علیت ناقصه فادح در الال  
 نیست چه تا تعلیل دلالت بر استقلال سکند تا وقتیکه خلاف آن به ثبوت نرسد و ایضا ظاهر منصوص  
 که علل شرعی از قسم معرفات است و از علامات حکم پس باید که مطرد باشد الا ان مثبت یا بعارضه  
 هو داب الظواهر كلها و از جمله انواع قیاس تنفیخ المناط است که علم علت از قوانین و یا تتبع نص  
 بهم رسد و این قیاس مقبول فریقین است و اخبارین هم آن قابل اندیش قیاس منموم قیاسی است  
 که علت حکم در آن منصوص شد و نه قطعی و نه مستفاد از دلالت تنبیه فحوی قیاس منموم  
 فرد متعارف متنازع فیه است نه غیر آن و آن استخس بعض من لا یدع بالاجبار من جهة  
 الاطلاقات عما استعمله علماءنا الاخبار و لکن گاه است که بسبب اشتباه بعضی علمای طریقت  
 را که مقبول نباشد در محل احتجاج آورده باشند و گاه است که بعضی از علما بسبب عدم فهم مقصد  
 صحیحش بزعم قیاس طغیانی خلاف واقع کرده باشند کما قال الصدوق للفضل بن دان **تَحْتَظِنِ**

بعضی قواله بنیامین بن یونس و حال آنکه مرد و بزرگوار از اجتهاد طایفه اند پس از دو حال این  
نیست باینکه آنچه صدوق بفضل بن شاذان نسبت داده غلط است و اشتباه در مدرک حکم او کرده  
و یا اینکه فضل بن شاذان اعتقادی داده که این کلام مرده پس خطیه و این خطا باعث تفسیق و  
نسبت اسامع علمای دین به بنیامین بن یونس است که کلامی قول بن لایحات اند فیهم اند خبیث  
نیز ظاهر نیست که اطلاعات قرآن معروف به ابی جعفر صاحب قیاس اصطلاحی ندارد بلکه بر سخنان  
استدلال ضربیست از اعتباری غیر از آن شرعیتم طلاق آن آمده و تسک آن مثل قیاس  
شعری طریقه ای غلط است علمای اصول از آن سخن مستند قال العلامة الحلی فی مبادی الوصول  
الی علم الاصول ان الاجتهاد و هو استخراج المعنی من النظم فیما یسوغ من المسائل الظنیة الشرعیة  
و لا یأیدیه و لا ینفی فی حق النبی لانی المتقدم خطی قد یصیب فلا یجوز تعبده کذا لا یجوز کذا  
من الایتم الاجتهاد عندنا لا یتم معصومین انما اخذوا الاحکام تعلیم الرسول و الا الهام من الله  
تعالی و اما العلوی فیمیز لهم الاجتهاد باسناد الاحکام من العمومات فی القرآن و السنة و ترجیح الالوه  
التعاضد اما اخذ حکم من القیاس و اما استنباط بعضی اجتهاد فایت سعی است در معانی نظر  
و سائل طشیه از او نه شرعی و نه نیست و در رد معاشرا المامیه پیغمبر از جهت اینکه مجتهد کاسی بر  
صواب است و گاه بر خطا پس پیغمبر که استنباط اند شد و همچنین ایامه و جمیع حضرات معصوم و محفوظ  
اند از اجتهاد و احکام معلول اند و حق است ایامه احکام را فرار گرفته اند از رسول خدا و از  
انکه استنباط و اما علمای این طایفه است بر این اجتهاد و استنباط احکام از عمومات قرآن و سنت  
او نه استنباط و احکام معلول است از این معنی که در یک اجتهاد و استنباط استنباط  
استنباطیست و استنباطیست از این معنی که در یک اجتهاد و استنباط استنباط استنباط  
شعری است که نیست لایق این لازم نمی آید که هر یک از این طایفه قیاس یا ظن را واقع شده یا طایفه  
است و جل آن شخص که استنباط است که استنباط قیاس و قیاس ظن و بعد از آن رجوع داده مجزوه مانده  
پس باینکه ظنون مستند است الی اجتهاد شرعیست قیاس استنباطیست و محمل انکار نمی اندازد بجا و ابو جرم

اعلیٰ السد و جبهه میگردید که اجتهاد و معنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول فقهی میجهت میدادند  
اصحاب این مکتب معنی اجتهاد میکردند و اذن در آن اشیان حاصل نموده بیکدیگر انضباط قواعد و  
مسائل و بانیو با تحقیقات متجذبه زیاده شده و این امر اختصاص بصاحب فقه نیز و بلکه در سایر علمای  
نحوه صرف تفسیر هم همین حال مشاهده است فائده سا و سه بر گاه این دانشی پس بدینکه اعتقاد و مذهب  
اجباری آن است که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت از بن خطا هستند و طریقه ایشان  
فاسدست مطلق ایشان بر علمای اصول بجا است کما اشترنا الیه لیکر کسبیه که خطای از انضباط و از مذکور  
از مثل شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین غوری مخالفت ایشان در اکثر جایگاههاست مخالفت علمای  
فیما بینهم مورد طعن نیست و اما ایشان از زمره علمای مقبولین میدانیم اگر چه در طریقه اصولی مسائل و  
اهمات ملاحظه خطای ایشان است تنبیه بر این لازم تا باعث تشبیه فکر آن جد و اما کاسیکه تصبیا  
و تعقیبات بجا از حد گذرانیده پس آنها را مقتضی خاطر لیکر حاجی میدانیم و اما که از بنهای ترحا و نموده  
در طعن و تفسیق و تضلیل علمای دین بهالغی نموده اند و مخالفت ایشان با تجار ضرورتیاریسیده اگر دهن نشان  
مستحق تشبیه باشد پس فرج در آنها بیشتر است باجمله مخالفت در ضروریات مذنب ضرورتیاریسیده  
خروج از اسلام و ایمان است از اینجا است که هر که از صاحب علم از جادوستقیمت بجایا پاریونها  
اورا میدانیم هر چند از صحابه کبار یا شایر علمای نامدار باشد و لازمست که مردم را متنبه سازیم بر  
خطای ایشان این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متینست از راه حسد و عناد و خصومت و لاد  
بر چند بعضی معاصری از مدعیان اخباریت در سائیه و از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن  
را بهجرم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهار الدین را بابت اصرار بر اخباریت و بگویند حکم بکلیت  
از اعداد صوفیه خارج نموده اند پس این بهر مطلق صاحب سالک است ان بعضی اطنق نم و از قبیل اخباریت  
نوری العیبت چنانکه در یک صحبتی بصاحب سالک برخوردم گفتم که آیا کتاب علم الیقین عین یقین  
ملا محسن کاشی از نظر شما گذشت گفت ندیده ام گفتم لاجمعه لمن لا یعلم علی بن ابراهیم باجمله آن مرد و کتاب  
و فساد عدل است بر خروج ملا محسن از طریق حق و صواب حیث قال فی کتاب علم الیقین و جود الکلمات

[illegible]

و انشا الله اطلع بنود حسن ظن بآنها باشند و کلمات آنها را ما اول تبارک و تعالیٰ صحیح می بیند  
 اگر چه این بطنه شان فاسد و صدق این صلح العطار را فسد الدیر بوده باشد نه اینکه در عقیده فاسد  
 آنها مشارک باشند و کفما کان از جهت حزم و تدبیر و قیاس و اعتقاد کسی اصولی باشد یا اغیار  
 با حاصل نشود اقدام بدست و نمیکند و هر کسی که سوره حال و فساد مال و نصیر حاکم را ببیند  
 از بد و بدست و وبالاقای ندانیم سئله و حدیث وجود که خالص از وقت نیست و هر کس  
 نمی فهمد است که اگر شبیهی بران و دهر در دارد و لکن بلا محسن کاشانی خدای را  
 الاطلاق غیر دایم نیست و در این فصل اعلم ان العلم عقلاً کان و سبب الابدان من غیر  
 النعم ولو بعد احقاب لان النفس الابدوم و الهیات المضادة للحیة غریبه عن جبر نفس الاینها  
 و استسکما بقول شیخ الاعرابی ابن العربی فی فصول حکم اما اهل النار اما اهل النعم لکن فی النار  
 اولاً بصوره النار بعد انتهاده العقابان کون بر او سلاما علی من فیها و هذا النعم  
 و بما فی الفتوحات یدخل اهل الدیرین فیها السعد و بفضل السعد و اهل النار بعد الدیر و نیز لکن  
 فیها بالاعمال و یخلدون فیها بالنیات فیاخذ الالم جزاء العقوبة موازیاً لمدته العمر فی التزلزل  
 الدنیا فاذا فرغ الائمة حصل لهم نعیم فی الدار التي یخلدون فیها بحیث انهم لو دخلوا الجنة لملوا بعدم  
 موافقة لطبع الذمی جلوا علیه نعم تلذذون باسم فی من نار و زهریر و ما فیها من لذخ الحیات و  
 العقارب کما یلذذ اهل الجنة بالاطلال و النور و لهم حکان من المحرر لان طلبا فمهم مقتضی ذلک  
 الا ترى ان جعل علی طبیعه تضریر و الورد و یلذذ بالنتن و قال فی موضع من غم ال امر هم الی ان  
 تلذذوا به و یستعد بوجوه قال فی ثقل عبد اهلهم عذاب فی قصصهم سر عذاب الی الله عز و جل  
 بعضی شیرینی قرار داده که شل جعل که بنین تلذذ است اما هم جنبیم و هم مستغنی اند و در اینج  
 رایت خالص تسویج نموده و بتعاقب و تقبیل و مص یق مردم را مرضی ساخته که به شربت  
 غرا و ست کشیده حیث قال اما المعانقه و التقبیل فاذا کان العرض فیها و التفریق و التبا  
 و ذلک لان النفس و ان تبال مصحوقها بحسن اللبس فشقاق الی المعانقه الی ان قال فشقاق الی

قوله وازار بابت است حال جمعی در قریب این عصا و غیره سیدیه ابداع نموده اند اما در اینجا بحث است  
شیخ احمد استخوانی که کلمات نامر بوطه که نظر بر آن مخالف شریعت است بر زبان می رانند و آن  
علم است و سینه و سینه که در کلام باقی است و کلمات است و اما تاسی حضرت است این توهم فاسد است اصل  
در کلام است که ظاهرش محبت باشد و شایع که بظاهر می آید و کلام علیا که بر سبیل نیرت لام قصد واقع  
میشود و آنکه بنام کلام خود مثل اطلاف برین است و آنکه از این قبیل است و متشابه قرآن حدیث آنکه  
آنکه آن از جمله استعارات و مجازات شایع است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
عظما و نظما علی اراده خلاف ظاهر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
قیاسی متشابهات و در وایات و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
چندین هات قرآن و حدیث قیاسی است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
از نیکو اول آنکه شایع است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
سلسله و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
از کتب است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
کردید و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
است که اینها در این است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
بجمله است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
مردم در این است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
بر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
که مثل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
اراد خلاف است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
و در حدیث است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
در این است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
خبر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
بر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
از کتب است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
راه و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
کوشه و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
او را که از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
ذکر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
و دیگر و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
نه و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
گفت قبول نمی کند و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
و اگر که از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است  
است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است و آنکه از این قبیل است

او حق نمی تواند بود و در این سخن فیض غریب معصوم اندیش را که از روی حق می تواند شد خلاف این را می بیند و اما در این معصوم  
 دیگر که سرگاه تجرأت و مقالات تدوین و معنی نشانی و استدلال است نشان حاصل شده است و این کتاب را می خوانند و دیگر که سرگاه  
 نزاعی در میان این و کتب از عیار و در مضابطه شرعی است که اگر قول مدعی مقرون با نهایه مقبول باشد یا اقرون مدعی حقیقت  
 شود انکار منکر سمع می شود پس در هر جا که با این انکار میان این یکپارگی و تضاد است و در هر جا که در جمیع مضابطه شرعی  
 لازم خواهد بود و بخلاف المضابطه مع المعصوم دیگر آنکه در تضاد سهل است و باید از محبت حسن اسباب عجب العجبین عبد الرحمن  
 از معصوم عبد الملک از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که پدرش که جناب بر علیه السلام حکم می فرمود در باره این  
 قضیه که او این می دادند بر زند و او در کس از حدود او مقبول نا انگیخته از کس بر اوست او شهادت و شهادت و این است که او این  
 قبول می فرمود و گوای از کس از روی معصوم بود و علت آنکه زند و دین مقدم است پس نظر انصاف  
 ملا حظ باید کرد که آیا حال اینچنین است بر وایت سابقه یا روایت لاحق که کار را ملایست زند و قطعاً معصوم  
 رفیع فقه بدعات بسیار در دین است و این معصوم داده فساد در اصول اعتقاد لازم است و در خط و اند سرگاه در  
 علمای عصر درباره ایشان اختلاف و نزاع بسیار واقع شده و برخی از علمای جدید در قس و فایده نشان می آورند  
 و بابت با تجار که در حق از کلمات مخالفه دین و دینشان را نشان نقل کنند و بعضی بر حق و بیان گوای که  
 نشانرا نقل کنند که ام کبارین بر و مقدم خواهد بود و حال آنکه مسئله مشهوره است که هیچ مقدم علی التعديل است  
 فی الطعن جلیهم و دونه که بشهر و آخوه فی بر زم و بیس علی بعض النقل عنهم فقه و لا تعویل و اگر نقل کنیم پس اقل مرتبه  
 است که اهل دین و دینشان از اتباع و اوقفاطی طریق ایشان حسن ظن با ایشان دست کشند و دین خود را از شهادت  
 محفوظ دارند و بکلمات عوام فریبان کوشش نهند و امر دین را از امر دنیا سهل نهند و بعد از التوفیق و انچه بعضی  
 از روی او و نام از اجازات علمای اعلام و فقهایی عالمی تمام مستند بر اوست یا علو درجت و بیان میکنند حالش  
 که اولاً بحجبت تمام محل کلام است که واضح به اعلام معصوم از این سخن گفت با شروع و شسته باشد چگونه مستند می اندوزد  
 باطل ایشان را حق و اند ساختن یا نیا هرگاه خود مدعی آن هستند بر دیگران محض دعوی ایشان جز با حجت نمی تواند بود  
 این عربی نیز در دنیا معصوم است که ادعای ویت جناب نبوی در مقام و انحضرت بتالیف کتاب معصوم که اشتغال  
 ان بر باطل و اکاذیب غایت و منبج بوده که در محل عن الاعتبار اما اجازات علمای اخبار پس تقدیر شوق  
 چه لازم است که بعد از این امور شرف صد و یافته شد و بیست که آدمی در ابتدای حال بطریقه مستقیم باشد و بعد  
 خوش و کجایان باطل فاسد به سبب عدم سلامت و در اغراض کاسه از حق باطل شروع میکند و بیست که آدمی  
 بر طریق غیر مستقیم میباشد و آخر کار بعد از نظر صحیح از باطل سخن بر جوع میکند پس اصل جانشین باطل است نموده که در بکلیت اجازات  
 مجرب بر عدم اطلاع مجرب فساد و حال مجاز خواهد بود و کسی که علم بر حال اطلاع دارد و می بیند که این باطل است و می بیند که این باطل است  
 منتقل شده اند و تغییر حال را بدست نهند در روایا خبر و این سخن را در استقامت و اوقاف غیر فساد و انچه باید دانست  
 بنهاد و انظر الى ما قال و لا تنظر الى ما قال محط النظر محصلین قول القائلین است نه اشخاصشان که بر طریق مستقیم است  
 المطلوب الی الفاسد و بر اوست از ان مطلوبه التوفیق شیخ در فهرست اسامیه و مصنفین ان که در این کتاب  
 بر طریق مستقیم بود بعد ان حاش می فرماید و قول انصار و ان ظهور رسید خبر و ادب را بر روایا و در حال استقامت جامع است  
 ابو جعفر باو بعین ابید و غیر ذلک است که علی ابن احمد الواسطی الکوفی منزه است و مستقیم الطریق بود و می بیند که این باطل است  
 نوشتن از انچه است کتاب لا و هیا بعد از ان خط کرده و در این کتب اختیار کرده اند اما می بیند که این باطل است و در  
 هیچ کس است سلامتی و در او و در عمار و عمر بن اسیر می و باز تصنیف کرده بر طریق فایان در فلو و خط و طریقه  
 و متعلقه غیر سیده ابداع کرده که یاد کاری از او بر صوفی همان با مانده و انشا الله است و ان الطریق علی آنکه بر این کتاب

فلیسا بکنین ذایما و قال فی فضل انرا اذا تعاقب العاشق والمعشوق جميعا و متص کل منهما  
صاحبه و بلغه و وصل ملک الرطوبة الى حده کل واحد منهما الى اخره ذکره من البهوات الخالفة لطريقه  
الشرح و انهم بآب است مذمت مرزا محمد کبر بادکوبه بچهره بوده و خود را اخبار کنی نامید و فساد  
عقائد و اقوال و غایت اعمال و طرز شریعت ذکر نموده چهاره از حالات او در کتاب طریق در معادل  
اوست اشاره نموده و این بکلیت حال جمیع و در قریب این اعصار طریقه جدید غیر سید را ابداع نموده  
و ان در حقیقت مذهب است از تقوای باطله و کلمات فاطمه فلا ستم و متصوفه و خلاه و مفوضه که تطبیق  
آن مذهب اهل حق را با اهل طریقه افساد و سر واکثرش با خود از سر و فرقه اخیر و کلام  
حافظ رحیم که در این مذهب بسیار در میان افروخته و لا اعتماد علی ما تفرد به فانه روی الغرائب و از  
خطبه بیان و ما نشان که اخوند علی الرضوی در شان آن موده آنچه حاصلش گشت که مثل خطبه البیان  
که یافته می شود و در کتب خلاه و اما ان محل انکشاف نیست که از مذمت خلاه و مفوضه و اخبار  
متواتره و از دست چشمی پوشیده و اول کلمات و آیات ایشان میگویند و با بخار ضرورت  
تبادرت بنمایند گاهی میگویند که علی نفس الله و ظاهر است که معنی ظاهری آن کفر صریح است بچکن  
که مخلوق و مصنوع است نفس خالق و صانع نمی تواند شد و بعضی مجازی نیز غیر مجاز است چه ظن  
تشبیه است و قیاس آن بقتضای کلمات و سنت که منوط بر صانع خفیه جلیده است درست  
نی آید و همچنین کلمات که مثل کلمات خلاه است از احدی از علمای متدین کوش زده شده علی  
نفس الرسول و غیره و اینها را مساوی فیما حد النبوة میگویند علی نفس الله  
گفته اند که در میان مخالف و مخلوق است کسی نیست که نفسش و نه در کتابی و و ایضا مقید نظر  
رسیده و خداوند عالم سید الانبیاء است و شهدا اظهار عبودیت بر سالت ستوده مردم چون  
عبده و رسوله نامور ساخته و آنحضرت و همین سائر حضرات در غایت تواضع اظهار عبودیت یافته  
و نموده اند گاهی از شان حضرات نبوده که خود را بفضیلت عنیت خالق و صفا فخر نموده و وصف کرده  
باشند لکن اینجاست با آنکه شهادت آید در کردار و گفتار ممنوع و منظور است کاهی علی

و از حضرت امام  
بعضی صادق علیه  
سلام مدعی است  
که خدای عزوجل  
در حق او چنین فرموده  
که من را در این دنیا  
و آخرت با خود  
همچون یک نفر  
پندار و در حق  
من هر چه بخواهی  
کن و اینها را  
نشان از  
خود ظاهر است  
و نشان از  
و بیک شهادت  
من سکون نماید  
که ایشان نیز  
آنها و نشان  
من عبارتند و  
نشان از  
و بیک



نفس البسیعین و باز در صد و تاویل بر می آیند خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار کرم خوش  
 وارد و خواه و نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی تاویل عدم استقلال انجمن  
 را خالق و از تنگی بیند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند فاعل و خالق  
 و ماده و صورت سائر اشیا و علت غائی آنها و کاشی محض علت غائی که بفاد و لولا که خلقت  
 الافلاک و جنس سائر الناس صناعه لنا ثابت است گفتا میگردند و گاهی میگویند که اگر خالق  
 نیستند لکن اید خالق بهم و آیات و دراز کار بر و کار می آید و گاهی میگویند که فعلی  
 جوهریت متقل الوجود حادث قائم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلق هیچ خیر و انکس  
 و اورا اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی اشیا را حادثه انکار میکنند  
 و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرف غلط و خط بکار برده چنان نمیده اند که خدای عالم  
 الله است و معنی الله قادر الله است معنی الله محی الله و همه صفات از الفاظ مترادفند  
 و از کلامشان نفی علم و جهل که مقوله باطنیه غلاة است لازم می آید و مثل صوفیه بآیات احادیث تشابه  
 و اخبار احوال و تشاذه و محملات غیر بنیه نشیبت می نمایند و انما یقتضون ما تشابه منه ابتغاء  
 الفتنة و ابتغاء تناوید و مثل صوفیه و عانی کشف و شهود علم باطنی و علم باطنی را منتهای  
 لهم ذلک و انما هو خصال الصلایه لاظهار و بکسر ک از غیر معصومین صلوات الله علیهم بطریق کشف  
 ادعای آن نمایند بجهت نخواهد بود و کشف شیطانی است و روحانی و علم باطنی اسرار را بطریق کشف  
 شناخت و بنا بر اعتقاد و اخبار آحاد متواتر که نیست و قد فسد ذلک کلمه فی القوامیه بحسبیه العفا  
 الدنیه من شایع فلیرجع الیها و از اینجا که شیعه تصوف و غلاة و مفسد از ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه  
 مشتبه است و شرانیه که دشمن خائیه هستند بسبب عاصی و لای الهیت اظهار علیه السلام ای الای  
 انها مخفی است تعرض بحالشان لازم گردید و لا باس بالخصوص لشطن من قوله و من و با  
 دم سولار المطعونین فانه درت لرضاء رب العالمین ای با صوفیه از این اهل ضلالت اند و خالق  
 بجهت اید و بدین عارف و خواه بجهت شدن او و تعاضد از بنو قاجار که تغایر و تقابین بودند

[illegible]

می باشد که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه که هست از حضرت امام صلی الله علیه و آله  
 که غالیان کافر مطلق اند و مفوضه شرکین اند کسیکه بآنها مجاست تمغشینی کند یا بآنها خطه محبت نماید  
 شان چیز بخور و یا بپاشد یا صلّه ثبت بایشان بعمل آرد یا بآنها مناکحت کند یا آنها را امانت و امانت  
 دهد یا امانت آنها را از خود و نگهدارند یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت آنها نماید اگر چه چنانکه  
 یا بعضی کلمه باشد از ولایت و دوستی خدا و جلال و ولایت رسول خدا و ولایت مابعد می و شیخ  
 جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زمره روایت کرده که عرض کردم بحضرت حضرت صادق  
 علیه السلام که از اولاد عبد المطلب است که قائل بقبول فیض شده فرمود تفویض چیست عرض کردم میگوید که او  
 عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس سر و بایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار عالم را خلق  
 و روزی او را ندیده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت شمر خدا را که باز کردی  
 بسوی او بخوان بر او آیه ز سوره رحمان جَعَلُوا لِلَّهِ شُكْرًا خَلَقُوا الْخَلْقَ فَشَتَّابَهُ الْخَلْقُ  
 عَلَيَّكُمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پس شمر بسوی او گفت و با آنچه آنحضرت  
 بود پس آنکست شب که یاسکی را در دهن او قلمه آدم و ازین روایت روایات دیگر لایح میکرد و که مفوضه حضرت  
 خالق مستقل یعنی الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخالق میدانند و تفویض و اقدار الهی حضرت خالق  
 و رازق می پندارند و با وصف آن حضرات ایشان اشرک فرموده اند پس کسیکه حضرات یا غیر حضرات انا  
 مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعل صنع عالم داند از دایره شرک بیرون است آری خداوند عالم بابر تصدیق  
 و وصی حجرات را بروقت حاجت در موارد جزیه بروست ایشان جدا میکند و دعا ایشان را در احوال  
 مسجبات بیکر و اندکافی التوقيع الرفیع العصر و الزمان ان الله هو الذي خلق الاجسام  
 و قسم الارزاق انه ليس بحجم و لا حال في جسم ليس كمثل شئ و هو السميع البصير فاما ان حجة  
 فانهم يشعرون الله فيخلق و ليس بالونه فيرزق و يحين كسب فاعل الله را جوهر حادث و قدره الله  
 و از اوده الهی نامد و ماعد او را از تمام مافی العالم از زمین و آسمان و جن و انسان مخلوقش قرار میدهد  
 میکند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و تاویل علیل عدم استقلال خود را

از تقوی پس بیازد قول او قبولیت باطل مثل قوا حکما فلا یسقم او احد لا یصدر عنه الا الاحدی حدیث  
 تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آید و واسطه نیست در خبر محمد بن عرفه از حضرت امام رضا منقول است  
 قال قلت لرضا علیه السلام علی احوال الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة فقال علیه السلام لا یجوز ان  
 یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا خلقت خلق الاشیاء بالقدرة فکأنک قد جعلت القدرة شیئا  
 غیره وجعلتها آلة لتأخذ الاشیاء بها ثم یراجع فی غیر الصفات فیکون انک قد جعلت امام ضاحکیه امام  
 لاثبات قدرتی که غیر ذاتی باشد و اینست که در تمام در معنیه فرموده اند که کلامیکه مطنیه  
 آن بود جائز است که در هیچ حال کسی را نباشد و اگر امر او از اثبات رساند و در بعضی وایا  
 آمده که اثبات آنقدر است که در هیچ حال کسی را نباشد و اگر امر او از اثبات رساند و در بعضی وایا  
 قدرتی که در هیچ حال کسی را نباشد و اگر امر او از اثبات رساند و در بعضی وایا  
 که او شکی را تایید یا نفی کند کافی است تا یل باید و هست که صوفیه تشیع و غلاة و مفوضه متضع  
 دشمنان مخالفی باشند و از هر دو اسمی که از دشمنی بمانی بچند باشد چه اینها در پرده و لکن  
 الهیبت شیعیان کمال میسر و در هر یک که بنا بر هیچ صدوق علیه الرحمة کی از علامات غایب  
 است و مردم را در این مایل میارند و با او میگویند و میگویند که رحمانی و شیطان میباشند مثل صوفیه  
 علم مخالفت ظاهر است و از هر دو اسمی که از دشمنی بمانی بچند باشد چه اینها در پرده و لکن  
 لو علم ابو خرمه ما فی قلبه لمان فخلقه بالکلی فنیست بخوششهای نفس محلی بر آن بطور خود  
 میباید و همین نشان از حق است و از هر دو اسمی که از دشمنی بمانی بچند باشد چه اینها در پرده و لکن  
 و مفوضه بود و شیعیان حق را میگویند و از هر دو اسمی که از دشمنی بمانی بچند باشد چه اینها در پرده و لکن  
 احدی اعتقاد بکائنات را ندارد و از هر دو اسمی که از دشمنی بمانی بچند باشد چه اینها در پرده و لکن  
 تنقی کرده و اصول و احادیث را بار آورده اند که اشتباه اند و مضاعف اهل بیت علیه السلام کما  
 کرده اند که هر روایتی که یکی از روایه سنیان حضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و منشأ  
 توهمشان نیست که در چندین وایات آمده که انکار فضیلت آنحضرت و این معنی مسلم است

و تخصیص فضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت از اینها آنست که  
را بگویم و انداخته اند که هیچ وجهی قابل انکار نمی باشد و نفی می کند که انکار فضیلت اصدیه کفر است انکار کثرت  
جعلیه و حکم تکذیب و آیات غلاطیه صریح است بکذب ابطال علم عجم و از نیابت کیهن بن  
عبدالرحمان که بر طبق ارشاد معصوم سلمان مان بود و بعضی کشتی اکثر روایات دارد و انکار سید و ازین  
مروج از شام بن حکم روایت که او بنیاد امام بنی ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که من بعد من بعد من بعد  
میست پدر من و میگردند اصحاب که خود را و اصحاب آن حضرت مخفی ساخته بودند از انحضرت  
را پس میگردند بغیره و او داخل میکرد اندک و تدلیس در اکتب کفر و زندقه خود را و سنا میکرد از برای  
پدر من من بعد پس میداد آن کتب او بر میگردد اندک و سوسی اصحاب آنحضرت و امر میکرد و ایشان که نسبت  
سازند از او میان شیعیان پس چه از کلمات غلو در کتب اندک بر من باقیه شود از انجمله است که سید  
آزاد سدرج ساخته بود در کتب شان و در حدیثی آمده آن کتب را جل صنادید علی بن ابی طالب  
اعتماد بر سر کوزه و دست توان کرد با آنکه اخبار احاد در اصول اعتقاد از پایه اعتماد با اتفاق امامیه  
است و ازینجا لایح کردید که توسع در قبول ستر و اصول و فروع با از جاده احتیاط بیرون نهادن است  
بلکه تطبیق اخبار احاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است الا جمیل تجدد و توقف است انکه ترجیح  
و تفسیر بر تشابهی را بشنوی غرض دایه افتخار و علم توحید و معرفت اسرار قرار دهند و مردم عوام از راه  
و خطبه البیان و مانند آن که بعضی علامه علمی مختص است غلاطیه دارد و از او سنا و خلق و زندقه و انجمله  
سازند و باز خود را از اعتقادات فاسد بری شمارند اگر چنین و بقا و چه بنده که خود را مومنین و عالم با بر و بوا  
می پندارند و دیگر از عالم علم ظاهر و از اظهار اسرار خود و خوف آنکه دیوار علم گوش و از احتراز می نمایند و میگویند  
للیطمان اذان اگر مرادشان فرماد دیگر علمای کتب الفناط ظاهر کفر و زندقه را شعار و دمار خود قرار دادند  
لکه اعتقادات صحیح البعبارات محکم که ظاهر و ظنشان و صحت تفسیری باشد بقرینه اندک و هرگاه این روشی بر  
مسائل اختلافیه غیر ضروری و فیه ضرر و زیان است و میان علما اصول فیماییم یا علمای اخبار فیماییم و آن  
اختلاف واقع است خصوصاً در جری مسائل عالم صادر در وقت بحسب اختلاف فهم و اطلاع

# حاشیه متعلق صفحه ۳۵

سه  
 از جمله تواتر این است که شیخ یوسف بحرانی در عقاید حاداتی در بحث تحریف میفرماید مخالفه عدم آن فرموده در میان مفسران  
 اصول در بحث مفهوم شرط و مفهوم غایب و مفهوم حد از موافق و مخالف اختلاف کرده اند و ادله طرفین متعارض است و جمعی از  
 فاعله انکار آن کرده اند و سید نعمت الله در تائیدی و شیخ حر عاملی در نفی آن کرده اند و حال آنکه قبا و راز اکثر متکلمان  
 متکلم است بحجج و انقضای اعدای و بیکدیگر دلالت کلام بحجج عرف عام عند افتقار العارف و احتیاج کما است  
 اما انکار و نفی هم و است کشیده اند و چون  
 اعتبار مفهوم شرط و انقضای اعدای است و ابیت منقول از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کربل فاعله کبریا  
 فاسلامهم ان کما است شرط و انقضای اعدای کبریا و کذب بر اسمیم قبل کفیف لک قال انما قال فعل کبریم بذال ان نطقوا و ان  
 لم یطقوا فافعل کبریم خلاصه آنکه حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه السلام گاه در غیبت کفار داخل جماعه اینها شده بها  
 نیت و کفار از آن حضرت پرسیدند من فعلی انما کما است این سلوک بخدایان یا که گردانیا تو کرده فرمود بل فعل کبریم  
 بلکه کلان تر اینها این کار را کرده است اگر بوده باشد سخن گویندگان پس حضرت صادق را از او در دو قسم بخدایان  
 تر آنها این کار را کرده و حضرت ابراهیم هم در دو قسم گفتند لعلت انکه کلام آنحضرت مشروط است بشرط نطق و فاعله  
 معتذر بود پس فعل معلق بر آن نیز مستقنی خواهد بود و از آنجمله است روایت کافی از عبید بن زراره و قد سال الصادق  
 علیه السلام عن الصوم فی السفر قال قال الصدوق بل من شهد منکم الشهر فلیصمه الیهما من شهد فلیصمه من سافر و لای  
 یعنی حضرت صادق در جواب سائل از صوم سفر فرموده که سخن تقارن مجید میفرماید من شهد منکم الشهر فلیصمه  
 است این آیه در مراد خدا کسیکه در سفر باشد و نه کسیکه در سفر باشد و نه کسیکه در سفر باشد و نه کسیکه در سفر باشد  
 و همچنین و ابیات بصراحت دلالت دارد بر جمیع مفهومی شرط با نهی محدث شیخ حر عاملی اینجست آن انکار بسیار  
 نموده لهذا محدث شیخ یوسف بحرانی میفرماید و لعجب هبنا من المحدث شیخ حر عاملی حیث بالغ فی انکار حجیه المصنف  
 الشرط الی اخره اما قد وجدنا لک حجج از محدث شیخ محمود حر عاملی در کتاب فاعله شرط و حال آنکه و انکی ذکر  
 در انکار حجیت مفهوم شرط و مسک نموده است بآیات قرآنی بر عدم اعتبار مفهوم شرط و حال آنکه و انکی ذکر  
 کردیم بر اعتبار مفهوم مذکور دلالت آن واضح است و آیتیکه مسک بان نموده از محل نزاع برون است الحاکم  
 بنظر انصاف باید بگویند که شیخ حر عذری در انکار مفهوم ندارد و این خطای شیخ حر علیه الرحمه از کجا با کجا  
 حاشیه متعلق صفحه ۳۵



علی الم یطلع علیه اولار و دهنشا طعن می تواند بود امریست بین که خطا از غیر معصوم واقع میشود  
 پس اصل الدلائل یعنی اصل التولین خطا و دیگری بر صواب خواهد بود پس تغیر حکم و خطا و فهم شخص  
 بشهید نیست که این طعن اختصاص با نشان است نه باشد اگر این امر ساطع باشد مشترک خواهد بود اما  
 تاویل بخاری که اختلاف با اختلاف اخبار میگردد پس قول ما عین قول معصوم است و عمل بر  
 عمل بر قول حضرت است تقلید غیر معصوم پس غیر موجب است چه ضرر در آن مجروح و لا معصوم الا ان  
 عصمه الله و غایه ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و آن فهم می است از خطا  
 پس انکار خطا این خطاست چه از خطا از طرفین از بدیسات است و فرق در حکم اصولی در عیان اخبار  
 همین است که آنها خطا معترف اند و اینها با وصف اصرار بر خطا انکار خطا میکنند الا من منعم علی ذلك  
 او با حقیقاه بنه لک اگر گویند که انکار خطا نمیکند و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میسر و قول انصر  
 محفوظ از خطاست از جهت اتباع ما و باشد حکم و فتوای مجتهد که متبسی ظنون است خطا در آن جایز خواهد بود  
 گفت که انیک کتب اخبارین بوجود است بنید و نظر انصاف نیکو که آیا بر نقل روایا انکفا میکنند یا  
 کلام و مقاصد و مهمام را مستنبط میکنند و در میان مختلفات اخبار طریقه جمیع را بر مقرر میکنند  
 خود را نمایند و وجه هر چه تصور اگر بالفرض تخطی نمایند تقدیم و تاخیر آن ترجیح و یا تخیر را بر فهم خود  
 بعمل آورند و اکثر جاهای عمل بر طبق حدیث نمایند و فهم نشان جایز از خطا و خطای دیگر  
 در فهم مقصود و در ترجیح کاشف از وقوع خطاست پس تبصره مقلد و تابع حکم بصیرتی اند و هرگاه  
 خطا و ملوک اختلاف بنایه علماء امر مشترک باشد و کما احدی از صفی حضرت و علماء حدیث بغیر تحلیله مکرر  
 جس و نقیض مکرر و بهشت عنوان چنین خطاها و عدم قهر آن مرتب علیه فقها از سبب سلف صالح قدما و  
 حدیث واضح کردید شیخ صدوق و جاهات خطیه فضل بر شاذان میکند لکن از فضل فضل شیخ نمی کار قال  
 ابن ابوبنی فی الفقیه انه اذا ترک الرجل ابوی ابن ابی ائنه فالما للابویین للام الثالث و للاب الثالث  
 لان الاول انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن سناک له و لا وراثت غیره و الا وراثت هو الاب الثالث  
 و قال فضل بر شاذان بخلاف قولنا فی هذه المسئلة فخطا قال ان یک ابن ائنه و ائنه ابن



و ابون طالب بن السدسان باقی بر ذلک فلائنه الابن الثلثان و الابن الاربعة من ذلک الثالث  
 یقوم ابنه الابن مقام اسباب و ابن الاربعة مقام امر و هذا مما زان قدمه عن الطريق استقیم و هذه  
 سبیل من یقین و متاخرین بسجد و قد تعصبات می نمایند و خطبه او با و از بلند می سرانید و در بیان  
 عدل و کمال فضل ایشان نقصانی رو نمید بزرگوارین حضرات معذور اند پس علمای اصول حق تصور  
 کرده اند که مورد طعن باشند چشم الضاف بصیرت در کار است تعصب افکار و از اینجا واضح شود  
 که ادعای علم و یقین در خبریات احکام در اکثر مقام دعوی بانی است اگر عمل بر یقین میکرد خطا  
 در آن است نمیداشت قال شیخ الطائفة فی اصوله فان تجاسر من تجاسر علی ان یقول کل مسألة  
 مما اختلفوا فیها علیه دلیل قاطع و من خالفه محطی فاستق یزینه ان یفتی الطائفة یا جمعا و یضلل شیوخ  
 المتصدين کلمه فانه لا یکن ان ادعی علی احد و افقه فی جمیع احکام الشرع و من بلغ الی هذا الحد  
 لا یحسن بکلمته و یحب التغافل عنه بالسکوت انتهى یعنی شیخ الطائفة ابو جعفر محمد الطوسی رحمه  
 الله در کتاب اصول خود فرموده پس اگر جرات و جسارت نماید تجاسری و بگوید که بر سر مسئله  
 خلافه دلیل که قاطع مفید علم تواند شد موجود است و سر که مخالفت آن دلیل کند خطا کننده فاسق  
 است پس چنین کس لازم می آید که تمام طائفة محقه را تفسیق نماید و علمای معتدین را العیاذ بالله  
 منسوب بظلال و کمره کنیز را که ممکن نیست که او ادعای موافقت خود در جمیع احکام بر  
 کسی نماید و کسی که مرتبه عدم فهم او باین حد رسد کلام کردن باو خوب نیست و است اعراض چنین  
 کس بسکوت و صمت و هرگاه این اداستی پس بداند که این است حکم سائل فر و عیه خلا فیة اما مخالفت  
 بکلام در اصول دینی و ضروریات یقینی منجر شود پس طعن و افکار چنانکه گذشت ضرر و زیست  
 چه در اصول اعتقاد عمل را بخوار آحاد نار و است و دلیل قطعی در کار عقلی باشد یا نقلی یعنی  
 است یا حدیث متواتر اللفظ او المعنی هرگاه از محکمات باشد یا شبهات و الا و الی و الی و الی و الی  
 چنانکه آیات تشریفیه و حد و عصیت از انبیاء و اصحاب و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه که سبب رض و انزال  
 و نقل ما و است علماء دین بر هر یکی از ویلات صحیح و معتبر و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه که سبب رض و انزال  
 و نقل ما و است علماء دین بر هر یکی از ویلات صحیح و معتبر و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه که سبب رض و انزال

مقصود اول از عبادات است و آن شش است بر شش باب اول در بیان طهارت  
 و این دو نوع است یکی از اجتناب یعنی دور کردن نجاست و دیگری رفع حدث که شروط است  
 سبب و از اینجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن نسبت است و اکثری از علماء را با  
 الله بهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت را اسم مختص بآن میدانند و بحث  
 نوع اول است طهارت و در آن نظر است و بعد از آن سبب است و این سبب است  
 فصل اول در طهارت یعنی از آله نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت  
 مزیل بیان نجاست را مقدم داشتیم بر ذکر طهارت و این فصل را مرتب ساختیم بر چند بحث  
 بحث اول در ذکر نجاست که اتفاقی است یا بنا بر مختار و در نتیجه آن اقوال هر وجهی را  
 بیان میشود بحث دوم در احکام نجاست بحث سوم در بیان طهارت بحث چهارم  
 در کیفیات تطهیر و وجوب از آله نجاست بحث اول در بیان نجاست آن بنا بر مشهوره  
 خیر است اول دوم بول و غایط است از حیوانیکه گوشت آن بخورند و خون و شبهه باشد  
 غیر ماکول الاصله باشد مثلاً که به خواه بعارض مانند جلال کا صرح بعضی اصحاب در اصل این  
 خلافی نیست مگر در و خیر کی فضله بطور دیگر بول صبی شهر است که نجاست و بعضی دعوی  
 اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طهیر قول طهارت نقل شده و  
 فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله قاری همین قول را اختیار کرده و شیخ فرق کرده در فضله  
 شسته و غیر او و قول مشهور آنرا ظهور نیست به قال الفاضل المعاصر المشهد و در خصوص  
 رضی عنین علیه الرحمة خلاف کرده ماسکامیکه خدا بخورد و آن نجاست است اگر نجاست  
 و ریختن آب آن کافیست و مدار آنرا بخورند و آن نجاست است و اگر بخورد پس غسل آن مثل نجاست دیگر  
 لازم خواهد بود و شرط نیست و آیه یا زنا و خدا بر شیر عموم و آیه الحلبی اگر نهایت قلیل باشد نجاست  
 بخورد و در حوصا نفعی اید و بعضی مقید ساخته اند آنرا با اینکه طفل از حد ضاع بیرون برفته باشد  
 و ظاهر است که طفل شیر بدیا و خیر چنان کم دارد لیکن بول در خشتن شهر و احوط است و هرگاه

این دوستی پس اینکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فصد و بول حیوان ناکول اللحم است  
و درین حکم نیز خلافتی نیست مگر در وجایکی بول فصد است و غیره و الاغ و دیگر فی فصد مرغ خاکی و غیر  
و اشهر اظهر در سرد و جواهرات است خلاف در مقام ثانی تا دوست و مستندان نهایت ضعیف  
در مقام اول و آیات متعارض است الاجتناب از احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره  
احمدار و سیلی در زنده فرو رده است که حیوانیکه مکره است چنانچه استعمال آن در سرکین و مکره است  
که مستند قول نجاست یا که است احتمال تقیه دارد و این شکی نیست که هم مشکل است نیز از آنچه گفته  
ظاهر کردید که فصد غیر فی نفس نیست و خلافتی در آن ظاهر نیست مگر از بعضی فاضل شد و مفهوم  
میشود و وجهش ظهوری ندارد معلوم نمی آید حیوانیکه خون چیده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد  
حلال آن حیوانیکه نفس سالک داشته باشد و آنچه از روایات دلالت بر طهارت نمی دارد اگر چه از  
افسان باشد مگر آنکه است سبب احتمال تقیه در خصوص مذکور بشهوت خارج میشود و روایات مختلف  
است و اظهر اشهر طهارت و همچنین آب غلیظی که بعد بول آید در کاه بعد استنجایا در طوبی و صحن  
خالی از صحن نجاست بهایک است چهارم میته چنین حیوان خواه مرده انسان باشد غیر مقصوم و شهید  
و خواه غیر انسان باشد و قول نجاست حکمی ضعیف است لیکن نجاست انسان تکمیل اغسال از و ال  
می پذیرد و میت غیر انسان پاک نمی تواند شد اگر چه داغست کنند و در حکم میته است اجزای آنکه حیوان  
حلول کرده باشد و اجزای کدائی که در حال زندگی آن حیوان و جدا شده باشند مثلاً دست و پای آواره  
نه اجزای پوت است که اکثر اجزای انسان منفصل میشود و کما هو الظاهر و تعدی نجاست میته موقوف بر  
رطوبت است و تعدی آن در حال بویست ثابت نیست خصوصا در میت غیر آدمی احوط تطهیر ملاقی است  
اگر چه پس باشد و بناسی نجاست بروت است حصول بروت اگر چه بوجوب غسل نیست و بروت  
بر بروت و اعتبار بر بروت و نجاست ضعیف و هر گاه این دوستی پس اینکه نجاست نیست از اجزای  
که میات در آن حلول کرده مثل شیم و مکره و بروت و استخوان و شاخ و سم است و بال زنده  
بیضه مرغ در حالیکه پوت بالایش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم نجاست  
خال

از تامل نیست و دستاورد از انچه که برای حیوان منبر بعد انسان است و این بیار و بر تقدیر  
اول حکم بطهارت شکل است بر تقدیر ثانی بسبب اتحاد حکم بطهارت آن متوجه شد که سطح ظاهر که ملا  
بسیار است حکم بطاهر بودن آن شکل است لکن عموم مفهوم لالت بطهارت یکند و بالاتر از آن این است  
که در بعضی روایات آمده است که شیروستان متی پاک است و اینجاست که جمعی از محققین قائل  
بطهارت آن شده اند بلکه بعضی خویش کرده اند باینکه نجاست متی متعنی نیست مطلقا و اینهمه حالی  
اشکال نیست و همچنین از شک مگر آنکه مذکور شد و فی الجمله تفصیل انقیامات در وجیزات و تعلیقها  
آن بیان کرده ایم من حیث ظاهر حج الیه و جرم و گوشت نما که از دست مسلمانان یا از بلاد اسلام که  
مسلمانان بر آن غالبند گرفته شود و حکم مذکور است اگر چه حالش معلوم نباشد و آنچه از دست  
کفار گرفته شود و حکم منبر است تا وقتی که معلوم الله که نباشد و در نزد کسانی که مخالفین اد حکم کفار شدند  
گرفتن این چیزها از دست آنها نیز جائز نخواهد بود و لیکن اشتهار است که بر اهل خلاف درین جهان حکم  
مسلمانان جاری است و هو الطاهر لکن آیا فرقی است میان استحلی میده بدایع و غیر استحلی یا عموم  
اکثر روایات و اقوال را بخبر دلالت دارد و خالی از قوت نیست لکن مما امكن احتیاط اهم است  
بعضی جلب قبول را ملحق بذکر ساخته اند و آن معارض است باصل عدم مذکوره بعضی بقیام  
اصول میکنند آن را قائل است باینکه استعمال منبر و اجزای آن جائز نیست مگر اسراج و بعضی غلام  
چون کسی که از آن منبر یا از آن شاخه بی منبر روشن کند در جمیع هم از آن جائز نیست و آنچه بالغی  
با آن منبر بر بعضی از آن جائز نیست نیز بر آسمان و زیر سقف هم منع ثبوت نمیرسد این حکم  
و فی الجمله است آنکه اگر منبر را از او بی منبر آن پاک است قول شیخ نجاشیه حضرت جلیلیه  
منبر و از حیوان آن منبر نجس است خواه با کول بشود و خواه غیر با کول و کم از در هم معفو است  
بدانکه خون که از جسم حیوان مذکور منبر برین آید نجس است خواه بعنوان جریان برین آید و خواه  
تا آنکه بعضی از معاصرین تصریح کرده اند که خون باطن طوبی باطن او آنچه را که از خارج بدن رسیده بدون تلوث  
آید نجس نیست و تفصیل آن در احکام بوطن خواهد آمد انشاء الله اما خون که از او بی خارج و تفصیلی در این

از بنجیه در وقت ذبح مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود بالاتفاق نجس است و آنچه باقی میماند در کوزه  
 گوشت پس جانور حلال را که وحلاست کی آنچه از خارج داخل شود و خون را که حکم پاک است که در حلت  
 آن تا بل است خصوصاً هرگاه بالا نفرا د خورده شود بلکه در خونیکه در اجزا گوشت بیشتر است در صورت اجتماع  
 آن فرد اهم اشکال را که می باشد و در جانور غیر پاک که لایق تکیه باشد مثل شیر حکم حلت که صورت ندارد و در حاکم  
 و نسبت خون حیوان غیر نفیس پاک است و همچنین خون پاک حلال بلکه حلال هم است فی المسفوح و کلام  
 الیه در خون منجمد یا غیر منجمد که در تخم مرغ بهر سه اختلاف است احوط اجتناب است خون حرام نجس اگر چه در آن  
 مسفوح علی تفصیل با انشاء الله تعالی و دریم و رطوبتی که خارج شود نجس است تا وقتی که خون در آن مخلوط نباشد  
 و خونیکه در جامه یا بدن یا دیگر جا بنشیند معلوم شد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت است و اگر چه در شکم  
 منقسم خون نجاست غیر از این بر دو اتفاق است در آبی خلاف است احوط اجتناب است و ظاهر اشهر  
 آنست که اجزای لایحه الحیات از نجس العین نجس است خلافاً للمسید و مستندة تحتل للنجاسة ثم کافرت  
 کفارت پرست و آتش پرست سائر اصنافشان کافرا صلی باشند یا غیر نجس اند که در این کتاب آمده  
 و نصار و مانند شان باشند اختلاف است اشهر اظهر نجاست شاست و هر کس که یکی از ضرورت یا دین یا قولا  
 یا فعلا انکار نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافت تا وقتی که بحد نصبت و اعلان عدالت است  
 علیهم السلام رسند و الا نجس اند بود و قولا و احدا و اشهر در صورت اول طهارت است و سید ترضی علیه الرحمة  
 یوسف بخراره و من یجد و خدوها قائل نجاسته اند و نصوص مختلف است لیکر قول اول است و اولاده  
 کفار در نجاست تابع ابویند علی الاشهر بل اختلاف فی لایحه و لایحه و اگر احد الا بوی سلم و مومن است و اگر چه  
 خواهند بود و اگر حلال اند و باشند و اگر از زمان متولد شده باشند محل پاک است اگر چه طهارت خارج از وقت  
 طفلی که در ملک مسلک داخل شود و در آن محکوم بطهارت است اگر چه ابوی او کافر باشد و نجاست بلکه مسکر مائع الاجزاء  
 یعنی چیزی که در حال سیلان بگردان بهر بدنیک طاهر است هر چه جام است چه مسکری است یا غیر مائع کثیر  
 باشد یا قلیل قلت آن مائع مسکر باشد یا نباشد تنها باشد یا مزوج در دو یا بخدا مکر مسکر غیر مائع در صورت  
 استعمالک با عنایت مت نخواهد شد بخلاف مائع و حرام است و ختن مسکرات و خمرید آن الاغرض صحیح

[illegible]

در عرض نجاست آن چیزی که طهارت آنرا دانسته است خواه شک کند و نجاست چیزی که  
عروض آن معلوم باشد مثلا جامه را پاک کرده است و الحال شک می کند که بول آن متصل شده است یا نه  
یا میداند که رطوبتی بآن رسیده است لیکن نمیداند که آیا بول است یا آب یا خونی یا جامه رسیده و نیز اینکه  
خون نجاست مثل خون انسان خون پاک است مثل خون پشه یا خون اخل فیہ یا فضله حیوانی یا از اجزای  
آن چون آن ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید که ابائی که  
اصحابی نام ما اذ الهم اعلم و لقوله کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر و سرخی خل  
است تا وقتی که خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرمت ثابت نمیشود مگر بعلم یقینی و ثبوت  
عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در آن اعتبار ندارد و خبر ذمی البیاد اگر اعتبار  
میکند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن را نیست الا در نظر حقیر محال  
است چنانکه از تصحیح طهارت عدول بجا نمیکند و صورت یقین باطن معتبر محض بعد علم نجاست  
حکم طهارت نمیتوان که تا وقتی که علم طهارت باطن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه عدل واحد  
خبر موثق کافی است بلکه احتمال اجماع نیست که هرگاه مسلمانی را ماسوره تطهیر سازند و بدینند که در  
آب کشیده است چونکه افعال سلیمین محمول بر صحت است کافی باشد پس کافی است که پارچه را بشویند و گاه  
را ماسوب پاک ساختن را چنانند و بعد شستن عین نجاست نباشد طهارت آن محل تا مل نخواهد بود  
و چنانکه اصل شستن معلوم نباشد بر محض اخبار مجرعه اعتماد مشکل است الا این که یقین بر صحت و عدم در احکام نجاست  
و آن چند امر است اول آنکه حرام است در صورت اختیار خوردن آن یا بنیدن آن در حد و صحت و اعتبار  
برکه و نماز گذاردن لباس بر آن پس اگر این معفو باشد و هم خلافی نیست در آنکه معفو است در حال نجاست  
کلاه و زار و مانند آن که سار و عزمین باشد اگر چه نجاست مخلوط باشد لیکن علامه علیه الرحمه بقید است اندک حکم  
را ببردن بر چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه لباس بقید فرموده و صدوق علیه الرحمه نجاست  
عامه را نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه لا یم فیہ الصلوة نباشد محل اشکال است و جمعی تصریح کرده اند  
باستجاب تطهیر چنین لباس معفو است سخن کمتر از در هم خواهد و جامه باشد و خواه در بدن علی تا مل فیعدم النفس

[illegible]



طهارت سرگاه ندانند خون معفو است یا غیر معفو نیست علیہ الرحمہ فرماید که حکم معفو و دونه خون  
و خالی از قوت نیست لان الاصل عدم المنع قابل جوارم معفو است خون جروح و قروح و شکستگی  
نیت در نیکه هرگاه منقطع نشود معفو است اجماعا و لکن تحریر از تقدی و بستر بار چه که مانع  
شیوع نجاست باشد علی الظاهر ضرورت نیست لقوله و انما انساب الدیارات لیس آری از تقدی و ان  
بأنجا که مظنه تقدی باشد احتیاط لازم است اگر منقطع شد لکن قبل از نیاید در آن صورت هم  
معفو است بعضی مطلقا معفو میدانند اگر چه خون منقطع شود و دمعت نماز بدست آید بلکه بالمره  
خون آمدن موقوف شود تا وقتی که مقام موقوف صحیح یابد و در روایت موقوفه حتی برابر آن تا  
دارد لکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برای انقطاع خون بود و به شد و حکا از بعد نیست و لکن  
میشود اگر در تضرع و حرج و مشقت کما یشرع بعض الاخبار و سوء الاقرب ظاهر است که پانچ خون  
و جروح معفو است متبیین بخون هم معفو است مثل ریم و موصرح چه نبض الروایات و مثل  
عرق که خلوا انسان از آن کمتر اتفاق شود کما نص علیه فی الذمیر و بلکه طوطی متبیین بالدم و  
یعلم و در شبانه روزی یک مرتبه تطهیر ثوب او ایست و تبدیل ثوب برای بر نمازی لزوم ندارد و هم  
اختلاف است در نیکه عمل نجاست در حال نماز با من از ثوب بدن و جامه مطهر نماز است یا نه  
بعضی از اصحاب جزم بر طبلان کرده اند و بعضی بخوار و حجت و دلیل قوی بر آن منع نیست  
مگر بعضی روایات اشعاری بآن دارد پس احتیاط در اجتناب است پس نه بود که مشترک آنرا  
ساخته باشد اگر ظاهر شش اظهار ساخته در حال نماز یا خود و در مطلقان نماز تا به طهارت  
احتیاط بهتر است ششم و حجت گاه داشتن مسجد از ثوب نجاست و خلای درین  
نیت و در داخل کردن شش نجس بالینی از تقدی اشکال است و ظاهر جواران است اما اینجا  
متعدیه پس منع از آن واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است و بعضی  
فرش مسجد را بآن احاق نموده اند و آن احوط است و از آن نجاست است از مسجد با آنکه  
و قدرت بر آن فوراً واجب است و تاخیر در آن غیر جائز و دعوی جماع بر آن کرده اند



استعمال ظرف نسبت به جنس استعمال ظرف و مفعول و قسماً نیست در اینکه ظرف و مفعول  
 همیشه استعمال آن یکسان آن و فروختن و خریدن آن حرام است اما مطلق ظرف مثل ظرفی که مفعول  
 پس است آن ثابت نیست بلکه در خصوص اشکال شری که ظرف نکینت و موعود که ظرف مذمت نص و قسماً است و اگر ظرف  
 رجحان در دو هم چنانچه اجتناب از نجس در شرط الطهارت واجب است همچنین از چیزی که مشبهه است با هرگاه موصوفه  
 نه آنچه غیر محصور باشد بلکه بعضی محصور است و چون اجتناب نیست لکن خالی از اناهل نیست بلکه همان مشبهه است پس  
 مگر اینکه جمیع نجاست محصور است با استعمالش در این جهت که استعمال الطهارت با استعمال یکی از آن حاصل شود  
 یا در دو هم ثابت است که در صورت انحصار جاز است یک یا کمتر تطهیر آن واجب است دیگر بجا آن مفهوم است جهت آنست  
 که زنی غیر از یک پیرا بن در دو بر او طفلی هست که بول میکند بر آن چنانچه فرمودند که هر روز یک مرتبه بشوید و هرگاه  
 و طفل باشد بطریقی اولی نامال در آن چنانچه بعضی اعلام فرموده اند واضح نیست بعضی حکم را مخصوص نصیبی یافته  
 و بعضی بیه اهمیت حکم داده اند و بعضی تخصیص بول نموده اند و بعضی تخم نموده اند و اقتضای موعود و قسماً  
 است و عاقل در دو هم دانستی که در لباس نجس نمی توان که و آری اگر مطلق از نجاست نباشد و بعد از آن  
 نماز مطلق شود نماز صحیح است ظاهر نیست که حاجت با عاده در وقت و قضاء خارج وقت ندارد و اگر دشمنی نماز  
 نجاستی در جاساید بن جو و باید پس اند و حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم است بر نماز  
 یا نمیداند بر تقدیر اول نقص صلوة استیفاء احوط است بر تقدیر ثانی جائز است و در می اندازد اگر کسی  
 باید و یا از آن میکند اگر ممکن شود و مستلزم فعل کثیر و منافاتیکه نباشد و الا شکی نیست که در بعضی وقت  
 وقت است اگر قطع و استیفاء بسبب آنکه وقت ممکن باشد بر هر دو تقدیر مخرج و یا از آنکه بیری نیست  
 و از آنکه مستلزم فعل منافاتی باشد یا ممکن نشود با نجاست نماز را ادا کند و احوط آنست که هرگاه طهارت را  
 باز قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد در حال خواندن نماز سهو کند پس این هم از دو حال بیرون  
 نیست یا اینکه بعد از فراغ بنمازش آید و در آنجا بر تقدیر اول است قول دارد یکی عاده در وقت و قضا بعد  
 دوم سقوط عاده قضا سوم عاده در وقت و سقوط قضا در خارج وقت و تناد این اقوال و آیات متکلفه  
 و اشبه و احوط قول اول است بر تقدیر ثانی قطع نماز میکند از سرگیری و وجوب کما به الطاهر و اگر کسی از سر

[illegible]

نمیخورد و ندانند که آیا سرخون در آن اثر کرده یا نه در صورت حکم نجاست باشد آری اگر بقدر این حاصل شود  
انقدر خون انقدر آب نجاست که از آن سرخ شود سابق اثر آن با این یک نیست حکم نجاست است صورت حصول آن  
بآن نخواهد بود چنانکه در باب نجاست متبر نیست اگر احتمال کند که بعد از آن نظر جمیع قرائن خطبه نیز بقدر  
فکر در آن لازم خواهد بود چنانکه در باب نجاست متبر نیست اگر احتمال کند که بعد از آن نظر جمیع قرائن خطبه نیز بقدر  
مسئله الصفا اعتبار تقدیر و جوی نداده و در صورت الصفا اعتبار تقدیر نیست اگر تقدیر واقع شود در تقدیر و اعتبار  
باید کرد و الا فلا و العظیم سوم آب قلیل را که کمتر از کثر باشد و آن نجس شود بحدی که باقی آن نجس شود و غلا  
در آن شاد است و آب قلیل را که مطلقا مثل آب صفار و روغن در حال نجس نجس بقدر که بماند است از نجاست نجس  
و هرگاه برنجاست قرار گیرد مثل آنکه در ظرفی نجس باشد و آب آن برنجس خواهد شد خلافاً بصله الاصلی بدانکه آب قلیل  
اقصال آن مانده کثیر حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد خواه در غیر آن تقوی اسفل از صورت و واضح است بمجموع  
اعمال متساوین با خبر هرگاه اتصال و اتحاد عجیب تلقی شود و مجموع گردد و کثرت یافتن قلیل مانده کم از کثیر که مجموع  
شد که بشود پس کار از مطلق نیست چه جا آنکه با نجس زد و تقوی اصلی با بغل در صورت الصفا مافوق در تحت است  
مثلاً آبی را از سبوی حوض کشید بریزد هرگاه دست نجس باشد حکم نجاست آن آب می ماند شد و الزام بمطابق  
شکل است هرگاه آید بشد مثل آنکه سبوی بالا و سبوی دیگر پایین دهند و آب در میان آب باشد پس ظاهر است که  
که حکم آن حکم و حوض قلیل مساوی که جوی در میان آب باشد و مجموع بحدی که رسد باشد نجاست است  
بهمانی آن آب است آن گشت مثل آنکه مزج شود بخیری چنانکه اتصال آن در اطلاع از سبوی و هم به شامش می تواند  
آن آب افشرد از اجسام مثل آب که در خان فو که عرق که از دوا کشیده شود و مثل کباب که در سبوی است  
لیکن پاک کننده نیست و بحدی که ملاقات نجاست اگر چه کثیر باشد نجس شود و طهارت عین آن که در علی الاظهر  
و ذکر آن در ضمن بطرات است و همچنین در اقسام آب در اجابی و هم در طهارت آن است علی الشو  
در آید و در باب مختلفت و بعضی از علما قائل شده اند نجاست جواز وجود آن مشهور است از قوت  
و پاک نیست که در این عمارت از غیر صفا آید جمله مقولات فقط حصیر و بویاری و اگر قبل آفتاب وضع  
نجاست نشاء شود و بعد از آن آفتاب پاک نیست و آری اگر از آن بکند و آفتاب پاک نشاء شود پاک نشاء

[illegible]

که تفسیر شده مظهر خواهد بود و آن هم از تقصیر است لکن می توان گفت که قدر بخیر خارج شود با یک از جهت  
تقوی که به مثل عصیری بخوشدن پیشه چاک شدن آن و قابل نجاست آن فتن و فتنه آن صورت  
می بندد و اما لا الفضا گفته اند که پاک شدن این پاک میشود و فاعلات طبع و طبخ و جامه و وسایل  
نسخ مقدرات شرعی از چاه پاک می شود درین و لو و است کشنده و گناه های حاجه از آنجا که اصل طبع است  
عصیر خوش داده نبوت غیر رسیدن و فروع این سلسله کلام چندان فائده ندارد و تقصیر اسلام است که پاک می کند  
اومی از نجاست تفسیر شده علیه الرحمه می فرماید که کافر پاک نشود بسبب اسلام جامع اگر چه از ایداد فطری کشیده باشد  
چونکه از ابرطوبت که در دو چاه که بر بدن او باشد و مرز است علیه الرحمه تفسیر شرح معانی آن پاک شدن از نجاست  
و هر چند در نیت لکن قول اول احوط و اشهر است و بعضی اسلام اقسام است ادا خل کرده اند و آن هم چند اقسام  
زمین است کلام در انقیام چند تعلق دارد اول آنکه در زمین مندرج میشود خاک و ریک شک به اینها در چه  
ارض داخل است و در یک و خوف و خست تامل است و همچنین کل و لا و بعضی تعمیم نموده اند مندرج هر چیزی که باشد که  
میل از نجاست شود کافی نیستند و حد صحیح بر آن لالت از لکن اصل آن به معنی و عرف که زمین باشد و در  
و فاقا للفاضل البحر از خصوصیات آنکه اکثر نجاست مخصوص بر زمین و مگر آنکه آتش خشک بودن زمین یا اعتبار  
بیست احوط است لکن بر او شرط نمی آید و سوم آنکه طهارت زمین شرط است یا پس هم پاک میکند جمعی قابل عموم شده  
ظاهر است که اگر زمین پاک با فعل طوبت و شسته شد طهارت زمین شرط است و اگر سرد و خشک باشد نجاست هم با  
ندارد و احوط اجتناب است چهارم خبری که بر زمین پاک بشود داخل فعل موزده با جماع بلکه در قیام قدیم قرار داده  
اگر چه از چاه باشد مثل چاه ایست اسفل عصا مع مل فیها ظاهر است که اسفل قدم پاک میشود و تامل در آن است و چه از چاه  
است پاک میشود و شیار مذکوره از رقت بر روی زمین و بدلت و مسج و شید که عین انازل کند اگر نجاست است  
داشته باشد بلکه اگر آن نیز در شود و ظاهر را در آنجا قرار می دهیم و احوط است و مذکور بود در  
و اصل نیست و از این خبری منقول شده که او پانزده ذراع راه رقت بر او حصول طهارت شرط می آید و بعضی  
الروایات و حمل آن بر حال ضرورت که دور شدن نجاست بدون آن نشود یا بر استحباب آن و بعضی از علما  
شرط نیست بودن کفش و مانند آن نه بر زمین نجاست خلافاً لبعض العامه بلکه بر کوه نجاست که با شسته شود پاک است

[illegible]



مسلمین محمول است پس درین صورت با حکم بظاهر پیشه نکرد و احتمال سوء غفلت که مرجوح قابل  
 اعتدالی باشد و الا افتد با ما جمیع و جماعت است احتمال بقای نجاست جائز نباشد کما صرح بالفصل الجهر  
 رد اعلی الکاشف بهیئت چهارم در کیفیت تطهیر است کلام در بقیام و در موضع آفتع شود اول آنکه  
 بلا تأخیر تطهیر آن متصل با نجاست است و بعضی مترشح از شرط سید و در الفا که غیره را تطهیر میکند و آنست  
 تا نسبت بلکه طاهر است که اتصال کافی باشد عموماً ظهور بالمبار و اما اینکه کیفیت تطهیر آب منصوص نیست پس قدر  
 متیقن متفق علیه اقتضای لازم شد کما افاد مولانا الحال رد اعلی القول لا الاتصال غیر احتیاطی و فصلنامه فی  
 علی الذخیره و امی که نجو شده باشد بسبب تغییر احوال و مثلاً بطلان قات که زوال تغییر هم در آن مشربست خواهد بود اما قات  
 باشد و خواه مقارن آن بعد از آن نیز نیک میشود بفرمان ابرار این مع زوال تغییر و بعد از آن متغیر و آب جاری  
 میشود و بعضی زوال تغییر اگر چه آب باشد و نیز نیک میشود آب چاه به نزع مقدس شرعی علی القول بانفعال البحر و الملاقاة  
 اگر چه قول آن ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قایل بانفعال آب چاه نیستند تغییر نزع مقدس شرعی را  
 و حسب ایند و اینهم باینکه میسر شد و او استخفاف است و کیف مکان در حجاب آن شکی نیست پس بانی  
 در ذکر مقدار شرعی در نیک مقام تمیلاً لکرام پس آنکه بر این معیشت نترشید یا مده کیش یا صغیر و بر آنکه  
 شراب کام آب سیکند خیا که از روایت صحیح متفاو میشود و مشهور است که اگر قطره شراب در چاه بقیدین حکم داد  
 و آن محل نظر است چه چیزی مذکور بر آن لالت ندارد و بعضی باقی قطره شراب است و گفته اند و زود و در آن  
 خالی از ضعف نیست و بعضی و آیات آمده که بر آشی ترو خریک که آب میکشد و آن شاد و خدو است و لکن بابر  
 مختار امر سهل است اختلاف و آیات محمول بر استحباب نزع فیض و ثواب اهل بعد پس کمتر خالی از ثواب  
 و اگر مشرب باشد بر نزع و بعضی نزع جمیع آب جمیع مسکرات را شریک یا ختم اند و جمعی نمی غیر با کول اجمال  
 نفس نائیه و بعضی و ما و مثلاً حیض و نفاس و استحاضه و بعضی خون کثیف العین و دلیل بر یک است  
 نیست و بعضی و ما و بعضی آب میکشد و در آنست آن بنا بر اشتغال و نزع و موجب تحصیل برات  
 و جمعی دارد و لکن تمام نمیشود و مگر بقدریک نجاست و آن در مرجوح است و کیف با تفریح علیه جائز است  
 شرب تمام آب و جمیع میباید و آب است که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست

چهار کسی که بر ارجح است و بنا بر این میگویند از اول صدق تا غرض است و از اول محبت  
 محبت و طولانی شدن مثل ایام که از اول چنانکه پیش از این ایام سر و صورت از باب مقرر که خردی از  
 راقول است و جزو ویرا بعد از غرض است و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 که باز از اجماع است و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 آمده و بعضی از اینها را در میان خود و آن که بعضی از اینها را در میان خود و آن که بعضی از اینها را در میان خود  
 حکم دارد و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 دل و با یکدیگر است و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 مردن مسلمان مردن یا مردن بعضی میگویند که این حکم مختص است به مردن مسلم و اما کافر پس اگر ببرد و جایزه  
 نجاست بر آن راه میباید کی کفر و دیگری میگوید پس حکم آن غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از این جهت غیر  
 و در غیرینست قول یکی از اینها که در میان خود و آن که بعضی از اینها را در میان خود  
 و بر قول ثالث از روایت که در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 نجاست قول اول خالی از قوت نیست و بنا بر مختار که عدم انفعال است امر سهل است و بر این حکم استیجاب  
 روایت مزبوره کافیت لکن در انسان کافر از مقتضای کفر و در چه کافر از مسلم است و حال آنکه  
 چنانکه در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 شده باشد که اینها را در میان خود و آن که بعضی از اینها را در میان خود  
 این حکم از او با استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 قول استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 فصلی است که در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 است و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها  
 میگوید که اینها را در میان خود و آن که بعضی از اینها را در میان خود  
 ظاهر است و در این زمانها نیز استیجاب با موری حاصل که در جانشین آنها

و شیخ طوسی علیه الرحمه خوشنویس و زور و باه را ملحق نمیکند که بر ساخته و این در سیح این جانب و از اباضا نقل  
 و موش خراش ملحق باین ساخته و بعضی آیات درباره بر نه یاده دلو وار شده و در بعضی صفت و عمل  
 واحد از آن بقصد ثواب بهتر است بر این عمل مردن چهل دلو گفته اند و وایتی بآن دارد است و بعضی  
 زن را نیز بآن ملحق کرده اند و این سه در نحو اجماع بر آن نموده بعضی تنبی و دلو گفته اند و بعضی آنرا  
 غیر مخصوص اخل کرده اند و بعضی و آیات صحیح برای مطلق بول نزع تمام آب است و در کتب و آن شایسته  
 لکن عمل بآن احوط و اولی است مشهور است که هرگاه آب بر این چهل و نایست و فصلی که خدا طاشده بجای  
 تنبی دلو لازم دانسته اند و وایتی بجهول را و تنبی در عذر و یا بسبب غرضیده و دلو گفته اند لکن الا جماع  
 المحکم و همچنین برای قلیل خوشنویس لکن در نزع پر بنده یا رعا فستار خارج میشود و در نص لفظ و دلالت  
 دارد و است صاحب فخر بر وفق آن فتوی داده و می کشند برای مردان طریقی پر بنده که بویکتر آنها  
 کبوتر است و بزرگ تر آنها شتر مرغ چنانکه این در پس در سران و غیر او در غیر آن نوشته اند و از این باب و نقل  
 شده که او طیر را فقط بکبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده بعضی لفظ و مانند آن نیز افزوده اند و همچنین بر این  
 پوست و بوسیده و سکافته شود یا کسده شود علی اختلاف الروایات و بعضی در صورت انتقال نیز صفت دلو گفته  
 و همچنین برای لول طفل غیر شیر خواره و آن بابر مشهور طفلی است که طعام نخورد و بحد بلوغ نرسیده باشد و شش  
 ذکر می فرموده که آن طفلی است که از شیر خوردن او را باز گرفته باشند یا شیر نخوردن غرضش آب باشد یا از دلو  
 تجاوز کرده باشد و همچنین بر غسل کردن جنب چاه روا یا اینکه از حضرت صادق علیه السلام در نیامده  
 شده مختلف است در بعضی آن لفظ نزل الجنب و بعضی لفظ وقع و بعضی لفظ اغتسل و اوقع این سه  
 بار تا سبب اعتسای بویچه و لکن حکم به نزع بنا بر تحقیق از راه استحباب از جهت نجاست بلکه چنانکه مسلم بجا  
 نیست لکن التنبیس و احتمال تعد بعد و بفرض آنکه جنب داخل در چاه مستنجس باشد و اقل بویچه چاه بکاف  
 منی پس باید که منروج منی اخراج نمایند پس حکم به نزع نیست برای آنست که اگر نجاست پال باشد و همچنین از برای آنکه زنده  
 از چاه بیرون آید لروایتی عن ابی الباق علیه السلام از این در پس نقل شده که کسان زنده مرد در نزع چهل دلو شکر است  
 برای آن بنا بر قول صدوق علیه السلام و آیه الصادق علیه السلام و همچنین بر اسام ابرص که از کبار و شیخ و پنج دلو برای

مرغ خاکلی بگویند ساقه انداز اجداد بر سر و تقدیر نفسی برین باب نظر نمایند و صحیحی را سامانه  
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ثوابت بهایت فرمود که مرغ خاکلی و سگ بزند که سرگاه منفسج  
و طعم آب تغیر نشود پس مرغ و سگ کافیه است و این اعم است از موت و حیات اگر چه اراده موت بفرستد تمام  
کلام او نسبت اختلاف و ایات است و انتخاب است از آن که آب تغیر شود آب پس کبر از آن آب آنقدر که  
بدو بر آید و در چشیدنش که در قیاس آن بین آن دو تفاوت است اما اگر در ساقه انداز که سرگرمی  
موت است و سگ که در چشیدنش که در قیاس آن بین آن دو تفاوت است اما اگر در ساقه انداز که سرگرمی  
بنابر قول صدوق و توفیق معوی بن عمار بر آن لالت دارد و بر آن حضرت قول شیخ و تبع بعضی بر این نظر کرده  
که اگر آب شسته الذکر بی لای الزوفه نشسته علیه الرحمه از شرح المتعمق اعتبار و داده که عکسش را دماغ و دهان  
خان انسان کالبطیعه الثانیة للانسان و یک کواثر بر موت کفایت و هر چه که از طریق از بنه کواثر یک باشد و بعضی  
ملح کرده اند آن بول طفل شیرخوار را و این بزوحا و جوابا یا استجابا و صورت عدم تغیر است اما در صورت عدم تغیر  
یا را غیر است آنقدر که تغیر نائل شود چنانکه در زوایا سابقه شد و در جواب آن کلامیست که در شرح  
بعد از خلافت و ظاهر استجاب است و کفایت کافیه که تغیر در آب چاه یافته شود و وقت علم آن حکم است چاه نموده خواهد  
اگر چه از وقت وجدان منتهی باشد و در مشکوک است العالم بالا حکام و آب ضایع و ملافا بخش شود و تطهیر آن  
استحکام بود و در ضایع مشکوک است و لم تکنه در نجاست بول که نجاسه سیده باشد که غسل واجب غویی  
بر آب نیست بلکه در آن نیز عاقلان را قیاسا علی الظاهر از آله عین کفیه شستن کافیه است و در  
توضیح اولیست که اگر آب نجاسه را در آن عین کافیه است و از آن رنگ و بو نرسد و نیست هرگاه رنگ  
نشود و بو نرسد و اگر اولاد از آن آن اگر چه بصا بون مانند آن باشد بگویند پس اگر رنگ و بو نرسد  
باز آن نجاست است و اگر در آن نجاست محلی کلام است و صورت استدلال آن آنقدر که در آن نجاست  
در آن نجاست است و اگر آب نجاست است بلکه آب نجاست بر علی الظاهر محبت است و بعضی باطل  
و بعضی دیگر که حکم آن است که نجاست است و در آن بعد بتفصیل خواهد آمد سوم در تطهیر آب قلیل در نجاست یکجا  
غسله شود و اگر در نجاست بعضی نشود و در آن نجاست است که بر مرتبه بعد شستن عصر لازم است و اولاد

مگر نه احوط و آبادن پس در شستن آن در لک بجز شستن که از علامه علی علیه الرحمه میسر است این منقول شده و  
 تصریح کرده اند باینکه آب را در شستن سوپا برایش برابی مردان و بومی سرگازان مردان  
 عموم را مقتضی لزوم عصر است مگر با هم حاجت نفسی در شخص منظر در نیامده و اطلاق واجب بر این  
 آب آن من غیر فرق بین ما علیه الشعر و غیره دلالت نمی بر حاجت آن دارد و سرگاه جامه یا غیر جامه را در آن  
 غسل کمر حاج عصر بشود عصر کنند و بجا نشاندن آن را در ناخشک شود و آن را بشویند یا در حکم عصر باشد و یا نه در وقتیکه  
 را بنا بر انضصال غسل اعتبار کنند این بطریق اولی کافی خواهد بود و اما سرگاه اعتبار عصر عقیده باینست  
 و آنچه کمر عصر جدا ساختن غسل از ممکن شد مثل آن خوب آب در باطن آن و رفته شد یا دانه یا مجتمع باشد  
 در وسط آن آب جایگزین بعضی از علماء پاک شدن آن آب قلیل متغییر می دانند و این حکم علی اطلاقه خالی از تاویل نیست  
 بعلم چهارم آن و همچنین بر آب کثیر پاک می تواند کرد و سرگاه آب جمیع اجزای آن نفوذ نکند و اجزای آن آب باینکه  
 نشود که آب مجاور آن اضافی که در همچنین است حال جامه بیکه یک تار از آن خارج است از قسمه ضاقت بیکر جامه و در آن  
 انداخته و همان وقت قبل حفاف آب کثیر فرو برند پاک خواهد شد تا و فیکه یک مستهلک دایر است و تا برین و  
 و اگر رنگ کور آب مجاور خود را انضصال سازد و تا کمتر از کمر باشد بجمع غسل خواهد شد بخلاف آنکه باقی باشد که ضاقت از آن  
 ضاقت بجمع غسل خواهد بود و آب کثیر که واری آنست طهارت خود را خواهد بود و رنگ گاه خشک شد باین جامه  
 رنگین اگر گاه در آب کثیر فرو برند و آب به چاشین بپاک خواهد شد که آنکه قبل سید آب جمیع اجزای آن تغییر آب  
 مجاور آن ضاقت شود چنانکه در لقیقه و گاه است که مشاهده می شود که مرکب در آن خشک شده و بجز هم میسر است و آنکه  
 آب باطن آن بر خیسایندن آن آب قبل از آن تغییر می سازد و گاه است که بجز انضصال در نیامده است که آب در آن  
 و در آب قلیل تطهیر آن بطریق اولی صورت بند که آنکه آب یک جامه بکین شود و بجز انضصال در نیامده است که آب در آن  
 در باطن آن نفوذ نکند و شاهد تطهیر آن آب قلیل می تواند شد لکن تطهیر بر دانه علیه بسیار دشوار است و خارج  
 دارد و اگر محتاج آنرا پاک سازند میشود که در ظرفی نههند و آب برین و باز از آن ظرف آب دو برین برین  
 و مطرف پاک شود یا در پارچه بکینند و آب برینند و عصر نمایند و اگر در ظرفیکه سوراخها داشته باشد مثل غل  
 و حرکت دهند که آب به هم خوب برسد و خود بخود از سوراخها بیرون آید و انضصال سهیل و آسان است

عام اخوان است اگر آب بخسرد و با طریقی بنویسد و ذکر ده شده و در سبب که هرگاه بعد از قلیل مظهر هم بنویسد و کند  
 یک بار عاز و الاطین در آب کثیره نیز صدوقی نخواهد داشت و تطهیر بر کاسی بنفشه ثلثات بر مایه بنفشه و عسل و گلاب  
 مع تامل فی فیه تطهیر بین که انفصال غساله از آن ممکن شد آب قلیل خاچ و جمعی صبر نموده که نتواند شد لکن  
 جدید آن که در آن یک چهارم است حاکم طاریت باران یا آب کثیر و آب و آن یا فاقاب تصور بسیار اما دیوار و زمین  
 که یک بار باشد و در اشیت آب که انفصال غساله از آن بخوبی شود و تطهیر آن سهل است و اما دیوار خاچ و زمین  
 تطهیر آن کلام است ظاهر فیل جبار و زمین بر استیاب آنست که پاک شود و هرگاه جو خشک شده باشد و ممکن باشد که از آب  
 آب جبار و غیره پاک کند خواه در ریاضت آب غساله از راه مفرغ شود و خواه از طریق دیگر آن خالی سازند و در سبب  
 پاک شود و در سبب تطهیر او آنی که از طرف علامه علی علیه الرحمه ذکر کرده و در سبب که طریقی که خاک از آن جوی نماید و در آن  
 خود آب از آن پاک شود و در سبب تطهیر او آنی که از طرف علامه علی علیه الرحمه ذکر کرده و در سبب که طریقی که خاک از آن جوی نماید و در آن  
 و در سبب تطهیر او آنی که از طرف علامه علی علیه الرحمه ذکر کرده و در سبب که طریقی که خاک از آن جوی نماید و در آن  
 پیدا اند بلکه از ظاهر کلام او آنکه آب یک مرتبه استفاد میشود از ولوغ کلب بمرتب که اول غساله  
 از خاک بوده باشد علی المشهور بصحیبه ابی العباس لکن نسخ و است مختلف است و در بعضی نسخ  
 بعد غسل ترابیم بالماء من و ن تعرض للعدو و آورده شده و بعضی لفظ مرتین العمل علیها احوط و بعضی در تکیه بر  
 قلیل است و در بعضی نسخ در آن دلالت دارد و ظاهر آنست که مستحب است و بعضی در آن دلالت دارد و بعضی در آن دلالت دارد  
 میدانند و بعضی در آن دلالت دارند و در تکیه بر آنست و یا هر دو از آن نسخ خاک خشک است یا مفرغ یا بقیه آن  
 تسکین است داخل المایه و احوط جمع بین الامرین لکن مخرج تراب آب است از بجان نیست برین بعضی  
 از آن آب است و اگر کافی است و اگر عرض خاک بجا کثیر باشد نشان یا بسو کنند و مانند آن شود و بعضی  
 کافی میدانند و بعضی در آن دلالت دارند و در تکیه بر آنست و یا هر دو از آن نسخ خاک خشک است یا مفرغ یا بقیه آن  
 و بعضی قنوع است که در آب ملح بولوغ نموده و در سبب آن دلالت دارند و بعضی در آن دلالت دارند  
 قلیل است و در بعضی نسخ در آن دلالت دارند و در تکیه بر آنست و یا هر دو از آن نسخ خاک خشک است یا مفرغ یا بقیه آن  
 در آنست و در بعضی نسخ در آن دلالت دارند و در تکیه بر آنست و یا هر دو از آن نسخ خاک خشک است یا مفرغ یا بقیه آن

و نیز محقق سه بار و نیز دشمنید و بار و نیز بعضی که تیر بعد از این و نیز جمعی موزه لعلی اول حوط است  
 و آنی هیچ حساب پس و از بر آمدن من و شیخ بهفت است و آنی توای تاهیه و سه بار بار قول و در کتاب  
 خلاف و محقق در شرائع بعضی و بار و بعضی که بار بعد از ال و بعضی موزه لعلی و در کتاب سالیس و در کتاب  
 کافی است و بعضی و بار گفته اند و بعضی با از جهت موقوفه عمارت یا از جهت صدق علیه السلام که سوال کردند  
 از آن حضرت از حال حوزه و ظرفیکه بخشیده با چگونه و چند مرتبه است شود و فرمود سه مرتبه انداخته می شود و در آن  
 ظرف و حرکت داده می شود و باز انداخته می شود و آن آب را آب دیگر در آن ظرف میریزند باز گذاشته می شود و باز  
 با آب دیگر در ظرف میریزند باز حال آنکه آن ظرف پاک شده است ظرفی که نظیر و در این و بعضی  
 کردید که نظایر است که ظرف بعد حرکت دادن آب از نو کشیده آب بریزد و بعضی ها کردن آن ظرف دیگر کافی است  
 اند و نظیر دیگر هرگاه یکبار داخل نمایند بار دیگر پیش از تطهیر داخل کنند بعضی این طریق را مخصوص خانه نظیر دیگر انداخته  
 محکم کرده باشند و تحقیق قلع آن شوار شد و این حوط است و بعضی و این طایفه می شود که جامه پس از قبول آب  
 و نظری که گذارند و آب او بریزند و بعد آن عصر نمایند هرگاه و در مرتبه چنین کنند پاک شود و ظاهر آن دلالت میکند  
 بر اینکه ظرف هم در مرتبه پاک نشود و اگر تطهیر ظرف است بقدر در آن بریزند که بر شود تا تحریک آب به دست نیاید  
 جمعی آن تصریح کرده اند و در نسبت که چنین شد و بعضی تصریح کرده اند که باطن پس هرگاه شستل باشد چیزی که  
 بمحس زوال عین پاک نشود و بعضی و بار یا سه بار پاک میشود و چنانچه ظرف پاک میشود و در نسبت و در کتاب  
 غیر و اول که تیر سه هم کافی شد و نظایر آنکه پاک است و فیکه ثابت نشود که دست آنها در حالت شست  
 بان سید و همچنین بر چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چند که مانع باشد بعلت اینکه اصل در این  
 طهارت است و اصل و گوشت و پوست عدم مذکوره است علامه در تذکره حکم طهارت مانع توقف فرموده و شیخ  
 در مسوط استعمال منع کرده است و ظاهر طهارت و احتیاط در اجتناب از نجاست و تطهیر و بعضی طلقا پاک  
 است و بعضی نجس و کسانی که نجاست قائل اند بعضی را در اصل محل قبل غسل نیست و بعضی محل قبل غسل است  
 که محل بعد از بعضی محل بعد و کیفی که نجاست وقت سیدان نجاست از وقت انفصال محل نکال است و بعضی  
 اینکه بعد از تطهیر بمسول بعد از انفصال عساکه با ماند پاک است و عساکه استنجای پاک است و فیکه متغیر نشود و عین نجاست

در آن باشد و محل غسل و نشو و بعضی مفسرین میگویند پنجشنبه را از آب تخمیه و دو چند بقا می آید و این است  
 منبر عتیقین ناظر محرم در حال نماز و غیر آن مراد از آنست که پیش از آنکه غسل کند و پیش از آنکه  
 اندو و یا نیکه و لالت ارد بر آنکه از آنجا که از آنجا که سر آن می باید محمول است بر سنجایا بقیه و دم نیکه حرام  
 است بر متخلی اگر چه در حال استنجاء باشد و کردن بقیه و نشو کردن با آب بر مشهور خواهد بود و سحر باشد و خواه در نماز  
 و بعضی که در وقت مطلقا و بعضی فتنی کرده اند در سحر و عمارت پس قابل شده اند تجریم در اول و بکبر است  
 و بعضی استقبال احرام نمیده اند پس باید از قول اخیر و جوی دارد و اول جائز فتنی است و هم نیکه و است  
 نشستن ظاهر مخرج بل از آنکه غیر آن اگر بیشتر باشد مطوب بل را تخفیف نجاست با نذر و لکن مفید خواهد  
 بود و شسته نشود مخرج غایط با آب جویا اگر متعدی باشد تا آنکه پاک شود و عین نجاست اثر ندانست اهل شود  
 و رنگ محض که با نذر ضرر ندارد و اگر تعدی کند نجاست در میان آب نیک و مانند آن از حجام ظاهر که عین  
 کند اگر چه اثری باقی بماند مثل خرف بار و جوی سلا علی الر حرمه فرموده که چنانکه از قسم من و کیا باشد استنجاء  
 کنند و تخصیص در استنجاء یا یکدرا از آنجا که محل استنجاء مفرود و بر آن قرار گیرد مثل شسته نشود و نیز مطوب باشد  
 و نیز یکدرا نجاست باشد و نیز یکدرا شسته نشود و استخوان نه سر کین هر چهار اخیر اجماعی است چنانکه از علامه علی الر حرمه  
 بر آن نقل شده است استعمال آن بمصلحت و آیا طهارت حاصل میشود یا نه درین نکال است احتیاط و عدم  
 است این بر وجهی که در آنجا که در آنجا که استخوان و بکین خیر و خورده باشد چارم که کفایت میکند مگر آنکه  
 آنچه در حکم است هرگاه که از آن پاک نشود و اگر پاک شود بدون آن مشهور است که اکمال نشو و خالی فتن  
 نیست و با معنی الکفا کرده اند با قلد صورت عمل نقاء بآن و در الکفا بنسب که شسته زد و در صورتی که حاجت  
 برآید از شسته نشود و استنجاء بود و عدد طاق اولی است و حجم است طلب کردن بکان مناسب است  
 برای این که شسته نشود و استنجاء با خاک نرم تر از برای حرمی است از نجاست و سر تمام بدن بد و فتن  
 نظر مردم و فقیران از روی آنکه خداوند عالمیان و نشو و کان پوشیدن بر روی اقدار این که خود را  
 از شسته نشود و استنجاء در وقت فتن بپوشیدن با خاک و پیر و آن در وقت که استنجاء با خاک  
 باشد در وقت استنجاء که هرگاه تخفیفی لغیر الله باشد باید که وقت دخول تکلیف بگوید بسم الله و باند



اَللّٰهُمَّ مِنَ الرَّجْسِ الْمَحْبُوتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدُرِّ السَّعَادِ يَرْبِ الْعَالَمِينَ  
دارد شده و تخصیصی که بر السهول دارد و ظاهر محمول بکثرت فضل است از بعضی آیات مستفاد میشود که  
اختلاف در تعبیر اولی است مورد و رویت از گذشته که وقت کشف عورت رخساره از برای آن باشد و خواه غیر آن  
بسم الله بگوید پس بر تنیکه شیطان چشم خود می پوشد و نیست مقدم داشتن یا چپ وقت اخلاص شدن  
است وقت بیرون آمدن چند نفس صریحی در نیایب بنظر رسیده لیکن جمعی می بایان داده اند که وقتی در وقت  
در فقیه و بعد است که بی نفس باشد و نیست است که در وقت نظر کردن بسوآن که در وقت استیضای از برای  
و وقت فراغ از آن عالمی با توره بخواند و جمع کردن میان سکنه آب بهتر است بعضی گفته اند که نیست و نیز  
در کشف عورت تا وقتی که شمع از زمین بکشد که در حال نشستن یا چپ از شیخ سفید نه نشسته اند  
استیضای غایب استیضای اول نیست است موثق عار بر آن لالت دارد و از جمله استیضایات مکتوبه است  
مرد و فائده آن آنکه از استیضای طهارت در شمع حسن قبول است در خصوص شخصی بول کند بعد از آن استیضای  
بعد از آن بطوری باید فرموده که بعد بول استیضای بعد از آن استیضای بول اگر طوبیت جاری شود تا آنکه سابق  
باکی نیست پس آن طوبیت نه ناقص طهارت سابق است و نه خبیث اما طوبیتی که قبل استیضای بول پس چند فاعل  
طهارت اصل عدم تقصی است که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار حدیث و فتاوی اصحابی مختص قاضی است اینست  
و استیضای خواهد بود و قول بوجوب استیضای طهارت است که از خروج غایب تا افریقین بسیار است  
بکشد و از هیچ ذکر تا خشفه سه بار و خشفه راسته بار و عصر و کان هر یک که ممکن است میخیزد و و بعضی آیات از  
اول شده است و بعضی بر شستن بار و اخلاص و اکل اول است و در بعضی گفته است که در شستن آن ذکر  
نقل کرده که ماخذ آن بنظر رسیده که و است شستن در راه یا بعضی شارع عام و اما کوچه یا فقه و یا کایه  
و بدون آن شان تصرف آن غیر جائز و مجنبی که و است در کنار دریا و آن مخصوص است بهای و این  
در چند خصوص و صفت لیکن در خبری که نهی از کنار آب شستن دارد و شستن در جوی یا در چشمه یا در  
نزد آیه آنکه از شان آید بار آور و شستن و بعضی گفته اند و در جوی یا آن طهارت است و فقهی است که در  
در ملک تحلی یا بر زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد تحلی باذن او خواهد بود و مگر و است در ملک

و در این مورد مواضع سخن مردان آن سر دروازه های خانه هست کما فی صیحه بعضی عمل  
 کرده اند از این قبیل است که در بعضی آفتاب یا تابان که چهل سال باشد مکرر است در حال این غلط  
 فرج او مقابل فرج و این مخصوص است بلکه نهی از دست باز نبرد و شده و همچنین مکرر است استقبال  
 به بول هستند با آن بلکه در غلط نیز مکرر است بول بر زمین سخت در ساکن حیوانات است بسیار  
 و زکاد و جامع بر نظمی مرویت آب خورد در حالتیکه استاده با خواب مکن حالیکه دست بوی طعام  
 داشته باشد بول مکن آب تخیل مکن بالایی قبر و راه مروید یک فعل پس بدستیکه شیطان سرعت میکند و بعضی  
 از این احوال در خصوص آب جاری و یر و است و حمل ثانی الروایتین بر بیان چو از دینیت در کتاب  
 بیشتر است مکرر است خوردن آب شایسته در حال تخیل در کتاب من لایضره الفقیه از ابی جعفر علیه السلام  
 مرویت که روزی حضرت اخیلا شد پس لقمه ها یافت پس گرفت از اوشت و سپرد بدست غلام خود و  
 که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا از اسنادل نامیم این حدیث اشعار می دارد بانکه از آنرا  
 از آب قلیل ماک میخواند و اینضمون از روایات دیگر مظهر میشود و بطریقیکه نجاست از خارج جان سیده با  
 و مسواک کردن در نجاست مکرر است باعث گند دهن غیر ذکر خدا کلام کردن مکرر است در مساجد  
 حضرت موسی مذکور است که پروردگار را چند بار و میدهد که نمی بیند مذکور است در احوال از راه احترام پس  
 عالم فرمود ای موسی یاد کن ابر حالیکه باشی و جان برت بر حضورت سخن گفتن هر گاه با اشاره دست برد  
 زدن کار سازی نشود و در سلام و تمجید بر عظمه گنده و جواب آن و حکایت اذان چه بانه یا حاکم  
 شرعی در فضل عن الکراهیه و در حکایت اذان بعضی اقتضای کرده اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الرسول  
 نه ماسدای آن یعنی حق الفلاح و دیگر حیلات و بنای آن عدم اطلاعت بر نص و ال حکایت اذان و تجویز  
 از حشمت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج حیلات از آن از نجاست که بعضی حکم کرده اند بیدل آن  
 در این کتاب از باب حکایت صحیح محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات خصوصاً از ابی جعفر علیه السلام  
 قرآن را در آن است و همچنین قلیل قرآن مثل یک آیه و دو آیه و مکرر است از آن  
 بدست است که در آن است و نیز که اسم خدا بر آن مفسوس شد و در آن است که با بندگی

بنجاست و الا حرام خواهد بود و فصل دوم در طهارت بشرط بابت و در آن جنیه نخست است **مبحث اول**  
 در بیان حقیقت و حدود احکام آن در آن جنیه مقام **مقام اول** در بیان حقیقت وضو است که در وضو حقیقت در کمال  
 است **اول است** و آن بشرط است و عبارت از قصد فعل خاص و قصد قربت مقربان و فعل  
 از لفظ و نه از صورت محطه بالبال بلکه اجمالی که لازم را در فعل اختیاری است و آن کافی است و آن  
 امر است سهل و غیر مشکل است اما قصد عمل است از دو نوع لغوی است که ضمیمه یا بمعنی آن منضم شود و وضو وضای الهی  
 شود و فعل عبادت است که مقول است با ما باید صحیح از عمل بن جبر از یاد و شش حضرت امام موسی کاظم از حضرت پدر  
 بزرگوار صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در وضو قیام حضرت رافع علیه  
 جلاله در سجد که جمعی از بنجم بر نه و نذر سجد مالک که پیش کوه که یا با می ایشان انسوز اندر ز که در مسجد یا این  
 و بگویش که و های ایشان از انسوز اند چون وضوی کامل میکردند و آب جوی از روی سرشان میداد و ترتیب وضو  
 و بگو که دستهای ایشان را نهند که دستهای عابری داشتند و بگو که زبانهای ایشان را انسوز اند چون این بان  
 تر از سایر بخوانند پس مالک خازن پیش کوه که شامچه کرده اید که شمار از بنجم را آورده است ایشان که نذر اعمال  
 خود را از برای خدا نمیکردیم پس ایشان گوید که بگریه خود خود را از ان کسی که عمل از جهت او بجا می آورد و در وضو  
 ثواب خف عقاب علی الاثر از آنکه ضرر ندارد و در ضمیمه که رجحان شرع در شستن باکی نیست مثل انگیر با قوت و قدرت  
 منضم شود و در صوم با جاذبه آن شرعی مانع نمیشود و شستن در وضو با سر و گرم پس یا بصحاح اختلافی است بخوان  
 مشکل است کفر اگر مظنه ضرر با آب سرد یا با اختیار آب که شود و خارج از محل شستن خواهد بود و علت آنکه اینجا ضمای  
 از رجحان شرع نیست اما مشکل است که آدمی در کار اختیار بار نکند یا در سر کارم را ملائم مزاج نداند که فرقی است  
 و میان اختیار بار و یا حار بر آفت است تا نفس اختیار آن بجز قربت ترک خدا آن خیال نافرمانی از  
 دغدغه نیست قانی و نیست که هیچ باشد و این مسئله را در منابع الدقیق و بجز تفصیل ذکر کرده ایم شرح علی  
 ایها و بعضی ضرر میداند قصد رفع حدث است با صلوایه یا بمعنی که وضو هرگاه از پیشین است یا مشروط  
 با تلبیة یا آن سجای تعالی آن و بظهور است که نیت است که با شستن و تعین عین عیب و سبب آن موافق آن قیام  
 نذر خواه و در وضو که با شستن با شستن و تعین عین عیب و سبب آن موافق آن قیام

ظاهر است که چنانکه در احوال دستبرد شد و در این صورت که احوال و فی الواقع و بنا بر آنچه گفته شد  
 مسجد و بر تقدیر ظاهرین بطلان حضور او کمالی خواهد بود بر صاحب ادوات واقع بعد از آنکه در این محله  
 نقصان و ابرامها بسیار است که بشرطی از آن در وجه اشاره کرده ایم و در اینجا اکتفا باصل حکم  
 نمودیم تا فهم رساله بر عام خلق دشوار گردد و در این است استدلال حکمی یعنی عدم قصد متنا و لکن البعضی از افاضه  
 بدون نیت بجا آید و عاده آن فعل و مابعد آن بدون اخلال در مولا بکند صحت حاصل خواهند نمود و شش  
 و شش عبارت از اجزای آب که بر عتبات باشد و اما که دلالت بر کفایت آب مثل در این ظاهر محمول  
 و تقلیل است الاوقی در میان غسل و شستن باینکه در این کفایت لفظ مثل است و شستن در این  
 انصاف و شستن و در این شکل است که کفایت آن و مابعد آن ضرورت است هرگاه آب من آن سبب  
 شامل است شستن بکفایت و شستن بفرود و بکفایت آب من آن طریق و لیکن اول احوط و اولی است  
 و آیا وارنده لا نفس فی الضوء و کلام و جمیع الماء و غسل کرده اند از آب که است و در  
 صورتی که ندارد و در طول آن است که است و آنچه به نام شستن میانی بر آن بگوید عرض که احتیاطا  
 بر سر دو طرف و بعد آن ماله که آب بهر آب است بلکه ظاهر است که از آب مقتدره بر جمیع اطراف یا در آن  
 باشد خصوصا نظر باینکه وقت که دانید است و بر و علم قبایم دست و بر و طحقی و شستن و شستن  
 است از خود در جانب چپ و بانی آنچه بود و در صورتی که در جانب چپ بکشد و شستن بکشد و شستن  
 است امر از دید جانین احتیاط ضرورت آنچه از بر خفیف است که شستن بکشد و شستن بکشد و شستن  
 غسل آن است و آنچه کثیف و انبوه باشد حاجت تمطیل آن رساندن آب زیر آن نیست بلکه حجامت از و لازم  
 شستن است از خود وجه شستن بود و شستن خارج شد و همچنین بایستی و غیر آن که بیشتر و کثیف شد  
 شستن است از خود وجه شستن بود و شستن خارج شد و همچنین بایستی و غیر آن که بیشتر و کثیف شد  
 شستن است از خود وجه شستن بود و شستن خارج شد و همچنین بایستی و غیر آن که بیشتر و کثیف شد

رویده باشد که در مجامع تطهیر بعضی اوقات آن گاه باشد و در بعضی سدا باشد در مقهور حکم  
 خالی از تمام نیست و اتصال آب حوط و اولی و نگاه این و نشی بین آنکه در غسل و جنبه با اعلای و جعل  
 ضرورت و رویت باطلطم و جهک با لمارط و لکن اغسل من اعلى و جهک الی اسفل صحت در آن مع  
 انه احوط و بعضی قائل است بحجاب شده اند و بنا بر قول مشهور ابتدا با جلی کافیت و چنان نیست که بعضی توهم  
 کرده اند که شستن جزوی از باین قبل اعلی مطلقا جائز نباشد اگر چه سیاست آن شبیه کما صرح بعضی القائل  
 سوم غسل سرد و دست است بالترتیب بنمایا اول دست راست و بعد آن دست چپ و ترتیب فیما فی النفس  
 بالبداهه من المرفق علی الاظهر و حکما از قوت نیست بعضی عکس اجرا شود و اندک نظر فیه نیست است شستن در اینجا  
 ضرورت بلکه رسانیدن آب تحت آن لازم اگر چه کثیف باشد و بعضی موزان غسل دست ساخته اند لکن این واجب  
 شکست و یا حتی که زیاده از اعتقاد باشد خارج از حد دست پس در وجوب شستن آن عدم آن و قول است و  
 خالی از قوت نیست کما افاد و اندک اعلا تمهید و اگر ناخن جزئی داشته باشد جمعی از ائمه از آن واجب اند و صاحب  
 ذخیره در حکم نایل فرموده است بعد از تمهید ختم بر کیک مانع وصول آب بظاهر باشد ناخن در طلع آن باشد خیار  
 سفید فرموده که اگر ناخن را انداز معاد اذاله چک ضرورت از قدر مقدار احوط چهارم مسح سبب مراد از آن  
 سبب خواه جلده باشد و خواه پوست مختص با نکه یک بشین حد آن بیرون رود و ظاهر است که مسامی مسح کما باشد بعضی  
 انگشت او حسب استند و این قول ضعیف خواه مراد تحدید مسح باشد و خواه تحدید مسح و لکن رعایت آن  
 و احوط است ظاهر است که مسح بنگشت سنت است و همچنین مقدار مسح او آنست که از ننگشت کمتر نباشد  
 و جمع بین این بعضی با تخمین تصویر نموده اند که از ننگشت طولاً مسح بقدر ننگشت کشند و عرضاً کمتر از ننگشت  
 را جائز ندانسته و آن احوط است و مشهور است که عکس در مسح جائز است بقوله لا یس بمسح الذین  
 مقبلاً و مدیلاً و جمعی اقبال او حسب دانسته اند و آن احوط است بخم مسح سرد و پا و غسل آن بدست محمد  
 اهل خلافت و ظاهر است که در عرض مسمی کافیت اولی بل احوط مسح تمام کف است و در طول استیجا  
 ضرورت از انگشتان تا کعبین و این الاظهر الاظهر سرد و بقدیم و جمعی مفصل ساختند و آن احوط است و اما لکن  
 این احتیاط را ترک نباید کرد و در غیره تمام اشاره بخیر است یکی آنکه در مسح تقلیل طوبی احوط است تا غسل

[illegible]

و عدم تاخر جفاف با قبل ضرر نمی آرد لکن ان ضرورت و اگر تاخیر جفاف شود پیش از آنکه غشی آید بود  
نه قدری متقاضی در توان مسائل مذکوره آنهم چند چیز است **اول** حکم جابر بر آنکه جیره عبارت از  
و غرقه است بخوان گشته بیدند و در حکم است خیر که بسته شود بر قروح و جروح باطلانموده و بالای آن از  
ده و اها و جناسید علیه الرحمه بر این عوالمی اجماع از روایت فتوی نموده هرگاه جیره و آنچه در حکم آن است از  
شناختی پس آنکه حکم آن نیست که برین کشیده شود یا مکر آب بالای آن سخیته شود یا در آب فرو برده شود  
تا آب بشیر برسد اگر وصول آب ضرر نمی باشد بشیر و شیخ الطائفة علیه الرحمه علامه علی علیه الرحمه ترتیب این  
را لازم دانسته اند و جمعی قابل تخریص اند زیرا که غرض وصول آب نیست عنوان که باشد و غایت از قوت  
و حکم نزع جابر محمول بر او گوشت یا بر آنکه حضرت بیان کی صورت از صورتها مکنه فرموده و حضرت در آن  
اینهمه که صورت نیست که جیره در محل غسل باشد و اما در مقام مسح پس درین نزع چاره نیست اگر ممکن شود و الا مسح  
بر جیره خواهد کرد و بعضی میانیجا هم قابل تکریر شد اند تا طوبت بشیر برسد و این بعدیت درگاه کشود  
جیره ممکن باشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا نه مستغیر از تطهیر باشد کرد و اگر جیره میشود اگر در محل غسل  
یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جیره درین سرد و صورت مسح بر آن کشید و جوبا تا بشیر و بعضی در محل  
غسل مسح نیست میدانند و در حقیقت اول احوط است این حکم عام است جابر قروح و جروح و شکسته آب با  
فی الحکم تخفیف حکم بقروح چیره کردن الجرح بهی جیره ارد کرد جرح مسح جیره وضو نیست و نیست که در جرح بود  
عن الجیره غسل ماحول کافی باشد و کذا شستن خیری بالا آن و مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ماحول تا با جیره  
مستور سازد و در اعضا غسل در مسح جابر اقل غسل نظایر لازم نیست اگر چه با حقیقا طاعت است عن الجیره  
و اما استیجاب مسح موضع جیره را واجب است و یا کسی کافی نیست در این و قول است احوط بلکه احوط و جوبت هرگاه  
جیره شستن جمیع اعضا انصریح کرده اند و آنکه طهارتی بر آن می باشد و الا آن مسح کشود و آن احوط است و بعضی  
ماحول اتفاق کرده اند و بعضی مسح را بر مسح احوط دانسته اند و لا یخفی فایده هرگاه باطل و ضام و بر وضعی اعضا طهارت  
باشد که در گردن و آب نمایند بر آن مسح شستن است که شستن با مسح بالا آن کافی است آن منصوص است  
در جیره مسح و شستن و در هر ثقله غرض از آن می آید که شستن و مسح مانند آن را با خنثی که قطع شده است و اگر

[illegible]



فماثل از وجوب است حکم عدم اعتنا بشک فعلی در حال اشتغال بفعل دیگر در نماز و الا شده بخند  
از جمله آن عموم از دیگر جرایم این وضو محال است به حدیث که در توضیح مثل رجال  
در حال فعل غاصر وضو پیش از عدم اعتبار شک در فعل متقدم وقت اشتغال بفعل متاخر خالی از وضو  
نیست تا آنکه اصل وضو فعل مؤید اول است آنچه در حال شک در افعال وضو پیش از بغضه و غسل و تمیم است  
پس بلا تصرف شک در غیر فعلی قابل اعتنا نیست و قبل از وجوب تکبیر آوردن شک که است منع بعد  
تخصیص الترتیب با و فعل اخیر غسل پیش از غسل کننده عادت بمولات عرفی داشته باشد ظاهر است که اعتنا  
بشک نمیکند و اما در غسل اتراسی و در غسل ترتیبی نسبت بحکمی عادت بمولات اندازد و بعضی قائل  
بوجوب بیان آن بقوت نیر سبب که ظاهر است انتقال از غسل فعلی آخر کافی باشد در عدم اعتنا بشک  
و اگر ظن ترک کند در جای که اعتنا بشک نیست اعتنا با آن بطریق اولی لازم خواهد بود و اگر ظن در موضعی اعتنا  
بشک نشاید اعتبار ظن فعل اولی خواهد بود و اگر امر یکسان باشد جمله خالی از اشکال نیست و اگر شخصی  
کثیر اشک باشد پس اعتنا با آن سبب که هر چه انتقال از وضو کرده باشد پس برستی درین جرخی نیست سبب  
از شطانت و بی صبر و عجز از شک که ذکر در نزد حضرت صادق علیه السلام که مروی بتلوی وضو نماز و حال آنکه حساب  
عقل و فهم است حضرت مود که عقلی دارد و حال آنکه اهل شیطانی میکنند مسائل عرض کرد که چگونه است که اینها را  
پس این سبب و میگوید آنچه است بر سبب که در جواب تو میگوید از وضو شیطانی میگویند که در این طهارت اینها را  
در طهارت یقین حدیث مزبور میارزد و در کمال ظن هم رافع یقین باشد و اگر خرم بر دو و در تشخیص تقدم و تاخر  
تا امر ترک طهارت که کافی است که تکلیف است که احتمال این امر مشموله یقین احدی را باینکه در وضو شک کند که اگر  
سابقه علی الحالین را بجا آورد و بنا بر صدر آن که از وضو قائل باشد حکم آن را داشته باشد و این سبب  
آن و این همه محذور و مشتمل است بر گاه است که علم بجاهت ساقط از او حادث می شود و در وقت حال  
می شود پس طبق علم خود عمل می نماید که اگر محض است و موضوع کلام خارج می شود و خارج است از این حدیث  
خروج این شبهه باینکه اگر استغناء از غسل الاستبراء است و هم مقتنی بقار طهارت باشد است که اینها را  
باعث ترک وضو است و اینها را باینکه غسل عدم شستن بر وضو است که در وضو است و اینها را باینکه غسل است که با وضو

[illegible]

است خصمه استنشاق بسبب نفس کشیده علی الاظهر و بعضی نگارند و چون استنجا آن که در اندام نفس و آب  
و آن محمول است نفی جوب نفی نیست و بر اعلی الغسل عاتقه القائلین بالوجوب است تثلیث این بر دو صورت  
الی شیخ و تقدیم خصمه استنشاق هم از آن استناد نمی اندازند و از آنجمله تنبیه غسلاست علی المشهور و اعلی  
و آب استنجا محمول تفسیر ساخته اند و صدق محمول استقامت نگارند و محمول در کار بعد از سیاق است  
لکن بر آب و اقوال در این باب است اختلاف و اگر از هر یک از این اختلاف به احتیاط باشد بخدا بدو و شستن اعضا  
بار سوم بدست اجرا و از آن جهت نشود چشم در حال شستن و و لازم نیست که آب داخل چشم کند بلکه شستن تا  
اینکه مروی شده که این عمر قریب این امر می بینیم علتش اینست که اگر در شستن دست و پا در شستن  
وزن شکم است و بعضی می بارد و علم کسی آن اولی باشد و استندان واضح نیست که در آن اولی است و از آنجمله  
کامل کردن وضو یکد آب چنانکه در اخبار کشیده وارد است و از آنجمله است خواندن دعا یا التور و در بعضی از افعال وضو  
چنانکه در روایت محمد بن خفیه رضی الله عنه مذکور است و آن بر اینست مشهور است و دفعه الرضا علیه السلام منقول است  
که کسی که در حال وضو سوره از آله بخواند از گناهان بزرگ وین و مثل روزیکه از شکم مادر وین باشد جامع الا  
لا می شود که خواندن آیه الکرسی بعد وضو ثواب بسیار دارد و از آنجمله است گذر اندین دست بر غصه منقول قول  
بوجوب است بر آنکه از راه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود و گفت بر بابت جلد و  
کفایت میکند ترا و از جمله مکروهات وضو است تعاست یعنی طلب اعانت از دیگری بلکه اگر کردن است  
بفعل از افعال وضو و مراد از آن نخستین است بر کفایت تا که نیکو خوش بشوید بلکه ویکری نشوید چنانکه  
و حرام است در صورت اختیار علی الاظهر و بعضی قائل می گشت شده اند و کیفما کان ظاهر است  
غیر و طلب گرم کردن آن در استعانت مکروه است و از جمله مکروهات خشک کردن دست وضو است از  
چیز از حضرت صادق علیه السلام منقول است کسی که وضو کند و بهتمل خشک شدن دست بر او نوشته میشود  
و آن کسی که خشک کند تا اینکه تری وضو خود بخود خشک شود بر او نسی حمله نوشته شود و خندیدن روایت  
و لایب بر نفی که است کند اگر احتمال تفسیر نیست عمل بر آن واجب بود و از آنجمله است آنکه کوزه یا  
که آب وضو از آن بگریزد یا در آن بریزد صورت سیوا در دست باشد و از آنجمله است آنکه آب از آفتاب گرم

[illegible]

علیه السلام مروست و ار شده خوشحال نهد که وضو کند در خانه خود پس زیارت خاتم النبیین باید که باشد  
 که اگر ارام زیارت کننده بر سنا خانه لازم است و از انجمله است تهیه نماز سر چند فاضل سنگد صاحب کشف اللام  
 و محقق حسین انصاری سندش یافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکر سی نقل کرده که حضرت فرموده اند  
 نماز کرده است انگلیس که طهارت تا آخر نماید تا اینکه وقت نماز داخل شود و از انجمله است خواندن قرآن  
 با طهارت ثواب بسیار است پنج حسنه بی طهارت ثواب هسنه دارد و از انجمله است کتابت قرآن با طهارت پنج  
 مفاتیح میگوید بوجوب طهارت دارد بهر آنکه در حدیث صحیح وارد شده که نوشتن قرآن بدون طهارت حلال است  
 لیکن اینکلام محمول بر آنکه در جمیع این سنه او و قائلی بآن از صحابا یا قسمة نیست و در این مورد  
 میفرماید و اگر بای و آیت سید در میان بود حکم قطعی تحریر میگوید باینکه این حکم نسبت به تنویر قرآن و کتابت  
 از طریق اخبار بعید واقع شده از انجمله است بر نوشتن قرآن اگر چه با خلط باشد و از انجمله است کتابت  
 خواب با طهارت ثواب بسیار دارد و از انجمله است بر خواب جنب از انجمله است سعی بجا حجت و  
 عبد الصمد بن سنان اردست که کسیکه طلبد حاجت خود در حالیکه با وضو نباشد پس آورده شود پس لالت کند خود را  
 و از برای زیارت قبور مؤمنین کجاءن اجماع ملا حسین خوانساری فرموده اند که بعضی از علما ذکر کرده اند که در وضو  
 روایتی وارد شده لکن مطلع بر آن نشده ام و از برای ذکر حاضر در او قاصد و خلافی در رجحان آن نظر  
 نرسیده بلکه بعضی از علی بن بابویه قول بوجوب انقل کرده اند و میاق و آیت ایضاً بآلت استحباب  
 دارد و از برای تقابل علی الطهارة و اکثر طهارت که روضه را زیاده میکند و از انجمله است وضوی مجدد پیش  
 وضو بلا می وضو نورست بالا نور و کسیکه وضو تازه میکند بدون آنکه حدیثی از آن در روایت  
 ثواب و تازه میکند بدون آنکه طلب آتش کند و در پاره از احادیث که بعضی از وضو کردن بعد از وضو  
 و شک در حدیث وارد شده ظاهر امر از آن وضوی است که به سه مرتبه است و ابتدا طهارت انجام شود  
 انصوص و فتاوی است که تجدید وضو نیست اگر چه وضو اول نماز می باشد و از انجمله است وضو  
 که او کرده میدان تجدید را در صورتیکه وضو اول نماز خوانده باشد و وضو بعد از آن برای نماز  
 و لکن شهید علیه الرحمه ذکر می توقف فرموده است بر تجدید وضو برای نماز و اصل بقصد الرضی

[illegible]



[illegible]



[illegible]



سوم شستن تمام بدن و شستن موها و شستن مکرر از باقیه مساج که در آن تخلیل موها است بعد از شستن  
وارد است برسان آب از زیرین مسوا و شستن آب و چون چاشنی خوش خشان و بین که نوی از مسوا  
بر و شستن با آنکه که آب بر آن رسد و در آنچه و آب است که چون زانده ارد است که آنکه که فرو گذارد  
مور از جنابت دیده و دو شستن آن و شستن است مراد از آن ظاهر اما نعمت در میان این چنانچه  
در رتو اولی قضیاء شستن یا محمول است بر شستن موها با مقدمه تمهین صورت و سر و شستن آب از زیر  
انگشت و رویتی که بر صحت غسل در صورت یک تخلیل انگشت و رویت محمول است بر شستن که سنگ شستن ظاهر  
اعضا و غسل در کار است باطن آن پس داخل کردن آن شستن و شستن چنانکه در رویت سابقه که در شستن  
غسل ظاهر است باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن آن نمایان شد ظاهر آن است که در حکم ظاهر  
باشد اگر مستتر باشد و خوب سایندن آب با آن است اگر چه احوط است با آنکه  
است و غسل مراعات ترتیب یا ارتماس بدفعه واحد اما اول پس بقیه شستن است که اول سر و گردن  
نیت بشوید و بعد آن چنانچه بعد آن چنانچه و اما ل بعضی اخبارین در حکم کردن به وجه است اما ترتیب  
جانبین پس عمده دلیل آن اجماع است و روایت دالالت صریح بر آن ندارد و کما فصل فک کلمه فی الوجوه و دعوت  
نصف در جانب است و نصف دیگر را در جانب چنانچه از جانب مقدمه بشوید بلکه سهل است که با هر دو جانب بشوید  
و بعضی از علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است و در شستن جمیع  
اعضا و شستن آب کافی است و امر در دست خود شستن با طریقی تانی غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن در آن  
است بیک دفعه عرفی بعد قصد غسل نیت قربت کما هو الاظهر و مقدم داشتن خبر بر بدن  
و کما نیست چنانچه این امر است که ارتماس لازم است خود بدون تکلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که  
اگر غسل تمام بدن بتدریج و فاصله نم نتحقق شود کافی خواهد بود و در این مشکل است و می فقه حقیقی و در  
دفعه عرفی چندان اتمام و کار نیست اس در آن کنجا نند و از اینجا است که حسب آنچه و خبر و غیره  
تخلیل شمرایچه ای جمله یکم و مانند آن داشته باشند این تخلیل منافی دفعه عرفیه نخواهد بود و شستن  
و حیض شستن در اعضا آن بتصریحی نظر بر سیده مکرانیکه اجماع شستن شود و جدا کردن آن است که شستن





[illegible]

و در صورتیکه بعد غسل بر طوبی مشتبها رخ شود ظاهر است که اعاده غسل در کار نیست از آنکه شستن بول و غیره  
نمیکنند بصورتیکه شستن استبرأ بعد نماز بول که صحت آنست چه با آنکه بول که در بدن او ممکن باشد و ظاهر  
است که برین تقریر اعاده غسل بعد از وجوب طاهر لازم باشد که با او لا شهر صورت شستن با شستن و اگر در وضو بول  
کردن در آن محل نشد و شستن با بر شستن است که اعاده در کار نیست ظاهر کلام علامه علی علیه الرحمه در تذکره خوب  
اعاده است و الیه میل کلام سید المدارک و بهر مختار الفاضل البحر و برخلاف آن لالت میکند ظاهر است  
فقه رضوی که احتیاط در اعاده است و سوم حسب تطهیر بدن قبل غسل هرگاه نجس باشد چهارم نیکایه مباح باشد  
و مکان هم مباح باشد پنجم در ذکر استنجاء غسل است که بول داخل کردن است و در ظرف بسلم نمیکند و در  
دست سببه بار بشوید از بند دست بلکه از نصف ذراع بلکه از فرقی و اکمل مرو و محمول علی مراتب الفضل و بعضی  
گفته اند که بکثره هم کافیست و در ظرف واسع الفم و حکم سبجات ممکن است از آنکه آن سبب بول است و  
الغالب هم مستور و مضغه اشتنان است و استیصال بدن در وقت شستن اعضا و اجزای  
گفته اند که روایتی درین خصوص نظر زبیده مکرر محقق و معتبر فرموده است که همین است حکم علمای ائمه علیهم السلام  
و علامه منتهی می فرماید که نیست بذهب اهل بیت علیه السلام و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و  
رضوی چنین وارد است تو تمسک سائر جسدك و تذكر الله تعالى فان من ذكر الله تعالى على غسله  
وعند وضوءه ظهر بدنه كله و قول الوجوب آن را مالک فقیه است نقل کرده اند و است  
آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب بر بدنش مویهای خفیف و پهای گوش و دست و پا و اجزای  
مانوره در وقت غسل کردن بعد از آن نیست است یعنی شستن اعضا و اجزای بدن با آب  
مغفرت غسل کردن بصاعی صاحب حدائق میفرماید که از احادیث کیفیت غسل تطهیر و شستن و آب  
استنجاء و مضغه استساق و دیگر مستحبات صاع مذکور در اصل است جمعی از علما فرموده اند که اگر  
از اعضای غسل را سه بار شستن سنت است و روایات غسل جنابت بر استنجاء تکلیف در شستن  
در باقی بدن دارد و در غسل میت تکلیف بر شستن تمام اعضا مخصوص است و اینهم وارد است که غسل  
میت مثل غسل جنابت است و این جنید قائل شده باینکه در خصوص آنکه نیز باید بر آب فرو رفتن است

[illegible]



احتیاط در تمام است و وضو کردن بعد از آن اعادة غسل ستر از آن اشبه در خصوص احتیاط فرموده از احتیاط  
 یکی دارد و نسبت به نظریه نیست که اول اعادة ما مضی لغی غسل الا بالواو و یصل الی ریش و بعد از آن  
 بفعل اگر دو جو یا بعد از آن وضو بآن ضم کند احوط است که بعد اعادة اتمام ناقص در صورتی که  
 وضو بقصد وجوبی بعمل آرد و اگر از اول امر ناقص غسل یعنی حدیث اکبر را آن ممکن واقع سازد و غسل را  
 بجا آورد بی غرض خواهد بود و غسل را تا منی وضو نمیکند بعد از آن که از دایره امکان برین نیست و اعم  
 قبل الا تمام در اینجا اشکال است بعد از آنکه وضو در مدارک میفرماید که اجرای این حکم در غسل دیگر غیر  
 از جنابت هم می تواند شد و تنبیه قائل شویم با اجرای آن از وضو و الا تمام و وضو متعین خواهد بود و تنبیه  
 که بر این تقدیر نیز نظر خلاف محتمل است چنانچه در بعضی غسل جنابت است و منقطع از دیگر اغیبات  
 می تواند شد که می توان گفت که نص مخصوص است با غسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرود خواهد شد و الا  
 الا ولو قیام این حکم غسل جنابت را که جمع شود یا دیگر اغیبات از همه آن کفایت می کند و جنابت همه اغیبات  
 و خواه نیست چنانچه آنها و سرگاه بریت قریب اقصاء نماید پس کار از آن نیست چنانکه جنابت بیکر و در  
 رفع حد و سرگاه نیست غسل مخصوص بیکر نیست رفع حد عاری خواهد بود و محض قریب و وقتی کافی میشود که غسل  
 مطلقا کار و جو و مذنب باشد و حال آنست که غسل علی الاطلاق همچنان شرعی ندارد و بجای وضو و اگر اطلاق  
 رفع حد را بجا نهد و اشتباه باقی باشد و قد مشرک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیست  
 غسل جنابت را بدین حکم بدخل مشکل است و نصوص از افاده آن قاصد عدم احترافی و بلکه پس اعادة آن  
 جنابت احوط است اما الاصل عدم التداخل علی تحقیقاه فی الوجیه الدائق و سرچین داخل و شرطی احکام  
 شرعی مثل نجاسات و هلاکت و رفع حد اصغر و مانند آن تا نیت داخل مسکیند لکن شرطی دیگر از احکام جنابت  
 دلالت دارد و اول آنست که عموما دو شرط و خبر اولالت بر تعدد میکند و اما نیت خلافه الاصل عدم  
 التداخل و بنا بر این سرگاه اسباب عیدیه صلوات آیات هم آید تعدد صلوات خبر و خواهد بود و آن  
 صورت متصور است یکی اینکه دو سبب هم مثل خوف زلزله واقع شود و بعد سبب لین نماند اگر  
 باشد پس در صورتی که وجوب زلزله کلامی نیست و چنین اتفاقی اگر در غسل شود نیز عدم دخل محل شکیاه

[illegible]

الشریعہ البتہ و مرگاہ این ادنیٰ است پس بدانکه در تحقیق موضوع شرط پیدا چندی که مذکور فائده قبول و نفی است  
 ضروریست و اول آنکه بدانکه خون حیض در شرع کمتر از خون نفاس و در آن است اختلافی است  
 که سه روز متوالی مقبر است یا سه روز متفرق منفرقه و جمله عشره را ابتدا دیدن چون هم از حیض مستحب  
 اول اجماع شهرت ثانی مختار شیخ است در نهایت تقدیر و صفا حد آن را تا آخرین سله یونس و قول اول  
 درست و در غیر آن در تحقیق قیام سطحی تمام ادعیه جاریست بلکه بنابر قول آخر نیز در چند خبر شنبه واقع می شود  
 یکی آنکه مراد از سه روز آن باشد که سه شبانه روز و از خون شبانه که مرگاہ بنیه الیکدار و تلوث آن لازم  
 باشد یا مراد آنست که وجود دم و هر لوم و در وقتی از او تا وقتی است که مستوعبات اوقات نباشد یا وجود آن  
 در ابتدا و زوال و آخر و در سوم و در وقتی از اوقات و در دوم در کار است بهر واحد از احتمال آنست  
 جمعی از علما قائل شده اند و سید در مدارک قول وسط را شهر داشته و آنرا تقویت داده لکن مجمل است  
 نیست در اینکه در صورت اولی حکم تخفیف متعین است و اما عدد آن مشکوک پس گاه در صورت دیگر حکم تخفیف  
 معلوم شد با اجرای احکام حیض بر آن نمی تواند شد پس قول اول جایز قوت نیست و از کلام شیخ منضم می شود  
 کسانی که قائل بحوالی ایام ثلاثه اند استیعاب اوقات شرط میدانند و اطلاق ثلاثه ایام تا بدان می کنند  
 فقی الصیحا دنی الحیض ثلثه و اقضاة عشره و حمل آن بر بروج مسما دم و هر لوم چنانکه سیدگان  
 برده بعید است و در فقه رضوی است ما لم تر ثلاثه ایام متوالیه و هر چند در صدق ویت و تحقیق  
 مسمی گانی است لکن نظر تمام عبارت و مجموع ادله استیعاب قوی است تا سید می گذارد و اگر فقیه آنکه  
 زنی را انوقت نه و ال لوم اول خون باید و تا ربع اول لوم ثالث مستحبید و عرف آنست که  
 سه روز خون دیده است یا سه روز از خون آمده و لکن تخلل فرات نیست که در عادات جاریست و شاید  
 تخفیف است که اگر پنج روز و آیت شبانه روز ایام سه گانه داخل است یا سه روز و شبانه روز است  
 واقع فی الوسط داخل است نه شبانه روز و اخبار اسکا فی ثلاثه علی است علی نقل عن المنتهی و دعوی  
 هم از ایشان منقول شده و احتمال آن در کلام جناب سید سند واقع است یا نه قابل احتمال الاقتصار  
 علی انها فائده لصدق ثلاثه ایام بعد تمام و الیاینها الا ان الظاهر عدم خلاف است و حمل متعین

منها فیها و لکن بنا کنیم بر این است که ظاهر بنا فی اجماع و استمه و خارج بود و شباهل انظار فی بعض  
درست و قوی است که اگر در ظاهر و ظاهر است که اگر شب و زوال و غیره است  
در این است که بل در این تعلیقات را جمیع از فروغ شود و استمه اند و وجهی ندارد بلکه چنانکه سابقا اشاره  
آن نموده ایم بنا بر برد و قول قوالی و تفریق القیاس را با ال عدم آن استمرار دم و عدم آن متطرق میشود  
در مجموع عشره بنا بر قول تفریق نیز خالی از اجمال نیست احتمالات مذکوره در این جا نیست و از  
نتیجی نقل شده که اگر زنی را استخوانی بود و ساعت دیگر در آن پیدا از منته خون را با سکه که جمع باید کرد و اگر در  
عشره سه روز ظاهریم یا حیض خاکی بود یا خالی است یا غیره و ظاهر عدم اشتراط التواکس پس از اینجا  
لازم میشود که بنا بر قول بعد هم قوال نیز استیجاب از منته ساعات که از فراهم آمدن سه روز کامل شود  
مستمر است لکن ساعات خلوات در سه ظاهر و غیره است یا حیض بر تقدیر ثانی که در هر حیض کامل میشود  
قبل از ساعات و سبب است و در کامل رسیده و بر تقدیر اول ساعات خلوات در دم در حکم طهر خواهد بود  
پس باید که در احوال نماز و دیگر شریکات با الطهارة را با جاریه و پس با و نصف حیض نماز از وساطت شباه  
و نه از منته نیم الفصل با التفریق علی این قسم الفاضل الحیرانی و من بخند و صدقه و هم نیکه زیاده از  
در روزی باشد و بنا بر این است که در روزی که باشد و فاضل الحیرانی درین مقام خلاف جهت  
اصحاب تفریق شده نموده است بنا بر این میشود که یک حیض تا باز نوزد و بلکه تا منته روز طول  
کشد و هرگاه که استمه و اول سوم آنکه اگر کمتر از ده روز میباشد و مراد از آن بالاتفاق در روز  
تعداد است لکن فاضل الحیرانی که نموده و می یازد بطریق اولی و حیضتین و یک حیض طهر یا منتهی اقل  
من باشد و بر یکسده است که درین مقام هر سده ایست است چهارم آنکه خون که قبل از بلوغ یا بعد  
یا منتهی از اجماع غیره است آن که حیض غریج و منتهی است پس در غیر قرینه و بنطیجه نگاه است  
و در غیر شریک است بنا بر این حیض را با او استمه و در آیات دارد درین مقام مختلف است  
بعضی از آنکه یک روز یا یک ساعت یا یک ماه است و بعضی از آن که شش ماه است و بنها در تمام  
در این میان از آنکه مشرانی و در شب طلاق کا تقدیر فی الذخیره و بعضی از آنکه یک روز یا یک ساعت

ساکنی حاصل میشود مطلقاً و آن مختار محقق است در بحث حیض و مستند قول مشهور مسئله این است که  
 عبد الله که آنحضرت فرموده وقتی کسی بپدر زن بخواه حاملی را بیاید یا اگر زن بشمار از قولش درین وقت  
 من حیث استند جای امل نیست چه بر اسیل محمد بن ابی عمیر مثل مسایند غیر اوست و لکن در دلالتش بر این  
 اولاً نهایت انچه از آن استفاد میشود آنست که قرشیه بعد بخواه سال خون امی بند لکن صریح نیست که  
 آن حیض میباشد بجز از آن بگویند که یا ما هو الغالب حالش که افاد فی الذخیره و آن محل نظر  
 چرا که منافی از سایر فساد هم حیض است لضعف القول باین مطلقاً پس ثابت در زن قرشیه هم هم حیض  
 خواهد بود علاوه آنکه لفظ حمرة در این مقام در معنی حیض است پس احتیاج بآن باطنی ندارد اگر چه  
 احتمال دیگر نیز منطوق شده و اشکال دیگر آنست که درین روایت ابرامی قرشیه حدی مضبوط نیست پس ثابت  
 ستین از آن نمیتواند شد و جایش آنست که هرگاه ازین روایت لایح کردید که قرشیه بعد بخواه سال خون امی بند  
 پس باجماع مرکب تجدید آن نسبت سال ممکن است خصوصاً نظر بانیکه جمع بین روایات ستین و روایات  
 خمسين هم مویده نیست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر بانیکه در مقصود  
 است و قد روی ان القرشیه والنبطیه تریان الدم الی ستین و آن دلالت بر وجود روایت صریح دارد  
 لکن روایات خمسين مطلقاً با قوت مستند معتضد باصل عدم تخصیص است و اصل عدم سقوط عبادت است  
 پس احوط آنست که قرشیه بعد بخواه سال عمل استحاضه بکنند و عبادات را ترک نکنند و در باب حد بخواه  
 تخفیف نمایند و نیز در جمع بین روایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض بخواه سال بحسب عبادت  
 ناست و حکم بنبیضت سال باعتبار ما قد تفرق و لو نادر و از بعض کتب طبیه انقطاع حیض از سی و  
 سال تا شصت سال معلوم میشود قال شارح القانون المتطبب الجیدانی و یفقط حمل المرأة فی الستین  
 هو الغالب قد یحصل التولید بعد ذلک کویا اعتبار بخواه سال در اکثر روایات باعتبار الغار نادر است  
 من الطرفين و هر چند جمع بر پنج مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است که گفته شود که این جمیع  
 برمی گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد بخواه سال آمدن خون موقوف شود حکم باین سقوط عده جاری  
 خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسين جاری بشود اگر چه نادر است که چنین اتفاق واقع شود پس

ناشست حال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع برتجاصضیة احکام حکم عام غایب  
 خبیثین از حدیث تقدیم و قاضی القاضی کثیر الزعم است مناسط اختلاف احکام نیست و وجود حیض بعد  
 از حیض در نظر شارع بمنزله عدم نیست چنانکه انقطاع آن قیاسا پسین در حکم عدم است پس حکم متبرایه بر او  
 جاری خواهد شد هر چند عادت مناسط اختلاف افروجه و بلا مختلف باشد فتنه پیغمبر آنکه جمعی تصریح کرده اند  
 با اینکه حیض باطل می شود پس بنا بر قول اشیان لازم است که در تعریف حیض فیک عدم اجتماع و حامل  
 افزوده شود لکن ظاهر است که حیض باطل می شود و این سبب چهار قول است یا هیچ اقول آنکه  
 حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و هم آنکه حامل روزی یا حیض جمیع می تواند شد  
 نه روزی و هم که اجتماع شرط است یا یک حادث بقدر است روزی یا یک حادث چهارم آنکه هرگاه  
 مصداق ایام عادت باشد یا نه و مقتضای دلیل و دویا بصفت حیض باشد حکم تحضی می توان کرد و در  
 این مورد و قائل صریح آن ثابت نیست چنانکه حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و در سبب  
 مکان الله علی جعل حیض جامع حامل و این روایت با وصف ضعف محمول بر بقیه می تواند شد یا بر عادت  
 اغلب ثابت شود و هر چه در دلالت بر مکان جمیع دارد منها علی الجملی تری الدم امتداد الصلوة  
 قال نعم ان الجملی بما قد ذکره الدم یعنی شخصی حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامل  
 که خون را به غیر آید تا ای که نماز را فرمود آری بعد از آنکه حامله گاه است که خون را دفع می کند و اطلاقی  
 الحمال آن دلیل است بر قول اول لکن در بعضی روایات وارد شده که حامل هرگاه به بند خون آبجو  
 است روزی از وقت عادت خود که در آن خون امید دارد از آنماه که در حیض نمی نشست در آن پس آن خون  
 از رحم بیرون می آید و آنست که عادت می آید و نماز را با جماعتی از دو رکعت به سبب قبل از وقت عادت  
 بانکه اگر در وقت پس از آن نیست پس باید که باز از نماز بقدر ایام عادت خود و همین است  
 می شود لکن این سبب منکر است که در این باب بعضی از سبب است در بنایه و غیر آن لکن در این روایت خبیث  
 تا این حد تا قول این که کمال صریح آن ثابت نیست پس مستند آن جمیع بین الروایا است بعضی  
 از روایات دلالت بر بقیه و بعضی دارد و اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود و اوجه اقوال

می‌تواند بود و چنانچه است که جمیع حیض با حمل تا دست پس جمیع شرائط و قریب عادت قریب نیست  
 خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف خواهد شد پس اقتضای آن خواهد بود پس  
 احوط آنست که در صورت عدم قریب عادت فقد صفات ترک حیضه بحال استیجاب آورد  
 و نماز را بجا آورد و تحقیقات استفاده زین و آیات دلالت بر عدم تحیض در صورتی دارد که عموم و آیات  
 سابقه مؤید عمل اکثر با قاعده مایک که نه حیضا فهو حیض دلیل بر تحیض است قابل و دلیل قول ثانوی  
 نیست که شیخ در خلاف دعوی جماع کرده بر اینکه حامل مستبین حمل حاضر نشود و بواسطه آنکه  
 مقام ورم در تعریف حیض چنین است ایضات پس بلکه در غایت سرخ رنگ تازه مایل سیاهی  
 که بقوت می آید چنانکه از صحیح خبری باشد و دیگر روایات متفاوته شود و لکن این صفات باعتبار  
 حالات و اوقات است و از اینجا است که بیانات روایات درین خصوص مختلف است پس در روایات مرسله  
 است که اگر خون گریز باشد نماز را ترک کند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد پس نیست بر او که وضو و غسل و ایست  
 بر مرض حرمت کفاش شده و بعضی آخر بر حرمت حرقت و صاحب خیره فرموده است مقتضای این روایات  
 آنست که حصول ایضات علامت امارت حیض است پس گاه این شرط متحقق خواهد بود حکم حیض داده خواهد شد و اگر دلیل  
 بر خلاف آن یافته شود و قریب آنست که مایک که یوسف بجا بلکه اصح از آن جاسید سیف است که درین  
 بسبب اختلاف دلالتی نیست اینکه این اوصاف خاصه که باشد علاوه آنکه قابل انکار میباشد و کلف  
 این صفات و نسبت با آنکه دانسته که حیض از موضوعات احکام است و رجوع در شناختن آن شرع ضروری  
 و آنچه افاده فرموده خوب است که آنکه کسی که از اخاصه قرار داده اند خاصه علی الماطلاق قرار داده اند  
 و انکار خاصه غیر تمامه است و از اینجا است که مخرج بالدلیل استنباط کرده اند و حیض که موضوع حکم  
 است لکن معنی شرآن از معنی لغوی حیض پس عدم رجوع بشرح مایک که میفرمودند آنرا هر قدر از قیود که در  
 معنی لغوی عرفی دلیل معلوم باشد خواهند نمود و ما را واصل عدم منفی خواهد شد و چنانکه صفات مذکور گاهی  
 مختلف از حیض میشود و گاهی در غیر حیض نیز یافته میشود و مثل آنکه خونی بصفت حیض بعد از مجاوز از  
 عشره باید پس آن استیجاب است با آنکه صفات حیض در آن وجود است پس این صفات با هم

عرض عامی است از تکرار نامیده شود و جز این نیست که در اغلب احوال چنین خونی حقیقی  
 را می بینند که اکثر علل آن غلبه سودا و یا غلبه صفرا و یا غلبه بلغم است که هر سه افزوده اند چنانکه تحقق در مختصر نافع فرموده  
 است سودا و او را طبع سرد و تر است و صفرا و او را طبع گرم و تر است و بلغم و او را طبع سرد و غلیظ است و فی الاغلب سودا خارج می شود و بجز در موارد  
 این احوال هیچ یک از این غلبه ها در بدن بکارت نمی رسد پس اگر در امتحان در پی بطوق دار براید خون  
 در کجاست بکارت خواهد بود و در بعضی آن در صورت غلبه سودا و غیر آن چنین دارد و شده که پیله را داخل  
 مخرج کند و آنرا از اجزای بدن جدا کند و پس از آن که بیرون آید پس اگر خون در پیله بطوق ندهد باشد  
 خون بکارت است و اگر خون پیله را فرزند بکارت پس آن از حقیقت است چون بعضی وایات مسنده صحیح نیست زیرا  
 پس تا این که در وقت ثانی مویست اگر چه فکر خون پیله را در خون بکارت هم در صورت تو  
 خون بکارت است چنانکه حکم طبیعیه اینها است که در حکم تلوی معارض قوی بدانکه بعضی از افاضل  
 اعلام این مقام اشتباه کرده و داده که در طریق امتحان درین مقام بر پشت خوابیدن و یا با بار برداشتن  
 و انگشت داخل کردن فکر ساخته اند و حال آنکه این صورت امتحان در وقتیکه که خون حقیقی  
 فرجه نشسته شود و آن از مویست که در وقت امتحان این سلسله پس بعد امتحان بر وجه نگویند که نیست اگر لایق  
 شود که خون از جانب است و اگر در خون قروح محسوب خواهد شد و اگر از جانب چپ آمده حکم  
 طبیعت آن نموده خواهد شد که در روایتی عکس آن را داشته و قرحه در جانبین پیدا می شود و شنب  
 مزه با جدا الطریق شکل است که اگر گفته شود چون که حقیقی اکثر از جانب چپ است و بنا بر حقیقت  
 است پس با وصف احتمال قرحه درین جانب شارع حکم طبیعت فرموده پس اشکال فاضل بجز این  
 است اما اشکال قرحه درین جانب بعضی است از حکم طبیعت که در وقت اشتباه و حصول اشتباه  
 و اگر در قرحه درین جانب حکم طبیعت در آن صورت ندارد و اشتباه سیکه است بسبب اختلاف در وقت  
 است که اگر عکس آن گفته شود که در وقت اولی کار از درجهان نیست و اگر حال خون حقیقی  
 در حالت عروق پس از آنکه اشتباهی مسوره و مسائل معروف است کل امکان که حقیقتا  
 در حقیقت اینها در حقیقت مسوده و مساله می باشد و اینها در حقیقت مسوده و مساله می باشد و اینها در حقیقت مسوده و مساله می باشد



معلوم می‌باشد اگر چه بصفت حیض نباشد و از اینجا است که گفته‌ام این صفا تر خاصه غیر شایسته نیست  
خواص غیر خفیه آری عند التمزج حاجت بصفت بیشتر می‌شود و در الکراهیه جاری آمدن در صورت عموم آن  
بعضی فاضل را اجماع شریفه است که تعرض آن انشاء الله در رساله منفرده نموده خواهد شد و مقام معلوم  
بدانکه هر خونیکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگر چه مختلف اللون باشد با تمامش غیر صفت حیض باشد  
بنا بر ضابطه مذکوره و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیضیت حاصل نشود یعنی شوق رسد که از قرح یا جرح است  
و اگر در اثناء این سخن تقاضی تخیل شود بنا بر مشهور حکم حیض در هر گاه حیض دیگر معارض آن نباشد و بگاه  
خون از ده روز تجاوز نکند پس ذات العاده بسوی عادت خود رجوع میکند و مبتدئه مضطرب رجوع  
نمی‌کند و این مقام بر سه موقف مشتمل است چه حاضر بر قسمه است مبتدئه و ذات العاده مضطرب  
اول در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه آنست که خون اول مرتبه دیده شده و بعضی اطلاق می‌کنند لفظ  
را بر زن مذکوره تا وقتیکه خوشش بیک نقطه قرار گیرد و عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین مرتبه  
را در مضطرب می‌شمرند و حکم مبتدئه در خصوص هر چند معلق بر سه مبتدئه نیست تا تحقق موضوع لغوی باشد  
باشد که بعضی روایات مناسبت اطلاق اول دارد و هر گاه این ادبسی بین آنکه مبتدئه اخذ حکم  
اول آنکه مبتدئه بامی معنی کانت بلکه مضطرب نیز بنا بر شهر علی اصحیح فی الریاض مجرد دیدن خون منقطع  
و عبادت ترک می‌کند و ترک حیضیه العمل آورد و جمعی قائل شده اند باینکه ناسه و ربکزد نماز ترک کنند  
استظهار للعباده و الاول مختار شیخ و الثالث مختار استید و اکثر روایا مقام می‌دید قول اول است و بعضی  
بر شکیالات میکند مثل استصحابا کالیف سابقه و اصل عدم غنی اصل بودن خون حیض و هر چند روایات  
اول اگر دلالت بر قول اول بصراحت میدهند این در صلاحیت معارضه آن نیست لکن کلام در افاده  
این مجامع است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضا باعتبار کونه اغلب ما من حارج رجان و فاضل  
بحرانی و سید هاشم قول اتقویت نموده اند و لکن احتیاط بفعل عبادت عمل ترک حیضیه و غیر  
احوط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع و الاحتیاط للعباده اولی خصوصاً در صورتیکه  
خون بصفت حیض نباشد و هم آنکه مبتدئه و مضطرب خواه معنی غیر مستقر العاده باشد و خواه معنی بامی

حادث خون نشان زده روز پنج و نهم آن حیض خا بر بود و اگر تجاوز کند زده روز پنج و نهم یعنی  
 صفات دم حیض و دم مستحاضه که خون که دیده است مختلف المصفا باشد و شرایط قیز در آن چنانکه خواهد آید  
 آمده باشد و بعضی گمان کرده اند که حکم قیز در مبتداه جاری نمیشود و بطاهر مرسله یونس و تعلیم قوی است که صریح  
 است پس در طباطباه و فاضل المعاصر و غیر هم و مرسله محمول است بذرت اعتبار مبتداه و بسوی تیز خیز که در پیش  
 برو صنف طبعی میباشد سوّم آنکه هرگاه تیز در خون مبتداه متحقق بشود یا شرایط آن مفقود باشد یا جمیع یکینده بسوی  
 اقارب و خواه مادر او باشد و خواه غیر یا مقترب یا یون باشد یا با حد ها علی المشهور مستند آن خبری است که  
 ضعف آنرا منجر بشهرت دعوی اجماع دانسته اند چه در آن اردست که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه  
 حیض آمد و تا سه طول کشید فرمود قوه ها مثل اقراء نسائی یعنی حیض او مثل حیض زنان است  
 و متبادر از آن زمان قرابت او بستند بعد از آن فرمود فان کن نسائها مختلفات فاکثر خلوها  
 غشیره ایام و اقله ثلثه ایام یعنی پس اگر زمان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحض او ده روز است  
 و اقل آن سه روز است و در خبر باره و خبر محمد بن مسلم وارد است که در حجت مرستحاضه که مبتدیه زن خود را  
 پس استرا کند با قرائنها و خلوا و شکی نیست در اینکه مبتداه بالمعنی الاخص همین حکم دارد و لکن بعضی تعلیم کرده اند  
 و بعضی فاضل معاصرین آنرا اختیار فرموده و حکما از قوت نیست لکن روایت اخیر مضطر به این شامل است  
 و مضطر به بعضی اخص از آن استناد کردن لازم است لکن درین مقام تحقیق خیز ضرورت یکایک را  
 با قارب خیال کند در روایت اولی استفاد نمی و مقتضی استغراق است لکن علم باتفاق عادت آنها  
 نادر الوقوع است بلکه استحیل است هرگاه عموم نسبت بندگان مردگان گرفته شود پس لا محاله  
 محمول بر زنان خواهد بود که استعلام حال شان ممکن باشد و باین جل پس تکلیف بتیغای خالی از غشیرت  
 از اینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب نسائ حمل کرده اند و محاورات عرفانید آن میکنند و در او  
 دیگر وارد شده اگر نشناسد ایام نفاس رخ در او مبتلی شود نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا  
 خود و اکثرا بیک زن در صورت عدم تحقق تخالف محل مایل است اگر چه این روایت شاعری  
 دارد و چه او را پسندش ضعیف و ثانیاً حمل آن بر همه ممکن از معرفت عادت دیگر زنان است که آن

ممکن است پس فرض آن خواهد بود که در صورت انحصار یا عدم ممکن از استعلام حال جمیع سکنین  
 مستور اند که در صورت تعدد و تفسیر دریافت حال شایع جمیع باغیان و کمال است لهذا افاد  
 السید صراط شاه فی الریاض دیگر آنکه مقتضای راجع با قار بمقدم است بر جمیع بهم سنان و این  
 است اول شهرت و بعضی قائلین بآن قید اتحاد و بلذ سنان بلکه اقارب نیز و قید اقارب افاده  
 در صورت تعدد اقارب با خود آنها با عدم موافقت عادت یا عدم علم بعبادت آنها رجوع بهم  
 خواهد شد بدون آن دلیل غیر عموم نهایی است چنان شایع است مع اقارب غیر اقارب ان سنان بلذ و غنا  
 آنکه در اضافت ادعای ملاست کافی است لکن این تغییر مبتدا در است و بعضی اقارب را اقرار آنها  
 خوانده اند و آنهم ثابت نیست لکن رجوع بهم سنان بلذ باعتبار حصول منظمه می تواند شد و نماید سکن را از امر  
 بونس چندان وارد است که زن در اول حیض خون دافرد پس حیض او ده روز می باشد پس همیشه  
 هر قدر که سن او زیاد می شود و خوش و بکی می آرد تا آنکه بسبب و میرسد چنان وایت دلالت دارد که  
 مقدار حیض سنان مختلف شود پس نهایی سنان می تواند دیگر آنکه حوط است که اول رجوع بسبب  
 اقارب و بکند و هرگاه آنها مفقود باشند یا احتلا با هم داشته باشند پس جمیع بهم سنان یا لکن رجوع تمام  
 آنها از و متماد و بلکه نمیتواند غالباً بلکه کفایت میکند رجوع بهم سنان بلذ و از زمانیکه استعلام حال  
 شان قیام کرد که افاد السید صراط شاه و لکن از بعضی آیات سابقه باعتبار معنی ظاهر ظاهر میشود  
 که بعد از تعدد اقارب جمیع بسبب و زوده روز که اقل اکثر حیض است می تواند کرد و کیفایا کان هرگاه بهم سنان  
 نیز بهم سنان مختلف بوده باشند و تفسیر هم حاصل شد بر جمیع بروایا میکند تحقق و شرائع فرموده که مبتدا  
 در هر ماهی هفت روز حیض قرار میدهند یا درگاه روز و در ماه دیگر سه روز و لکن بعضی تقسیم سه روز را  
 روز و بعضی بعضی قائل شده اند و شارح محاصریده است مبتدا المصنفی اعلم گرفته بلکه فرموده است که  
 نتیجه نیز در مصنف در حکم یک است لکن در قیام اول سیم حکم تخیر و تشریف و بوقت روز و در قیام مبتدا  
 بر روز و هفت روز گفته اند و بعضی قائل بوده و سنید و ریاض المسائل فقط بر دو است و بعضی  
 از علماء التفکر ده روز و تخیر شده و بین تخیر و غیره و بعضی قائل شده اند باینکه از سراده روز یک و در حاکم

لاکثر حیض و بعضی در هر ماه سه روز قرار داده اند بر حاکم اقل حیض که قدر متیقن است و روایا و اقوال در این خصوص  
اختلاف بسیار دارد و عمل سبده و زور و در اول مبتدئه از نضج ثابت است لکن بعضی آنرا عام نمیدانند و بعضی  
در هر دو ماه در اول آن روز و در حیض از هر می بند و دماه که سه روز و عبارت است خیالی از اجابت و قول آنحضرت  
سابقه خا از حیض و لکن احتیاط در اختیار نیست که ذکر آن پسند ظاهر است و موقوف در ذکر احکام و العاده  
بسیار است لکن آنچه حاصل میشود بکبریت و وجه عاد مشتق از عود است پس به واحد تا نخواهد شد و دلالت میکند بر آن  
موقوفه است تا بعد از آن اذ انفق شهران عدة ایام سوء فمناک یا ما هو من سلة فیقول لعل الله لیس فی  
ایام مهاد علی الصلوة ایام قرائت فعلی الله لم یجعل القراء الواحد سنة ان قال لکن سلف الاقراء  
حیضتان فصاعد الی آخره بالکمال و درین سبب است که در بعضی کتب است که قاعد بر سه سبب  
اولی عادت و قیبه و عدد و دوم عادت عدد و سه سبب عادت و قیبه و نوع اول از عادت متحقق میشود  
در دو ماه و بالاخر اتحاد وقت شهر واحد صورت نمی پذیرد و نوع دوم که در یکماه نیز ممکن الحصول است لکن بعضی این قسم را اعتبار  
نکرده اند و آن ضعیف است موقوفه است بر اعتبار آن نیست لکن وجهی خارج الغالب است که وقت آن متحد  
باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی تقدیر سه روز است و اگر مرد از آن زمان وقت که قیسه شود اقسام در هر یک قسمیه که  
که اتحاد وقت از آخر حیض یا وسط آن متعاضد و اعتبار اول و الغار وسط و آخر حکم است لهذا بعضی از معاصرین  
آنرا قسم و مقبره دانسته اند لکن فرموده است که من مطلع شده ام که کسی این امر متنبه شده باشد یا حکمی است بی آن که کرده باشد و اگر  
اتحاد وقت را عم قرار دهند از اتحاد وقت در ابتدا و اتحاد آن در انتها و یا اوسط پس کلام عم و مختصر است  
و کما فی غیر نیست اتحاد عم را در شب پس عدم تعرض بقیام اخر ازین خواهد بود و از راه عدم اعتبار آن کما اشارت  
کلام المعاصر درام مجده و قریه بر آن است که در مضطر که به یقین وقت و العدد واحد است یا هرگاه وسط حیض یا آخر  
بنظر و شبهه باشد تعرض مثل این قسام نموده اند قال فی شرح اللغه اما لو نسبت احد هما خا  
فان کان الوقت اخذت العدد کما لو تأیلا و العت جعلت ما یقتضی من الوقت حیضا و الا غیر  
او ما بینهما و اکثرت با حاکم الروایا الی الخ و افاد پس آن نمی داند که علم بعبادت جمیع این اقسام  
تعرض باین صورت نموده است هرگاه این درستی پس آنکه در اینجا چند سبب است اول آنکه در صورت

تعیین عادت و قیاس و اسرگاه خون در وقت آن می بیند حکم حیض بودن آن محرز است و می کند خواه آن بصفت  
حیض باشد و خواه نباشد بلکه صاحب عادت و قیاس تنها در این حکم ترکیب است و کلامی نیست که در صورت  
تقدم و تاخر عادت پس اگر قبل میزاید و در وقت مقدم می آید تاخر باشد پس جمع تصریح کرده باینکه محرز  
رویت حکم حیض نکند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده اند که خون اگر دیده بصفت  
باشد لکن مقام مقتضی تفصیل است پس آنکه در صورت تقدم مفاد و خصوص اعظم است حکم بر طبق آن نیست  
چه بمفاد و موافقه سماع عادت که است که تقدم می کند بلکه موافقت عادت کمتر است سید در صورت تقدم حیض  
بودن بهم می رسد و استظهار بفعل عادت کما از غیر نیست پس رجوع بمطنه در امثال این مقام در دور و نزدیک  
و یونین و قیاس احتمال دارد که به جهت تشبیه واقع شده پس اگر مطنه در سه و در مقدم حیض است هرگز حکم حیض نیست  
و لکن در صورت انحوط است که عمل استظهار نماید خصوصا هرگاه خون بصفت حیض باشد و عجب است این شیخ  
ثانی علیه الرحمه که حکم عادت بر خون مقدم مطلقا در مسالك جاری نماند بلکه حکم تشبیه حکم بده و مضطر بر آن  
با حکم عقل و نقل بخلاف آن دلالت داشته و در مکرر تخصیص و هشود تفاوت فاحش لکن ظاهر کلامش این  
محل را می کشد و هرگاه این ادستی پس بدانکه سرگاه خون عادت تاخر باشد پس جمعی از علما تصریح کرده اند  
باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است مقدم می شود گاه است که تاخر می شود و تفاوت در  
خون عادت تقدم و تاخر سیر را که زمان باشد است حکم در موضوعات اکثر متبنی بر طنون غالبه می باشد  
بلکه بعضی از افاضل ضررا باعث زیادت استنباط است و اندک حکم تشبیه محل نظر است خلاف شهید ثانی  
در اینجا قوی دارد و بعضی روایات مثل وثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام می آید آن می کند حیث فرموده  
ان قبل الحيض يومين فهو من الحيض ان كان بعد الحيض يومين فليس من الحيض و لکن این  
روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در و خبر را نقلی فضلا ذکر کرده ایم تحقیق همین است که تقدم تاخر سیر  
از مبدا عادت قاض و تخصیص محرز و رویت نیست که می حکم حیض را بی تقدم و تاخر فاحش خصوصا هرگاه  
از آخر عادت باشد و صورت انتظامی صفت فقدان پس در این مقام مراعات حال مضطر با و است  
چه این چنین بحسب مضطر است اگر چه بحسب ذات العاده است آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم

علی القاعده و محکوم محقق شود که علم حقیق درین آن حاصل گردد بمقتضی نص است من غیر دلیل و وهم آنکه کما  
 عادت بمقدار حادث باید اشکال نیست اگر از عادت تجاوز کند پس اوست استظهار ترک عبادت بدین نظر که  
 حال کلم حقیق است و بکنند و کن در مقام چند خیر لایق تعرض است اول تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این  
 استظهار را واجب در بعضی ترخیص است و حکم قائل که از شده من و آن حجتی که بعضی از علما اشکال کرده  
 که عبادت کمال از بجا آنست که نمی باشد چنانکه ترک آن است و انبیل آن است و بعد و این اشکال اختصاص حق احصای معامله  
 بلکه در اصل اشکال است در عبادت کاه مساوی الطریقین با هم جمع چگونه تواند بود بلکه در قول و جوب این  
 اشکال را را می است چه اگر فاعلین موجب انکار قائل تخیر و اختیار حائض می باشد و اختیار در استظهار  
 و در روزی تسلیم است که حائض در فعل ترک عبادت در روز و دم مساوی است باشد پس اشکال اندک در اول  
 قیاس و در کتب فقهیه القائل است که نمی تواند بود و حل این اشکال عام الورد در و غیر مفضل ذکر کرده ایم و لکن بنا بر  
 اصل مسئله جمع باطل و آیا مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم استظهار وارد است در چند روا  
 حکم بعمل است خاصه در ما را و علی القاعده و در گذشته و جمع من الروایات بخند و چه ممکن است یکی آنکه روایات اول  
 محمول است بر آنکه روایات محمول بیان جاز و وهم آنکه روایات اول محمول بر وجوب استظهار محمول  
 بر تفسیر عموم آنکه عموم عمل است خاصه محمول بر آنکه ایام استظهار با حقول موجب الجمع با وجهین الاخرین  
 سال از وقت است و تفاوت و تخلفی از غیر الزامی و وهم آنکه استظهار خواه و حب باشد خواه مند و چند  
 در دست و ایات دین باین نیز اختلاف بسیار دارد از بعض روایات یک روز و در روز و در روز  
 مستفاد میشود و از بعضی که تفسیر مستفاد نمی شود و از بعضی دیگر الی تمام العشره و مشهور تفسیر است  
 الیوم و الیومین و جمیع اشکالات و ایات احوال نیز مختلف است بعضی معاصرین در مقام تحقیق  
 شریفی در جواب احکام قاعده فرموده شخصی که این اختلاف روایات محمول بر اختلاف عادات  
 و هر واحد از آنها استظهار از عام عشره یعنی تمام سال می آید پس آنکه عادت هر روز دارد و میگوید  
 استظهار که در آنکه عادت هر روز است و در روز یک روز استظهار می نماید و هذا القیاس و آن قول  
 بقول آنکه در روز یک روز است و این جدا است از اصل مسئله و در جمیع روایات و آنکه یک روز استظهار و بعض

اخبار معتبره و قصه آن فرموده که الفاظ روایات عبارتست چهارادنی در جنس تنوید نمایند و این کلام  
 از وقت متأخر است و لکن متواتر و اشباح شریفه که عند التامل در نظر قاصر بر کلام فاضل معاصر وارد میشود  
 آنرا مشروحاً در و جیرا تو ذکر کرده ایم لکن اطلاع علیه فیرج الیه قول مشهور که از وقت نیست مظهر التریه  
 فی التیخر و عدم التعرض فیها لانا و اعلم بعد قد استظهار احتیاط در فعل عبادت با عمل استحضار  
 ترک حیضیه سوم آنکه هرگاه خوش بعد از عادت بر عشره منقطع و پیش نیست که همان حیضیه است  
 صریح نظر رسیده بنابرین قضایا صوم بعد استظهار لازم است مصلوحت آن چه در حیضیه صوم صحیح است  
 بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد لازم است بخلاف صلی که اداء و قضایش ساقط است و روایا بر خلاف  
 مشهور و آلات در و چه آنچه از روایا ظاهر میشود نیست که بعد استظهار استحاضه است خون بر عشره منقطع شود  
 یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و این مضمی مرجع است که اختلاف روایات عذایم  
 استظهار محمول بر تنوید باشد چه هرگاه استظهار بقدر تمام عشره نسبت به هر فرد معاده یا بعد از آن  
 استحاضه خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخریر باشد چه در صورت بعد استظهار تمامه از عشره باقی ماند و فرض  
 بودن آن غیر حاصل پس قوت آن تنوید ازین لایح میگرد و رسید علیه الرحمه حمل بر تنوید استعدیقا  
 عادات زمان بنوده چه پیشتر همین است که ایام عادت استظهار عشره میرسد پس روقی که خون عادت  
 در استظهار میگزیند و روزی سه وربعه برسد استحاضه بنیاب بعد تصور می تواند شد و این  
 لازم نمی آید که هرگاه عادتش قلیل باشد بر صورت هم بنا بر قول ایشان در عادت استظهار بعد  
 استحاضه بایست و این هم می تواند استحضار محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول شود بر آنکه  
 در ظاهر استحاضه است بر چند در صورت انقطاع عشره حیضیت آن لایح میگرد و چنانکه استظهار  
 بظاهر حیض است در صورت تجاوز از عشره منکشف میشود که استحاضه به است این معنی به مشهور  
 انطباق کلی دارد و آنادر در تمام من حیث الدلیل اشکال است لکن مشهور بر آن که اذان بکون  
 لکن در صورت عدم تجاوز از عشره عمل بر آن متعین است چه قول مشهور و قول تنوید و استظهار  
 در روز سه و متفق اند بر آنکه بایر که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت است پس قضای عمومی

[illegible]



از ماه بود و اول و آخر از اند سبب اینکه مجموع عادت سیست بیان بعمل گردیده پس آن شش ماه  
قبل و یک روز بعد در سرد و صورت تمیقین است که حکم حیض در آن جزا جاری می یازد و بعد از آن مجموع بر و یا  
می کند و هر روزه که مطابقت بعاتت و دوشته باشد آنرا احتیاطاً می کنند و از طریق تنبها و بین آنرا خصوصاً  
و اگر وسط حقیقی را بخاطر دوشته باشد بلکه فی الجمله بداند که در آن ماه عادت او فلان روز واقع می شود و یک روز قبل  
روز بعد آن حیض تمیقین قرار می دهد و کامل می گرداند عدد در آن مناسب حال خود است و اما در او سبب او را و اعراض  
نیاید و سبب در این تعیین و اگر اول ابد اند و روز دیگر متصل با آن حیض قرار می دهد و بعد از آن  
دارد و همچنین اگر آخرش ابد اند و روز مقدم بر آن حیض تمیقین قرار می دهد و مقدم بر آن کامل عدد قرار می دهد  
و هکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است که احتیاطی بر آن خائض در صورت آن زمان است که مجموع بین حیض  
تکلف نماید اگر چه محض آن باشد و تفصیل و ایاتش اهدا شد ان شاء الله تعالی مسئله آنکه عادت عدد در آن  
نه عادت و قتیة مثلاً بداند که هر هفت روز در ماه حیض امید پس هرگاه صاحب جنین عادت آنرا زیاده از ده روز  
باید بقدر نفست و در حسب عادت خود خون حیض قرار می دهد و باز او را استحاضه شمرد و لکن چون که وقت را  
نمی شناسد و تعیین آن را حیض را ابتدای آنچه از خون دیده است و در اواسط آن اختیار دارد و تا وقتی که نفست  
روز از عادت کمی واقع نشود مثلاً هرگاه پانزده روز خون ایند اگر چه است باشد نفست و از اول حیض  
دهد و اگر نه باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر نه باشد از روز سوم و هکذا الی الثانی  
و اول و آخر استحاضه قرار می دهد و اگر حساب از آنهم بگذرد تا آخر بانها خواهد رسید حکم با تحاضه منقطع اول  
دم خواهد گردید و از روز نهم تجاوز نمی تواند کرد چه در صورت نفست روز عادت و سبب آن باشد و وقت سبب آن حکم منقطع  
مضطرب العادة و مبتداه غیر مستقر العادة هرگاه خوشان تجاوز کند از ده روز رجوع می کنند تمیز اگر خوشان  
مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خوش دوام و استمرار بهر سبب  
بداند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض که ممانه تیره رنگ که برای او قوت دفع و حرارت من  
استحاضه سرد و زرد است پس وقتی که در خون گرمی و قوی و تیرگی بسیار بداید که نماز را ترک نماید و در اینجا چند  
نوع حیض است اول تعدد صفات حیض پس آنکه از آنجمله است صفات مذکوره در روایت صحیح منقول

صفات حیض است از جمله آن در بعضی روایات آمده که خون استحاضه وقت دارد  
 پس از آنکه آن قوت ندارد و از جمله است آنکه گریه که بعضی از علما آنرا در صفات حیض ذکر  
 کرده اند و آنرا در صفات استحاضه شایع میدانند و فرموده که دلیل بر آن قائم نشده مگر تخریب است  
 انما غلظه اعتبار آن در مقام محلی نظر است چنانکه تعلیق است با هم حیض و مقضای آن حصول علم  
 است منتهی سببی و کسب و ایضا در این کتاب دلیل است بر آنکه تخریب مختص است بصفا منصفیت  
 است یعنی آنکه در آن اعتبار مطلق علامات و صفات قوی حیض قرار داده اند و ضعیف استحاضه و در آن  
 ضعیف است چنانکه گفته اند این نیست این یک سیاه نیست پس بر خ قوی بسته اند و آنرا بر شق ترجیح داد  
 و آنرا از صف قوی تر نموده و آنرا از آنکه دو هم با هم است و آنرا گریه از آنکه را گریه می دارد و یا با مله  
 و آنرا از آنکه بسته شود و هم قوام پس قوام دارد از آن قوی تر بند شده و صفا منصف است و صفا منصف  
 و آنرا از آنکه صفا منصف آنرا بر فاقد صفت هیچ داده اند لکن در موضوعا علی بر مظهر استبعادی ندارد  
 بگویند نیست که اگر احکام حیض بر مظهر نیستی است و از اینجا است که جناب سید سند در آخر کلامش فرموده که  
 آنکه در آن فرموده شود بهتر از قوتی و واضح حیض است بگویند بطنه در حکم بحیضیت و آن بعینیت اگر خون بسته  
 قشقه باشد مثل آنکه در روز بزرگ سرخ بند و در روز بزرگ سیاه و بزرگ پس آنرا حکم بحیضیت مختص  
 بزرگ سیاه یا حمرت نیز بر آن شریک حکم خواهند داده قول است و قول آنرا فی الجواب سید علیه الرحمه ترجیح داد  
 و در آنکه از جمله شروط تفسیر است که آن خونیکه بصف حیض باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز زیاده  
 بجا است اگر خونیکه از سه روز کمتر باشد از ده روز بیشتر حیض نیست و اعتبار این بر دو امر باجماع متقول و اخبار  
 معتبره لایح سیکر و در اطلاق عمل تمیز از عبارات روایات مفهوم میشود و منافی آن نیست چه مطلق به  
 شیه معمول میشود و در اینست و آنست که نسبت بقلیت و کثرت آن خون دارد کثرت معمول است  
 اصل حیض اکثر آن میباشد و روایات آن در روایات موجود پس قول تعمیم و الغار شرطی در تائید  
 آنکه بعضی فاضل همانین قهرم نموده بوجهی است که واضح به السید استند طاب ثراه  
 و در آنکه بصف حیض است هرگاه از سه روز کمتر نباشد و یا بعضی آنرا حیض شمر

میتوان ادوهرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تمیز او بر و ایات لازم است یا تسعین است درین صورتها بطریق  
 نسو و روایات قول اول اسیدند اقرب دانسته و آن محلی تا مل است چنانچه در حاکمیه شرح  
 کبیر چنین بقلم آمده سووم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب ده روز که اقل طهر است کمتر نباشد  
 والا آنکه محکوم بحضیت یا مثل آن که در طرف آخر طهر تخلل واقع است معارض خواهد شد و در بعضی  
 ولیکن صاحب ارک و ذکر سی تقدم را مرجح دانسته اند و بعضی تر و ذکر ده اند در اربع چهار روز از ده  
 تجاوز کرده باشد والا تمیز موثر نخواهد بود چنانچه عیشره و ما قبل منها اگر چه خون مختلفه الا اول آن وجه باشد حیض  
 پنجم آنکه عادت معارض تمیز نباشد و سرگاه این آیه است که رجوع مضطرب و مبتداه بقیه الشهر بطریق  
 مشهور است جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند که بعضی از این سره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض یا اگر نباشد  
 و متعرض گردیده نشود و از ابو الصلاح تقی علیه الرحمه منقول است که مضطرب رجوع میکند بسوی زنان و پس  
 اگر مفقود باشند رجوع تمیز می کند و مبتداه رجوع میکند بعد از شان خود تا آنکه عادتش استقرار یابد  
 مسلم هرگاه اصل تمیز با شرائط آن بهم نیاید مبتداه بمعنی احض یعنی آنکه اول مرتبه خون  
 را دیده باشد رجوع میکند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشا تر خود خواه پدری باشد و خواه  
 مادری و همین بدین مشهور است و مستندش و بهت ضعیف است که ضعیف است بشهرت بنجر نبشته اند و در آن  
 است که دخری احض او نشاید پس سه ماه طول کشید فرمود که حیض او مثل حیض زنان است و در ولایت  
 آن نظری است و موثقه وارد است که مستحاضه نظر می کند بعضی با خون در اینست می کند با قران یا  
 او علی ان کون الاقرار بالهرة لا بالنون و در موثقه دیگر وارد است اگر کسی از زنی ایام نفاس و زین  
 بتلی شود یا متداخون نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار نماید بدو ثلث آن  
 و جناب سیدند علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دلتی بر مطلق بوجه من  
 الوجه نیست چه این روایات آن مضطرب را شامل است با این همه ولایت می کند بر اکثر احض  
 زنان اگر چه کسی باشد کسی با آن قائل نیست چه آنکه رجوع بعضی آن کافی نیست اند  
 البته اکثر بقول بعضی نخواهند کرد و آن آنکه کاسه سید اند فیه اعطیت الاعتبار می کنند

[illegible]

المستحق صاحب خیر و غیره و را اول عمل سه روز را متعین است و سجایات حدیث کار از اجمال  
و عمل علی المشهور غیر تعبیه جماعین الروایات الباقیه شتهار القول بذلک بدین الاحوال کلک احتمال دارد که  
زن استاده تعیین حیض بخیر باشد چنانکه سید مرتضی علیه الرحمه درباره مبتداه افاده فرموده و جمع بین الاخبار بان  
عنوان نیز حاصل می تواند شد و الا اول احوط و السد لعلم و احوط منه عدم العدول من استحبه و در بعضی  
نظری که ببنید خون یا پخیز و زهره یا پخیز و زو یا پخیز خون چهار روز و ظهرش روز است  
خون نما زراتر که می کند و هرگاه باکی را می باید نماز را بجا آورد تا سی و زمین عمل را می کند پس با گاه سنی و تمام  
عمل استحاضه را بجا آورد و آنرا بتفصیل بیان فرموده و شیخ بسوی این روایت میل نموده لکن عمل بان مشکل  
چون روایات دلالت دارد که طهر اقل از ده روز نمی باشد و دعوی جماع نیز بیان کرده اند و خلا در آن ظاهر نیست  
روایتینا فات ظاهره بان دارد و قول فاضل بحرانی و من یخیر و خود شافعی است و از اقتصاد منقول است  
که مضطربه در سه راه هفت روز قرار میدهد یا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتداه آن هفت روز  
عدول نمیکند و از جامع نقل شده که مضطربه مبتداه هر دو و هفت روز و سه روز بخیر اند و از خلاف شیخ منقول است  
که مبتداه تحیف میکند بنش و یا هفت روز یا سه روز و ده روز و از این جمله منقول است که مبتداه هفت  
وسه و ده مخیر است و مخیره عمل با حقیاط لازم است باین که جمیع کند در میان عمل حیض و عمل استحاضه و از  
و غایه نقل شده که و اما ده روز حیض و ده روز طهر قرار میدهد در جائیکه زن تعیین ایام یا مقدار آن اختیار  
حیضش مستلزم است یا لازم است که اول خویش را حیض قرار دهد جمعی طهر را هم کول می نموده اند  
و عدم امکان ترجیح بعضی تعیین اول را لازم دانسته اند لکن عدت من اول ما رأت الدم الاول الثانی  
عشره ایام ثم می استحاضه و الموقوف برکت الصلوة عشره ایام ثم فصلی عشرین یوما و یومیه الاعتبار و قاعده  
الامکان و عمل باین قول اگر اقرب نباشد لافل که احوط خواهد بود و از کلام شیخ تمهید دارد و فصلی عشره  
لازم است بر او آنکه امری را که در ماه اول اختیار کرده بر طبق آن در ماه دیگر نیز اختیار کند و وقت سابق از آن  
نماید و جناب سید علیه الرحمه فرموده است که دلش و انچه نیست متقاضییم اگر بیان احکام حائض است آنکه  
احکام آن تعد و استساؤل آنکه و جب نیست بر او نماز و روزه و طواف بلکه در ام است بر او نماز و طواف

روز و شب و وقت نمی شود اگر بیاورد آنرا و خصوصاً در جمیع علیها بر آن دلالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است  
لکن بعضی از اعلام تصریح کرده اند که در وقتی که حیض می آید و قیام از آن قبل آنکه غسل کند و ظاهر امر آنست  
که غسل شرط صوم و صلوٰه و مانند آنست نه آنکه اصل و جویت باشد و چه نفی و چه ثبوت ظاهر حکم ندارد  
و در بعضی از کتب است که صوم و صلوٰه از دور و حال که حیض است لکن نفی اصل و جویت و نفی توان کردن  
در بعضی از کتب است که در زمان عدم غسل لا بشرط و در زمان الصلوة علی الکفرا واجب زمان الکفر  
لا بشرطه و باز آمده است که فرق نیست میان عبادات واجبه منونه چه طهارت شرطیه و چه صحتیه  
یعنی صلوٰه و صوم طهارت و طواف واجب جامعاً و بنابر صرح و طواف مندوب و بنا بر قول دیگر که استحباب  
است نیز طهارت شرطیه است چه حائض قبل غسل اصل صحت و انداختن طواف معوق است آن  
مستصلح کلام در خصوص شرطیه طهارت در صحت اولین و کلامش اجمال است و دعوی اجماع از سیاق کلام  
و شقوق گفته متفاد می و قابل رد و بیان اجمال آنکه بعضی از علما مثل سیراق و اما غسل جنبات شرط  
صحت در صوم طهارت را و بنا بر اینکه غسل شرطیه در ماه رمضان قضای آنست و هو لا قوی در  
الحاق غسل حقیقی آن را که داده اند و اکثر اصحاب آن تصریح کرده اند که علامه رحمه در فتنی فرموده که قضای  
صوم این بار باین اصحاب سابقه ام که چه الحاق اقرب است در صوم و چه غیر رمضان قضای آن در صوم  
منه و اصل اشتراط غسل غیرایست پس حکم کلی اشتراط طهارت در اولین علی الاطلاق بلکه دعوی اجماع  
بر آن ندارد اما اجمال و اعتفای است و در حالت بقای حیض بلکه بقا تخلل در میان و خون جنبی او که محکوم  
جنبه است بنا بر مشهور اگر طهارتی بگذرد رافع حد نخواهد شد و بنا بر قول فاضل سراج علیه الرحمه در بیان ایام  
یعنی احدی از آن که بگذرد از حد است هر چند اندک و گوشت شاد است حکم دیگر که از فروع حکم اول است  
که وقتی که از حد بگذرد رافع حد است و با وصف آنکه وقت نماز تحصیل مقدار منفق و آن  
در خصوص تامل ایامه ای که در آنرا خوانده باشد و است قضای آن نایم است و جنب مشهور و بکار بعضی  
و دعوی علی این که در ایامه ای که در آنرا خوانده باشد و است قضای آن نایم است و جنب مشهور و بکار بعضی  
نیست لکن بنا بر آن چنین است در صورت عدم حصول شرط در سقوط قضای این جنب و سید



[illegible]



اشمال مثل الظن بالحاصل من اخبار یمن مع عدم التهمة بلافلا ف بین الطائفتین و دستندش اگر چه و کجای  
 که آن یکمکن و ما فی الزمان و حجت حسن العدة و الحیض للنساء اذا دعت قتل  
 را آورده فرموده است و توفیق بعد التهمة لا یستحق الا یاتیه السابقة و اشعار بعض المقبول بعدم القدر فی صوة  
 التهمة بانکه الزمان می بود که مسکله را اجماعی گفته اند رجوع بقول آن در باب خود حیض یا و صنف در باب  
 حال کار نکال نمی بود و بر تصدیق او در دعوی حیض و عدمی تواند شد که محمول بر حیض یا معنی و نه  
 مکرر اند فرض شود که تعیین جنس بر حیضیت بدون قول او معلوم نمی تواند شد یا اینکه گفته شود که مراد است بدو  
 اختیار حال که نسیب و نسیب باید و ترک طای با و لازم میگرد و الا ان حکم که باید استثنای اتهام مستشار  
 این بطریق اولی نخواهد و ملحق است بایم حیض ایام استظهار و احوط طاعات است تا انقضای عشره و بود  
 القول بالاستظهار الی تمام العشره بل قوته علی ما تحققه بعض الافعال من المعاصرین حکم و یکم تر است که حاصل  
 شویش در حال حیض طلاق نمی تواند داد و اگر بدید فاسد خواهد بود بشرطیکه دخول با و کرده باشد و غایت او  
 نباشد بجهیک حال او را نتواند شناخت و حامله نباشد که در طلاق حامل علی القول با اجتماع الخیض المحل شرط  
 جاری نمی شود حکم آخر مشهور است که و طای حیض دیده بود است چنانکه باعث اثر و گناه است همچنین کفاره  
 و بعضی سنت و سنت اولی همان از قوت نیست باز بداند در تجدید کفاره و توفیق آن و ایات اختلاف کشید  
 پس بعضی و ایات لالت دارد بر اینکه کفاره اش مطلقا یکدینار طلاست و بعضی نصف آن مطلقا و بعضی  
 تفصیل است که اگر و طای در اول حیض واقع شود پس یکدینار است و اگر در وسطش باشد پس نصف دینار و اگر  
 آخرش باشد پس بیع دینار و آن مضمون است و او دینار فرقد است و است فقره رخصه و العمل به اشهر و در  
 بعضی است که یکدینار یکدینار کفاره او را بگیرد و اند مطلقا و بعضی تصدیق کرده مسکین بقدر کیشان  
 در و طای نیز و بعضی بر بفت مسکین در اول دم و بعضی لاشی علیه است و سبب اختلاف و ایات اکثری عدم وجوب  
 و رض لاشی علیه جمعی است چنانکه میل کرده اند و احتمال تقدیر و ایات فتن تطری است و لکن احتمال کور الصق  
 بر و ایات نیست و دعوی اجماع شهرت بین الاصحاب میگوید آن فالتعلیل علی روایه او و الرخصه و عمل اکثر  
 جانب و نقد اطلاق و ایادیکر است و اما آن سبب و از منکر است مکرر کشید که خود و طای است و ثلثه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی غلظه بجای آوردن بر آنچه مشهور است میانه اصحاب اخبار را با  
دالات دارند و درین صحیح وارد است که اگر بشد خون او که در بنیه نفوذ کرده باشد وضو میکند و غسل میشود  
و بجای آوردن نمازی را وضوی مشکه غیره و خلاف آنی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف آن در خصوص  
ایجاب غسل ضعیفست و این حکم عام است نافله و فرضیه او بعضی تخصیص نافله کرده و بعضی از اینها را  
او در بنیه نفوذ کرده بر طرف دیگر اثرش پیدا کرده لکن بتسلیان آن شکست و بر تقبیح خون و آنجا  
متوسط خواهد بود و آنست که بتغییر قطنه تبدیل فرقی نکند کما منصوص است در بعضی غسل بر آنما صحیح  
آرد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و آیات صحیح بر آن دالاتی دارد و  
اجماع است و روایت فقه رضوی بعضی و آیات صحیح که دال است بر اقسام نشسته و یا خون و سیلان که در  
و برین تقدیر استحاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد و با این غسل بر آنی نظیر آن را یکجا جمع خواهد کرد  
هر دو غسل را بر عیاشین جاتبعیه یا همچنین جمیع میکند بغسل واحد میانه نماز شب و نماز فجر اگر حادثه تنقل  
یا اراده تنقل کند صاف کفایه میفرماید که خلافی درین مسئله نیافته ام و نسی از اخبار نیز درین باب بظن نیافته و  
جمعی از علما وضو را درین غسل افکند کرده اند و مشهور است که وضو بر هر نماز در کار است و عموم کل غسل  
قبله وضو بر آن دالات دارد با آنکه حدیث استحاضه قلیله مقتضی حدیث کثیره است بالاولی لکن حدیث  
ای شیاطین من الغسل دالات بر اول دارد قابل و خراینیت که غسل واجب میشود و صورتیکه خون  
موجب غسل است قبل فعل نماز آمده باشد اگر چه در خارج وقت نماز حاضر آمده باشد بطریقی که غسل بر آن جایز  
باشد و خبر صحیح بر آن دالات دارد و بعضی اعتبار وقت نماز نموده اند و مستندش ظاهر نیست و واجب میشود  
که کانه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر تا شب یا حدوث آن قبل فعل هر نمازی و الا قبل هر نمازی که بسبب  
متحقق خواهد شد غسل واجب خواهد شد و درین با عاده و ظاهر است که جمیع من الصلوات من بغسل واحد بر او واجب  
است و تفریق با تکریر غسل غیر شائع است کما استفاد من کلام سید السند و صاف کفایه در ذخیره از جمعی از اصحاب  
نقل کرده اند که کفایه بغسل واحد بر تقدیر جمیع است و اگر تفریق کند غسل متکرر خواهد شد و اول اجابا سید  
ادقی لفظوا بر اخبار و استدل بر کفایت جمیع را در این مقام باین خوبان که ده آنکه فرضیه اولی در آخر وقت

[illegible]

قبل از آنکه او را در غایت این فن و دانش بیاجماع علماء الهامیه رضوان الله علیهم شرحی بیک قبل و لا بدست  
استحسان است لاف اول در میان این فن و دانش شود و الا احتمال حقیقتی در دین اکثر اطفال  
نوازه و بعضی خواهد بود و اگر استحضار بقوله الله تعالی حاصل نمائید و بعضی از بعضی عدم عقل در اقل طرز  
تجسس و نه انداخته را نیکو است بر این عقل و بعضی بعضی از بعضی است میان حقیقتی در دین  
عقل است و هرگاه این را نیکو است پس اگر نیکو است بعد ولادت و تمام می آید یکی نیست و اگر نیکو است  
خوبیکه با ولادت جگر می شود پس شریک است که نفس است و این نیز بخلافی از حضرت امام جعفر  
علیه السلام قال تعالی حتی تخرج من اس الضیق فاذا خرج سره من اسب علیها الصباغ و جمیع این  
خون استحضار میداند بقوله تعالی اما لم تلد احدا علی الولادة الا نورا و الا اولی النور فادارة قال  
السید السندره و منظر النور عدم بطلان الصوم لعدم وجوب الغسل بالدم الخارج مع العجز المعصوم و بعد تمام  
مع الکلیه و هذا علی الاول انتهى فیکر ایضا نیست که متفرقا حمل کرد ولادت بنین تام مختلفا ناقصا خلقه بانی  
همین حکم دارد و اگر خون شهید یا باری که کشت شده که چگونه شود و بگوید ای ابل که بعد از آن آدمی است پس گفته  
که سبب جاری شود اشکال است جمعی اطلاق کرده اند از انقباض غایب میسند بقول ان تضعیف  
کذا انک اجماع بر آن مثبت رسد و نیکو و در تمام بر آنکه انقباض ولادت است و انقباض و انقباض و انقباض و انقباض  
طفل و دیگر در این است حکم بر آن اعضا و قطعات جنین باری قبول بعد از اعتبار ولادت نامرسته بر می  
جانب قلت حدیثی است که انقباض می تواند بود و قوی انقباض اما در کل مختلف و درین مسئله نیست  
اما در جانب کثرت پس اجماع است احوال در روایات حدیثی دارد و لکن اشتهر و اظهر اعتبار کثرت  
خضیض است آن و در روایات و اکثر و ایات دلالت میکنند بر آنکه نفس واجب  
عادت حقیقیه را رسید پس اگر خون بسندان خنثی شود و الا غسل می کند و احوال  
استحسانه را بطل می آورد و در هر دو ایات آمده که بعد از آنکه سرگاه خون منقطع شود  
در دست نهان می کند و قهقرا عادت حقیقیه در دست نهان می کند و ایات نهان  
در دست نهان که در هر دو حکم یکسان و قصد بر اینان و قهقرا در دست نهان می کند و ایات نهان

می شود چرا که در بعضی آیات و روایست تقدیر حیضها و آن شامل عادت و غیر عادت و کبیر یا تنجا  
انگشور در جمیع عبادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم جمیع عبادت لازم است بعضی فاضل  
مثل صلاه و غیره درین اشکال کرده بعلت آنکه و آیا جمیع عبادت اعم است و در تقدیر رضوی است که اکثر نفاس مثل اگر ایام  
حیض ده روز است و استظهار می کند تسبیح و بعد از آن غسل میکند و بنا بر این با سیزده روز و عمل حیض لازم می آید و بوجه  
و حکایت حل آن بر آنکه هرگاه محتاج استظهار شود باینکه روز استظهار می تواند کرد و آنکه بعد از تسبیح  
استظهار می کند بعد از عشره حجت استظهار ندارد فاضل و از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمه و بعضی دیگر  
نقل شده که اکثر نفاس صحبه روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمه در آخر کلام خود فرموده و قد جازای الخ  
المعتمده ان اقصی مدة النفاس عشرة ايام و علیها اعمل لوضو و نماز و بنا برین نقل خلاف و در مقام  
بعضی اعلام اتفاق افتاده محل است استدلال بعضی روایات بر قولشان دلالت دارد و بعضی روایات  
بجمله و منفرد وارد شده و ظاهرش مقتضی تخیر است و قائل آن باقیه نشده و این روایات محمول بر تصیبات  
و دیگر تا ویلات هم دارد و بعضی حل کرده اند و آیا قول اول را بر ذات العاد و روایات نایه ابرفاقه عادت  
و آنجا از ضعف نیست که استیرا که ریاض از ابن ابی عمیر قول است و فکر و نقل شده و طول کشیدن آن  
تا می چل و بنیاه قول مخالفین است از طائفه امامیه بحسب ظاهر کسی قل نشده اگر بعضی روایات صحیحین دلالت  
میکند چه ظاهر نیست که این روایات بلکه روایات نایه عشره محمول بر تقیه باشد و معنی باشند و آن باطل است  
نافع و ریاض است که در حجت بر او که باز نماید حال خود را بر وقت منقطع شدن و قبل عشره با نیک نیتی  
خروج حیض گذارد پس اگر پاکیزه بر آید غسل نفاس کند و الا متوجع باکی بماند تا گذشتن ده روز و این حکم در تسبیح  
بنا بر قول قوی که اقصای مدت حیض او ده روز است واضح است و در ذات العاده شکل است اگر چه اطلاق  
کلام هر دو در اشکال است چه بر آن نفاس ثابت نیست که زیاده از عادت نفاس را قرار دهد اگر چه چون در  
نفسه که اکثر است لال لغوه شود بر آن حدیث ان الحائض مثل النفساء و کیفا کان یا میستظهار است و اگر چه  
نفاس هم داخل خواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی صریح بر این نیست که رجوع عشره چه استظهار از تسبیح  
در هر دو وقت مرد و در شبها که ده با فتنه عدو و اسو کرده باشد اکثر نفاس ده روز کافی



فی الارض و فی حرة المساء و حکم تميز و رجوع عبادت قارب اقرار اکثر علما استوفش شده اند و لکن اتحاد حکام  
 و نفاس ثلاث باعتبار تميز و انسا آن دارد و صحیح علی بن یقطين انده قال تدع الصلوة ما دامت  
 الدم العیظ لانی لانی و با فاذا فرقت و كانت صغیرا غسلتک صلتک شاء الله و ان  
 باعتبار تميز کما لکن استیصال آن بر سر روز و لعل عمدت کمال تقید در اختصاص آن حکام محتمل  
 و اگر چه پنج روز که در آخر عشره وقت و از آخر عشره عاده و وقت و حد و شب پس در وقت صابری عاده و حکم تميز  
 اشکال است السیوم فروع این مسئله بسیار است در ذخیره قضی قضی آن نظر رسید که اندک احکام نیست بنا بر این  
 از تطویل کلام خود را باز دهم و دیگر باید دید که خون و اجزای متعدد و باین خون سر نیاید اگر چه باشد در حکم نفاس  
 و مابعد آن پس اگر بنیدر و در دم خون را همان و ز نفاس اند بود و درین حکم شک کرده اند و بعضی متاخرین پسینک این  
 استنادش لاوت و احتیاط آن است که تولد عرفا ثابت نیست اگر بنید و زوال لاوت و هم این عشره بالتمام نفاس  
 بنیدر و سوم و لاوت و روز ششم آن پس و روز اول و در روز آخر عشره نفاس است بلکه نفاس همین سه متوسطه خواهد بود  
 الدم النقا فیهما سوط مطلب چهارم غسل اموات و انچه از توابع آن است از تحنيط و کفین و دفن غسل مست  
 و این واجب بر زندگان و حکما در آن نیست اجزش عظیم است خصوصاً بر کاه با ادعیه ماثوره و افعال نند و بسیار  
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ما نور است که هر منیکه مومنی را غسل دهد پس یکدیگر وقت تعلیب او و برگردانیدن  
 از یک پهلوی به پهلوی دیگر اللهم ان هذا بدن عبدك المؤمن قد اخرجت روحه منه  
 و وقت بینة ما فعفوا عنه عفواک پس جز این نیست حق تعالی گناهان گناهان را می بخشد بکرانایان کبر  
 روایات سعد بن طریف و است که هر یک که میت غسل دهد پس او ای امانت بکند حق تعالی او را می بخشد عرض کرد  
 که چگونه او امانت نماید فرمود که جزند یعنی مردم را با نخه دیده است یعنی از حال آن میت از خصیت صادق علیه  
 السلام مشغول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی او را حالیکه در حال تغنیل مسکینه باشد  
 عفوک عفوک مگر آنکه حق تعالی میگذرد از و یعنی از گناهان غسل نموده یا از گناهان است اول  
 است بر آنکه احکام میت و جب کفائی است بقیام بعضی از بعضی آخر ساقط می شود و خلاصی در آن ظاهر  
 مکر صاحب التی انکار آن نموده و بهلمه مور تخمیر او را بر دای واجب نیست کفایت که اگر ولی است

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نداشت باشد یا جبر کننده بر او پیدا نشود حکم مسلمانان منتقل خواهد  
 شد و آن خلاف قول معروف است و حجتش واضح نیست بغیر این که غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کمال  
 کمالاتی نه در سایر احکام و کیفماکان آیا منطبق قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و اینرا بشنید  
 مستطاب و جواب از دیگران است با انصراف مستطاب است و قول است اعتبار یقین با صاحب خیر و ترجیح داده شود  
 ظن کافی نیست نه بعضی شهادت علیین کافیست و نه بنا بر علم یقینی مشکل است توان اینکه حصول علم  
 نادرست و آن در مقام کافی است که ما فی الذخیره نیست جمیع خصوصیات و ایتان بحسب خبریات اجبه که این  
 وجوب کفائی دارد و ممنوع است بجا آوردن آن بجمعه هر چند معلوم است لکن در گفته های ایشان اشکال است  
 مگر آنکه بنا بر صحت افعال مسلمین گذشته شود و آن هم مفید ظن است بلکه گاه است که افاد ظن بهم نمی گذرد  
 تقدیر بنا بر صحت ظاهر اسلام در عدم انفعال اصل واجب هم میتوان نمود و اما سقوط باخذ یا اتمام پس ظاهر است  
 که بجز و اخذ سقوط حاصل میشود لکن آن سقوط مترنزل است که مراعی است با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شهید  
 ثانی علیه الرحمه است و بحث امر معروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین در شرح اربعین و در خصوص  
 در تأیید مواخذ خواهد بود و حصول سقوط ظاهر آیا آنکه فوریت و وجوب غیر معلوم است و بنا بر سقوط بشرع کسیکه  
 در جماعت بعد انعقاد نیست امام قدا کند یا و کس پس زیاده و لو منفرد استعاقبا نماز بر خیاره بجا آرد  
 باید که نیت استحباب بکند چنانکه از کلام جناب العلامة در فتنی الافکار مستفاد میشود و لکن کلام شیخ  
 ثانی در قواعد و محبت نماز نیست برخلاف آن لالت و اروجیه فرموده است که اگر بر خیاره قیام زیاده از  
 کس نماز گذارند و فقیه یا یکی در عقب دیگری باین نظم که شروع کند تا خیر قبل فراغ متقدم پس نماز همه آنها  
 بوجوب بصف خواهد شد زیرا که سقوطی که بسبب شروع شده سقوط مترنزل است نه متفرع علی الاقوی  
 و در این هنگام همه نیت و وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه سقوط مترنزل مستلزم هم  
 بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط کذا فی عدم و وجوب فعلی است بحسب ظاهر شرع اگر چه عدم تمام  
 آن فعل کاشف از بقای و وجوب نفس الامری باشد چه در صورت حکم ظاهر شرع معبر است نه حکم  
 واقعی غیر ظاهر اگر می سرگاه قائل شویم ببقای وجوب الی ان تیم الفصل كما هو مختار المولى الاجل

السيد محمد الطباطبائي عليه الرحمة ممكن است که درنت جرم بوجوب نجاست لکن بوی مرعوم مروده عمل اهل اعصار و  
 برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب نالت می کند و ضعف العباد درین امر قابل دارد و چه وجوب نسی سکا نباشد بر تمام  
 مردم مجرد اقامه بعضی دلیل و بوجوب اید بود و کفایا کان انهم لیسوا بکام میت و جاست بر این سکا و آنکه حکم سکا  
 باشد مثل طفل صغیر یا بر شوخ و اوقات فرستاد و خواهی که عموم لادله نقل نصیرة خاندن غسل کل الموات  
 الغریق و اکبر السبع کل شیء لا ما قتل بین الصنفین کقولنا غسل الميت کجست حج باخرجه الدلیل لکن  
 و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباس فی حاله ممکن در مخالف خلافت جاست چه شیخ مفید گفته است  
 نیست احد از اهل ایمان که غسل دهند تا در آما و نه اینکه باز بخواند بر او مگر اینکه صورت تقیه او را شود و بوی  
 آن مبین قول از ابن ارج و ابن درین نقل شده صا. و خیره حرم و وجوب و در اغیاب است و تمهید باین سبب  
 دلیل قائل بر حرمت کفر مخالفین است و کما فی لا یجوز ان یغسل ولا یدفن من المسلمین جماعا و من غیره منصوص  
 و دلیل وجوب تجمیر اطلاق و آیتا تجمیر است و شمول آن بر مخالفان ثابت نمی شود پس این حجت حکم بوجوب  
 کرد و جاست سید علیه الرحمة حجت آورده است از مختار خود از حدیث جواز تجمیر مخالفین و استیحای بن علی را حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام شتمن بر نهی عن تعین المسلم قرآنیه الزوال و المشرک ان یکفیه و منهم الفلأه و الخوارج  
 دلالت بر عموم حکم منع ندارد و در وقت احتجاج از صاحب بن کسبان معادیه با امام حسین علیه السلام گفت ایام  
 است بخیر می که بجا آوردم بجز بن عدی که از شیعیان بدرفتار بود و با صاحب او حضرت فرمود چه کردی  
 گفت قتل کردیم و کفن کردیم و نماز کردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و گفت  
 آنها ختم تو خواهند بود ای محمد یعنی تا حق خون مسلمانان بختری روز باز پرس آنها از ظلم و عدوان تو شفاعت  
 خواهند کرد پس اما و جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه را هرگز نیکن نخواهیم کرد و آنها را و نه  
 خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد و آنها را یعنی لعنت آنکه از ایمان بهره ندارند  
 یا سبب غضب و عدوان نشان پس شامل مطلق مخالفین نخواهد بود و بر این تقدیر عموم حکم ثابت  
 نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تقییل است بسبب احترام اوست و حرمتی برای مخالف  
 و چون تقییل غسل در احادیث منحصر در احترام نیست پس با تفاسی ان انتقامی حکم شکل است بلکه احرام

[illegible]

می چند و دفن میکنند و آنکه شیخ نیشینج ابو جعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده اند که غسل نمیدهند بماء اگر و  
چهار ماه کامل از حمله گذشته باشد پس قط چهار ماهه را غسل نمیدهند و کفن و خنوط و دفن می کنند  
مگر آنکه علی الفطاس شش سال کامل نشود و ساقط است و از اینجا است که بعضی از علماء را رضوان علیهم  
آنرا بدعت گفته اند که چنانچه علیه الرحمة طفل ناز را واجب بعضی سنت دانستند و بعد از آن است  
آنکه چه از علماء سر کلام ابو جعفر تعلیل ببلوغ مستفاد می شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن طفل در حکم  
مسلم و مومن باشد تا وقتیکه تمیز او را که مسائل اعتقادیه ندارند و بعد از آن محکوم باسلام و ایمان بالاستقلال  
هم نمی تواند شد و در وائیا عده حکم منتهی است بر استوار خلقت و از بعضی مواضع لایح میشود که حکم  
مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو وجده است و لهذا صاحب امر که در ذخیره درین حکم  
تامل کرده گفته اند مگر آنکه ملازم است ثابت شود انتهی لکن قوانین حکمت بآن مطابقت ندارد و چه لطفا  
گفته اند که چنین در دو چند ایام تمام خلقت بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت بر وزن می آید  
مثلا اگر خلقت وی بسی و بجز و تمام شده باشد متنا در وزن حرکت می کند و بدو نیست  
و در وزن که هفت ماه باشد بوجود می آید و آنکه ماه هفتم تولد کرده غالب است که بماند و اگر  
او بچهل روز تمام شود بهشتا در وزن حرکت کند و بدو نیست و چهل روز که شش ماه باشد بایست  
و عاده السدر بر آن رفته که این روز و بعد از روز و نادر بود که مینقصه بزیاد و دلائل عقلی که برین  
گفته اند نیز گفته اند انتهی کلام بعضی المتطبیین و ولوج روح قبل آن بحسب حرکت جنین در ماه  
سیوم تجربه نیز معلوم میشود و بعضی روایات دلالت می کند بر آنکه بعد از شش ماه  
خلقت تمام می شود و از کلام بعضی علماء تعلیل بجلول حیات برای تعلیل استفاد میشود  
چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می گذرد نفخ روح در آن می شود و در  
شش ماه بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تمیز بعد چهار ماه من غیر تعلیل استوار  
مختلفه و نفخ الروح در بعضی روایات آمده فان الاصل فی المسئلة کما ذکره الفاضل  
انحاسانی فی الذخیره و راه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عن ذکریه قال اذا انسلط

اربعه اشهر قبل و ماه و نه زياره في الضيف عن ابي عبد الله عليه السلام قال سقط اذا  
 تم اربعه اشهر قبل و روايات تمام خلقت و لوج روح مختلف است در روايات چهار  
 ماه اصحاب است که جمیع آنها بر جمیع علیه نهشته اند و اما حدای آن شاذ است پس اصل حکم  
 شرعی در شبهه نخواهد بود و اما تحقیق وقت است و خلقت و لوج روح پس تحمل است که بحرین  
 و حرکت و قول اطباء را بار و ایات چهار ماه بیان جمع کنیم که اول یعنی قول اطباء و بحرین تعلیق  
 بر روح حیوانی دارد و ثان یعنی کلمه شرعی متعلق بر تعلیق روح انسانی می باشد و تمام خلقت گاه است  
 که بحسب جسم انسانی گرفته میشود و گاه است بحسب صلاحیت لیاقت جسم بر تکمیل و اجراء  
 حکمیت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد الاربعین گاه است که بصلاحیت خروج از شکم مادر  
 بر روز و عالم دنیوی بر جمیع این مختلفات روایات متماثل فیما از بعض روایات لایق میشود  
 که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد و تا آنکه خون منجمدی گردد و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه نصف  
 گوشت می شود و چهل روز برین حال می گذرد و تا آنکه وقت کمال چهار ماه حتی سبحانه  
 و تعالی و و فلک زامی می رسد که بحسب امر الهی خلقت او را درست کند پس می پرسند  
 که پیش سازیم یا در خستین انق اذن الهی بل می اندازد و بهمین سبب عایذ کورت فرزند  
 از استادی حمل تا ماه چهارم می خوانند کافی خبر محمد بن اسمعیل و ازین روایت تفاد  
 شده که تمام خلقت بحسب نیاز چهار ماه حاصل نمیشود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است  
 و اما در عرف خلقت و هر گاه سقط بر تبه و لوج روح رسیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه بود  
 باشد پس تحمل و کفن و تدفین ندارد بلکه در پارچه پیچند و دفنش میکنند و بعضی فرعی  
 اجماع بیان کرده اند و گفته اند فیل الضیف بالعلل و الا این سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک  
 و ذخیره و ریاض السائلین باب سید سند تا علی بن محمد بن آن با رجه لایق می شود  
 فانهتم قالوا ان سند اللف غیر واضح قال فی ریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره و الا  
 علی و فرقی بعد آن فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیره از حکم لایق خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلا و قاضی کیدری نقل شده. ان احوط است اجتناب فاضل معاصرین  
 در شرح شرائع فرموده است که ظاهر اجتناب سید بدعا و اجماع و نفی خلاف التفتات فرموده  
 اند پس قول بوجوب خالی از قوت نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از قوت نیست و هرگاه  
 این را دوستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار مقام مسبین میشود اما مقدمه پس  
 در حال مختصر است بدانکه احتضار حالت جان کنده را می گویند خداوند عالم آسان کند  
 آنرا برای ما و سایر مؤمنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و اینجا احتضار  
 ازین راه می نامند که موت نزد میت حاضری شود و رانحال لمجا مشارقت یا از جهت آنکه  
 ملائکه نزد او حاضری شوند یا بسبب اینکه اسماء علیهم السلام حاضر میشوند نزد او خصوصا جانا  
 امیر العقوله یا حارهمدان مزینت یزنی مؤمنان او کا فواقبل پس مومر  
 می بیند آن حضرت را بطریقی که دش می خواهد و کا فر را بهیستی که گراست در ازان  
 یا آنکه مؤمنین در آن وقت نزد او حاضری باشند یا آنکه عقل او حاضری باشد یا طایفه مؤمنان  
 این امور و برای این حال احکام عدیده در شرع اثو بر مسبین شده که اکثرش منسوخ است  
 ان استقبال قبله است که بنا بر مشهور در صورت امکان برای مومن مختص و من فی حکم  
 است خواه مختصر کبر باشد و خواه صغیر آزاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگر چه حکم  
 باشد لکن الزام الهم بمنزله هم احتمال سقوط دارد و کما قیل و کنیفما کان در صورت عدم امکان  
 و یا اشتباه جهت سقوط آن مطلقا ظاهر است بعضی استقبال مستحب می دانند و مسند  
 حکم صحیح سلیمان بن خالد است می گوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند  
 که هرگاه بمیرد برای یکی از شما مرد پس بپوشانید او را و بقبله و همچنین در وقتیکه غسل در ده شود  
 و کوی برای او کنده شود که آب غسل در آن فرا به آید پس بوده باشد و بقبله باین  
 که کف پای او را بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد  
 و ازین روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و محل بر مجاز مشارقت مختص

ظاهر است که بغیر از صاحب آنرا هیچ داوره اندوکن تشویش غلبه که از مستحبات است بآن است  
 نمی کند و چون تشویش تو به غیر و غیر قابل ذکر روایت مرسد که از جناب امیر علیه السلام منقول است که  
 صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبدالمطلب او در حال نزع بود و او را ر و قبله کرد  
 بود و ندیس فرمود که روی او بسوی قبله بکنند پس بدیستیکه گراهِ او را ر و قبله می کنند و دست او را  
 بچرا و ملائکه متوجه می شود حضرت رب العزت بسوی او بذات خود پس بر همین حال خواهد  
 تا حال قبض روح او و تعلیل مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینه حمل استحباب  
 گردانیده و آن ممنوع است و لهذا و للبنوی فی وصیته لعلی فاذا فاخضت  
 نفسی تا اولها بیدار فاصبح بها و جعلت وجهی الی القبلة جمعی به استحباب  
 میل که نه اندوکن مشهور خلاف است و سیرت سلف صالح در اهتمام تام بآن  
 است و بوجوب و در پیر احوط مما امكن التزام عمل است بآن بلکه انجا ضعف  
 سند و لا یتجوز الا ان اصحاب کرام حاشا المقاصد انه یجب علی الاشهر و علیه القوس محتمل  
 و از اینجاست که جناب امیر علیه السلام با استحباب راضع شمرده لایق التفات است  
 و کینا کان قسما یوجب به استحباب قبل موت است کافی المصباح انه قد اطلق العلماء  
 علی ان مان التوجیه قبل الموت و ان اختلفوا فی وجوبه و استحبابه و ان محل تأمل است ظاهر  
 روایات چنانکه و نیستی آن است که تنش با بعد الموت و اما آنچه چنانست طاب ثراه فرموده  
 است که مراد بیت مشرف علی الموت است اجابا لعدم القائل بالامر بعد الموت و ان محتمل است  
 چه در و دامن ظاهر است که وجود قائل این چند قائل صریح بآن در نظرنیت لکن چنانچه معاصر  
 جنحی جواب الکلام فی باید ثم انما و اسم الاستقبال الا اشکال فی التثبیه و قال  
 ان الاقوی بان یوجب توجیه الموت علی سبب استمراره مستقبل و لا استقبال است  
 و فیهم التثبیه التوجیه استحباب قال فی الزخیره بل سقیط بالموت و یوجب نام الاستقبال  
 است لکن فی الذی ظهیر من اخبار اعتبار استقبال بعد الموت لکن دلیل علی الدوام



والملاحاظ الاستقبال الى ان يتقبل الغسل وكيفما كان ان كان قائل صريح بوجوب تأييده نشده وضمن ايات  
استحكم بوجوبه في غير حال احتضار فني توان كرد وقول باستحباب قويت بهنجيكه مسائيلش لعل آيد  
مسئله او تكليف باستقبال كفاي است و بفعل بعض از بعض و بغير ساقط می شود كمانی ساقط  
احكام التجيزه و كذا از احكام مسنونه آنوقت ملحقين شهادتين است و اقرار بربوبي و ايمه عليه و عليهم الصلوة  
و السلام بلكه اول آنست كه مكر ملحقين او كند تا بشكاهي كه طاقت كلام دارد و مخصوص براي ثلثين كلمه  
فرج امر وار شده و آن بنا بر صحيحه زمره از ابن جعفر است كذا الله العزله الله و الحكيمة الكريمة  
لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع و رب  
الارضين السبع و ما بين هن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب  
العالمين و اختلاف نسخ باكي ندارد و چه در عالم و زياره كه نخل مطلب نباشد ضرر ندارد و لكن اول نسخ  
جامعه خواهد بود و سنت است كه بگويد اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك واقبله اليك  
من طاعتك كجبرئيل بن اسلمة الصديق عليه السلام فرمود كه همما احتضار و او پس عرض كرد  
بخد مت حضرت سالتماي پس منعت با و جمعي صحابه شدند تا انكه رسيد زوار و حاليكيني روشن بوس  
گفت اي ملك باز دار خود را ز اين من و تا پيرسم حال و را پس انفر و افاقه يافت پس غير خدا صلي عليه  
و آله پيديد چه خبر را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود پس کدام يك نزدیكتر به تو بود  
كرد سیاهی پس غیر خدا صلي عليه و آله با و فرمود بگو اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك واقبله اليك كذا  
این كلمات را و باز بی هوش كرده دید باز آنحضرت فرمود ای ملك الموت تخفیف كن از او تا پيرسم و او را پس افاقه  
یافت آنحضرت پيديد چه خبر را دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود كه کدام يك قریبتر به تو بود  
بسوی تو عرض كرد كه سفیدی نزدیكتر بود پس آنحضرت فرمود كه خدا و عالم در كشتن از كشتن با حق چنان شاهده  
آنحضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود و تكيه حاضر شويد شما بر سیکه مشرف به موت پس هر كس از شما  
اد بگویند تا او بمیرد و نیز سنت است كه بگويد یا مگر بقیل الیسید و یعقوب عن الكثير اقبلا صلت الله علیهم  
یعنی الكثير انك انت الحق العقی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است كه فرمود كه

[illegible]

[illegible]

او را بجا می آید که در وقت است که اگر از نماز موت او مومنان را که حاضر شود بر جنازه او نماز کند  
 بر او و استغفار نماید برای وی و بگوید که ای خداوند بزرگوار و باری بیست غفار و بخشنده مشارک با  
 در تو است تمام و در تو است استغفار که برای من عمل آمده و منست رفتن بر جنازه هر چند نطلبیده یا یا خیر و  
 باشد صاحب مصیبت را و بعضی کرده و میگویند که در وقت که تعجیل کنند در تمجید و دفن او چنانکه در بعضی  
 بسیار آمده پس باید که جمیع نایب و میان بر در وظیفه اعلام و تعجیل بخانکه در وقت آمد که انتظار کشید برای او  
 خود و طلوع آفتاب یا غروب یا از اجابت و آید تمام و خواهگاه شان یا آنکه احترام است در آن شریعتی  
 آخری بنات بخیر نموده که از بعضی آیات مستفاد می شود که تعجیل تمجیز اولی است از شغال نماز  
 اول است و بنات آن را که تعجیل تمجیز نموده است بی یقین موت پس اگر شبته باشد موت و دفن حرام است  
 تا آنکه در حق وی باشد و دیگر زود حکم نمی آید و در حقیقت جاری باشد چنانکه مصعوق و غرق و در آتیا صحر و کشته  
 و در روزی که است پنج نفر از که انتظار کشیده می شود و بر آن دفن آنها که آنکه تغییری در آنها قبل از سرور  
 بهم رسید و دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه سال و بعضی آیات طاعون و بدل آن یکسره  
 دیوار تمام شده و در آنجا که در وقت است از تعجیل تمجیز و دفن و علامت موت نبردن  
 داخل خورشید مثل در وقت فصل یا ماه و وقت یا در پی او و چون جلد و پوشیدن بوسه با تعجیل تمجیز  
 و کوشش آن غیر ذلک و اگر کسی که باقیه او را با او افاد و علم بزرگ کرده است که حاضر شود و از جانب باقی  
 در حال احتضار که باشد از حق بلکه است نه بعد از شش و آن وقت انصراف و برگشتن ملائکه است که از  
 فی بعضی النصوص بخیر و آن را در وقت که باقی است این که متولی غسل او شوند و نماز بگذارند بر او  
 از جهت عدم اشتراط طهارت و لکن در وقت که میباید در وقت است خصال او در وقت که زن جان  
 و خیر و این است که در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است  
 که در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است  
 نقل شده است که اول بیان قبل از دفن آن را که اول واجب است که از آن است  
 و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است و در وقت که باقی است

از آنست پس تکلیف رفع آن تکلیف بالا یطاق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر  
مطلوبست کافی سایر نجاسات و مہر است از اینجا است کہ تقدیم از آن نجاست غسل است و نجاست و از آنست  
اگرچه در سیاق مستحبات وارد است و از نجاست بعضی اصحاب در ازوم این حکم مائل نموده اند شیخ علیہ الرحمہ برای  
غسل فتویٰ داده اند در دو غسل و لکن عاوی اجماع و ظهور صغیر امر و خصوص در وجوب مرجع قول مشہور  
و دو غسل در آنست بغسل ثلثہ کہ اول آنها غسل سدر است و دو غسل کا فور سوم غسل آب قراح یعنی  
خالص در اولین خلط مسامی خلط معتبر است در کثرت آن قدر نباشد کہ متعاش شود و کا فور جماعت و بیشتر  
بعض الروایا الصمیمہ پس باید کہ آنقدر مخلوط سازند و بار یک ساخته یا مالیده مزوج کروند کہ آب طاهر  
آنرا توانند گفت و اضافت بسوی خلط نیز توانند کہ و پس خلط فی الجملہ کہ تحقق اضافت باشد ضرورت  
و لکن باید کہ مضاف نشود و اگر بعد مضایر سدر ضرر خواهد بود و بعضی مہبت یک غیر ناقص لازم دانستند  
و آن ضعیف است بعضی در کا فور یصف ثقیال را اعتبار کرده اند و ہموال منقول عن المفیدہ  
و نصی بر طبق آن نظر نمایند آری در روایات وارد است کہ جناب امیر علیہ السلام متبعہا جناب  
رسالت آب صلی علیہ و آلہ غسل داده و در روایتی دیگر در آن محل جعل شد و شئی من السدر  
و شئی من الکافور و ہو المعتمد و در آب قراح خلط معتبر نیست و لا یعتبر عدم خلط بلکہ از بعض روایا لا یخرج  
کہ ہفت برکہ را در آب قراح باید انداخت قابل لکن مفعول لک احوط آنست کہ آب کو از ثمرہ سوانب خالی باشد  
الترجلان الفراج ہوا الخا لصل و لا اقل کہ آب سدر کا فور غسل آب صاف و نباید لال الظاہر بقدرنیہا لعل  
انخلو عنها بلکہ در حدیث مرسل آمد کہ ظرف آب سدر کا فور را بعد سلیس بشویند بہر حدیث احتمال آنست  
و در دو وجہ انحصال ثلثہ مذکور شد و این صحت ہذا الظاہر و آیات الباب ستر یک غسل آب قراح  
و نہ آن شکل است ہر چند تشبیس جنابت در روایات متعددی از شدہ و خفہا کی کہ در تشبیس  
تشبیل محل جبہ باشد و شئی ہوتا خواهد بود و خصوص فصل مخصوص آن ہر دو باعتبار آن محل اصحاب و ائمہ  
شوم نیست کہ غسل سدر مقدم بر غسل کا فور و آن غسل آب قراح در غسل ازین غایب است و تشبیس  
الثلث و تشبیل غسل جنابت نمود و در روایات کہ اول سدر و گردن بشویند و تشبیل

در بیان جانبی این تریب واجب است که کار بر ترضی المنتهی و احادیث شمله علی التریب  
 است تا آنکه مشتمل بر چند فقره سیاق و سباق می شود و می توان که در کتب ظاهر و وجوب است و غیره  
 الدلیل بر وجوب این عمل و مشورت و غیره و غسل است با وضو و در هر از اینها کما فی النجاسته کلامی است  
 چه ظهور از مرتب بنوعی از آن می کند ظاهر و آیا تسویه آنرا و بعد از آن غسل است و الا اول احوط کما افادیم  
 نیست و بنا بر این وجوب عبادات است از غسل و این هم یکبار از جمله عبادات است پس نیست در آن وجوب و  
 کما هو الاشتهار فی سائر کتب معتبره که در هر یک از اینها است و این نیز ضعیف است پس اعتباری نیست  
 غافل از این که ضرورتی که مقتضای این است که باید تقریر الی الله تعالی و اما لامر به اگر غسل می کند خود متولی  
 نیست و غیره و غیره و غیره است اگر چه قبل از آن باشد و قبل از حقیقت آب زنده و اگر معتقد باشد  
 و آب زنده در یک گرم باشد و در یک قطره باشد و در یک انگشت و بعضی است و در کافی است و این  
 است که اگر آب زنده در یک گرم باشد و در یک قطره باشد و در یک انگشت و بعضی است و در کافی است و این  
 بار زنده است و در یک قطره باشد و در یک انگشت و بعضی است و در کافی است و این  
 ندارد و محرم بر کار غیره و در هر یک از اینها است و اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 چنانکه محقق در آن موضع می گوید که اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 آب زنده و کار است چنانکه می بینید و می بینید که اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 المیستوی که است و اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 اشکال است که اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 خواهد بود که غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 آن محرم است که اگر غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 می دانند و بعضی است که اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 رویش احتیاط بر آن است که اگر غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل  
 چنانکه می بینید و می بینید که اینها را با غسل و اینها را با غسل و اینها را با غسل

و آیا یک تیره کانی نیست یا تسبیح بعض غسل در کار است بدایت مقتضی ثلث است و مفاد او اجمع علیک علی  
 اجزا و احاطه مقتضی تداخل و اجزا واحد کج چون که در غسل است تداخل نیست پس بدل حکم تداخل است  
 چه بدایت هر حقیقتی تداخل حکم بدل و بعد از آن کل وجهیت لکن غسلی از غسل متعده بدین خواهد بود و این  
 فلک پس تعد و تجم خالی از توفیق نیست بلکه شرط است در غسل که مائل است به پیش غسل نمیدهد و در  
 مرد غسل نمیدزدن اگر زن لکن پس سه ساله را از پنجین و خمر سه ساله را مرد غسل میتواند و او یعنی سه سال  
 عدم اعتبار مائل است فقی الخمر المنع ضعفه لعل الا کثر عن الصبی لک فیسه النساء قال فی ثلثین و چند  
 غایت محتمل دو وجه است یکی اینکه در معنی داخل باشد و دیگر آنکه خارج باشد لیکن چون اصل مسئله بظاهر اتفاق  
 است کما صرح فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن خود و ضا ذخیره از تحقق نقل کرده او در معتبر  
 فرموده مرد را غسل دادن صبیہ مطلقا پس ظاهر امر او غسل اجماع و اتفاق اجماع مرکب به باشد و این  
 تا نجسان جائز داشته و صدق غسل دادن مرد و خمر تا سالان تخم بخور نموده و ضا ذخیره  
 فرموده لکن الاول شهر و یا محارم زن مرد غسل میدهند و محارم خود را اگر چه مائل باشند با وجود امکان  
 مائل باقیه مائل شرط است جمعی اول اختیار کرده اند لکن شرط میدهند در آسباب شش شهر احوط است  
 مائل مثل محرم نکند و هرگاه مائل مفقود باشد محرم کافل این امور گرد و غسل بدکار پس ناپرسیده محرم از نظر غیر محرم  
 است و لهذا شرط آسباب محرم کرده است بجهت این که محرم غیر و جین است و اما در جین پس روح او بر وجود و بالعکس  
 قوم سنی از شرط نیستند اند اگر چه بجهت آسباب است لعل اما اینکه غسل دادن و سایر امور از جمله مشبه العودا بهتر است کما فی  
 یا بهتر است که مستور پس این یا منجر است سبب هر دو امر با حجت بر نه کردن و کجا عن ارجحه بها قول است و ظاهر  
 از عناصر و اعلام فائل تخیر شده کما عن المحقق الثنا و التشیخ فی الخلاف و تا نیز بجا قول اخیر نیست و لکن  
 قول اخیر و اما قول اول فانی پس تعارض و آیا محل نظر و عین است او بر وجهی که عمل را اول او خرد و  
 لزوم وجه نظر الی الشهرة مانع عورت پس واجب از ناظر محرم و فی حد نفسه واجب بلکه جایگاه از نظر ناظر محرم  
 باینکه آن فاسل نابیا یا با و ثوق بر نفس خود داشته باشد بعد از نظر این است که عورت نمودن و وجهی که بعضی  
 کرده اند باینکه هرگاه است طفل یا یارنی که شوهرش غاسل او باشد که برین تقدیر نیز شرع و سنت است

[illegible]



و از جانب دیگر که گفته اند مخصوص بمرآتیه لایعلاج التلبیخ بالنجاسة و اگر وارث طفل ضعیف باشد یا غایب باشد یا جانی  
نخواهد بود و کما عن المذاکر جامع المقاصد و در نسبت که بسبب التلبیخ وایت کلام اکثر حاجات متین  
نباشد و اذن باشد حال عدم منع در جوار کافی بوده باشد کسی که عدم رضا وارث معلوم شود و تصرف  
نمی توان کرد و عدم جواز التصرف فی ملک الغیر و گیر نیست است نمی کرد و انکشتان بلایت و انکشتان بلایت  
است چنانکه از مرتبه نقل شده و آن شعر مدحی اجماع است و تصریح کرده آن شیخ و حمله و خبر کمالی حکم را  
وارد است باینکه نرم نمی مفاصل او را و اگر سبب شد اعضا شو آپکن انازا اجمال آن قریب و رفته  
آده که تا توانی انکشتان مفاصل او را نرم نمی قید و نیست که از سیاق کلام قریه مقام کم که قریه عقیقه  
فهمیده شود و این عقیق از غیر مفاصل منع کرده و در ظاهر و ظاهر و لایق قول او دارد و فقید وی عن  
الصداق علیه السلام که از بغیر مفاصل و حمل کرده اند از این غیر شد و وقت از وقت حسنه را  
از آن حضرت اختصاص بوقت غسل معلوم میگردد و در قریه است که اقبل از ترقی بالعطاس است با اصرار به الغسل  
و نیز است که اگر پیش از غسل رخوه سدر یعنی کف یک سدر شود و سدر پس از آن لایق است و در بعضی  
فقهای المیت علیه السلام بر آن کرده اند لکن بر تقدیم این غسل بر غسل رتبه کبر و لا تذاره کافی جواب کلام و  
نموده اند از آنکه جناب سید گفته اند که مستند حکم اجماعی است که در غیر مذکور که در دیده انکاست اجماع و در خصوص اصل  
غسل است و لایق بر تقدیم ندارد و باز فرموده که اگر صحیح این یقین این لایق میکند و نیز است شستن فرج و اوبا  
سدر و عرض ایشان پیش از غسل خبر الکافی و فیه منکر تنلیت غسله و الا نکات از المار الامم بسبب که لایق المار  
الکافور و الفرج و یک است آنکه بشوید غسل و سببها از بعد از غسل و بعد از غسل از غسل است که ترقی  
میت با بار چشم که کند لایق با اجماع و مکرر است آنکه بار بار غسل و در هر دو یکبار و در هر دو یکبار و در هر دو یکبار  
و که بجمله این بجمله فی غسله بل یقف من جانب دیگر بر این سان که با این در و بلکه در آن  
ایضا او در میان جلین تا بر رفته و غسل علی این مجازه فیه مایل و در نسبت که احتمال تفسیر داشته باشد و با  
اجماع کرده آنکه مکرر است و همچنین است یعنی تمام بر شستن با لایق و دیگر مکرر است که در تفسیر از این کما اهل الک  
از تفسیر و بولا شستن کل التلبیخ علیه اجماع است یا نه و ایه احتمال تفسیر را با جمیع است این از تفسیر کرده

۱۲۰  
 شد که در این رساله ای و فایده که در حق این فصل الاجماع و شیخ و بعضی گفته اند که جابر نیست تا آخر این فصل و بعضی  
 کردن آن را به سبب بخلاف محل علی که اگر چه مقام و موم و حجت خط و گردن است بعد غسل دادن و شستن  
 رطوبت آن پیش از کفر کردن و بعضی دعوی اطلاق کرده اند بر وجوب غسل حتی اگر سر از دست داشته و آیا بنا بر  
 قول بوجوب آن مقدم آن تکلیف است یا نه از قواعد وجوب آن استغاده میشود چنانکه در صحیح و غیر آن وارد است  
 اذا جففت علیه ثوبت علی الکافور و بعضی این را السبب و ازین و این چنانکه می بینی لا یخرج میشود که  
 محل آن بعد غسل و شستن قبل از کفایت آن است پس بعد از غسل و شستن استغاده و بوجوب آن تا بل نموده و از اکثر  
 علماء و موطوع و غیر آن واضح میشود که محل آن بعد از غسل و شستن استغاده و بوجوب آن تا بل نموده و از اکثر  
 تأیید حر و از پیران این بر این از هر دو تأیید آن تا که گفته استغاده میشود و عمل بر اول احوط و اول آن  
 و مراد از شرط است که کافور بر اعضا بگذاشته شود و یا نه و ظاهر عبارت اصحاب آنست که بکثرت همین دو یا  
 کافور را با نهد و بعضی اسباب را با اطراف اشیاء آغشته اند و حال آنکه داخل مساجد مستحب  
 و بعضی می گویند هم شاق کرده اند که در وجوب آن تا بل است اما مفاصل و سر و پینه و گردن و لب و خروک و گند  
 و موضع قلاوه پس اگر در آن استغاده بنویسند نیز که محمول بر استحباب و بر کردن در خیم و گوش و مانند  
 آن است و اگر در آن محمول بر تنبیه است و مسامحه کافور بر آن خط و کافور است کما هو الاظهر و الاظهر  
 و واجب است که در کلام بعضی موم یا مومنان است عدم قیام الدلیل علییه است که فی ذلک و بعضی  
 در مذهب است که در آن خط و الذی فی به جابر بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی  
 در مذهب است که در آن خط و الذی فی به جابر بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی  
 در مذهب است که در آن خط و الذی فی به جابر بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی  
 در مذهب است که در آن خط و الذی فی به جابر بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی

حل در کرم کرده اند لکن لا شاهد فی البین و اما فرودانی پس در صورت وارو است فان لم تقدر علی هذا  
المقدار و المشار الیه هو المصدق لکل فارجه حرام و مقدار در محاسبه این یار و نه بی تمیز  
مقام سوم و کفایت است بلکه در کفایت پانزده است از برای این بیان است بر امر و علی الاظهر و اقله و غیر  
و عوی اجماع بر این مقول شده اخبار کثیره بر این لالت دارد و اوضح تر آنست که صحیح است انما الکفین المفروض ثلثه  
اثنان و ثوب تمامه اقبل منه لکن بعضی آن را و اثنان ازین آیه آنرا دلیل آورده اند بر قیل سائر یا بجا نیست و  
لکن سیاق این لالت را دارد و آن نیز از ترجیح داده اند و از آنکه شرح نقل شده که حرف عطف اصلا در  
واقع نیست لکن کتب عبارت این تقدیر خالی از مایل نمیشد و ممکن است که شریک را حمل بر صورت یا قیاس  
و اما سائر احادیث نیز لالت ندارد و مکرر حکایت کفایت جناب سالتاب و دیگر حضرت سالتاب و حضرت  
یا آن آیت فی کفایت و وجوب کفایت و وجوب سالتاب و آن علی الاطلاق مشکل است لکن در مشهور است  
که شخصی سوال کرد و عا کفین به المیت پس فرمود ثلثه اثواب انما کفین رسول الله فی ثلثه اثنان  
و آن اشعار علی و م دارد و آنکه چنین اعمال توقیفی است اخبار با قیل و بن نص و همچنین آن که در حضور  
اشهر و وجوب پانزده یا و جمعی شریک و عوی اجماع بر این بوده باشد چنانکه گفت با قیل و بن و در یاد نیز در  
که یک یا نه و در حدیثی مشهوره معلوم میشود که پانزده یا نه نیست و زیاده بر این حدیث زیاده است  
تحقیق آن در ذیل است و باید که در تحقیق و اقرار است یکی تحقیق آنکه کفایت و وجوب است  
و محسنا و دیگر تفصیل را چه با معده و اما امر اول جناب سالتاب موده اند که در کفین جنونیت است  
آنکه این بر و فعل واجب اند لکن اگر اخلال کنند در سالتاب باطل خواهد شد و یا آنکه کار شری و تبرکت است  
دارد و محبت و حب عمل تمام میشود و علی کریمت لقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم تمیز نیست  
فما این امور است در عالم وجود لکن ثوابی بر فاعل خواهد بود و مکرر و فیکه را و نه تقریب کند و این کلام جناب  
چنانکه می بینی کار را در بعضی فاضل معاصرین هم نموده اند با اعتباریت در آن در تحفیظ و تحقیق و تقریر  
موقوف است بر تحقیق آنکه جناب امور از ستم عبادات است یا نیست بلکه در منابع التذقیق ذکر کرده اند که فقر و عبادات  
و این کلام است و این کلام و بعد ضبط قانون شده اند کلام شما مضبوط نیست و این و این

[illegible]

هیئت آن شاه است و اگر مطلقاً نیست آن و دراز و در جعبه ساقط میشود و اگر محض  
 یا محض تملیک مقصود می بود در تملیک فعل آن کفای اتفق کافی می باشد و عموم لا عمل الا بنیت شامل آن است  
 که خلا فی مقصد به در اعتبار نیست درین بر و نیست و اما تکلیف و تفریق بین چند که بنیت است علیه الرحمن صدر  
 کلام نیست و او را بنیت بر داشته لکن اگر کلامش بعد از اعتبار آن اتم گشته و بعضی فاضل معاصرین آن بر می  
 از بنیت که مستفاد از رضوض ظهور این امور است در خارج یعنی آمدن آن از قوه لفعول و ظهور حکمت آن  
 و اینکه تملیک نفس و قرب ریضیت در آن ملحوظ می باشد آری بنیت در حصول ثواب متبر است از محال از وقت  
 نیست اگر چه بعضی وجه سابقه اعتبار نیست در آن جاری است لکن اگر الوجوب المطلق و عموم لا عمل الا  
 بالنیة اما وجوب و مطلوبیت پس می تواند شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعتبر فیہ النیة و عموم لا عمل  
 است بکامان عبادة لا مطلقاً پس اگر شخصی بنیت قربت کف و دفن و خطو بعل آرد کافی خواهد بود و قابل دوم  
 تحقیق در پارچه ها کف و بکلی یکی از آن نیز است که اگر از آن نیز می گویند و آن اشک است از جامع المقاصد  
 شود که عرض می آید که آنقدر باشد که از آن پیشانی و ناف را نوزم آن مستور شود و اکثر مبسوطی عمر آن گفته اند  
 و لکن گاه است که بر کمر از حد کمر صدق نیز منع کرده میشود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که مجرد  
 کافی باشد لکن بنیت متبعت بعضی گفته اند از آن فاسر جا که از ساق برسد و این هم بعید است مگر آنکه محل استجاب  
 نموده شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه تا ساق مستور شود بان و از مبسوط چنین است و بکون عمر  
 يبلغ من صدره الى الرجلین و خبر عمار بران و لا یلحق ارد و لکن بر گاه از قدر و وجوب بجا و زکند رضا و ثواب  
 میت بان در کار خواهد بود که صاحب بعضی منقشه در آن بود و احاد افراد و جب تخیری بجا است چه بر تقدیریم  
 اندراج آن در وجوب بر تعین فردا محل آن حاجت باذن و رتبه متعلق می تواند شد مگر آنکه گفته شود که بودن  
 کفن از اصل مال در رضوض مطلق است و شامل است اجابات مستجابات آنرا و کیفای کان دلیل بر لزوم  
 میزد حدیث رضوی است یکفن ثلثه اثواب لفافه و قمیص و ازار و سر حنیة اطلاق از آن  
 بر چادر ساری نیز آمده لکن در اینجا بقریه تعادل مراد از آن نیز است و روایات دیگر بوجه عید و  
 سیدیه بران دلالت دارد پس مال صاحب در آن محل مال است لکن اگر کفا با از بعضی جا در دعوی حضرت

و هم بر اینست و آنچه اسم بر آن نهادند آنرا **تفاوت** میگویند که کافی باشد و بعضی گفته اند که آن  
 آنرا آنچه نصف ساق برسد و بر عدم آنرا باقی از آن شیوه فیض نصف ساق از زمان صدور خبر  
 شده اند و است که تا بقدم نرسد و بعضی گفته اند که استخبار این زیادتی نباشد بر بودن قبض  
 اخراقی که این کثرت دلالت از وفای هر شیء است با غنیمت و شرف و اجماع منقول و این فیض  
 و حجب بدست فخریه و بین ابداله ثوب با خریدی غیر الهی و محقق و معتبر و شهادت در وضه قول او را  
 داده اند لاطلاق الاثواب فی جمل من الاثواب و عمل مطلق بر قید محکم است اگر حاصل می شود قول ثان است  
 در الفقهیه قال الشیخ موسی بن جعفر عن الرجل یوت یکف فی ثلثة اثواب بغیر فیض  
 قال لا بأس فی فیض الحب و ان ضعف سنده لتأیده بالاصل فیما لا اول و اول و سوم چادر است  
 است که شامل بدین خصوص کثرت بر آن دلالت دارد و ایضا است که و طول آنقدر زیادتی داشته باشد که  
 گره برون آن دریا بعضی تصریح به سخا کرده اند و بعضی بوجوب آن زنده اند که جامع المقاصد الروض  
 و الریاض و بعضی تأمل نموده اند مع تحقق الثمر و نه و در عرض است که بمقداری باشد که کثیرش را  
 بالاسمی و دیگر توان نهاد و در ظاهر و ادوات این است تفصیل مرتبه پارچه مشهور و حجب ثمره و حجب  
 که پارچه گفتن این بخش است که در اندوختن و حال اختیار و آن نماز جاریست پس نمیتواند شد که از حریر  
 یا طلا یا نایب بلکه مطلقا و بعضی است که بگوید به کذا ذکره جامع من الاعلام و از کلام بعضی ظاهر شود که بجز  
 نماز مقید بر حال نیست که در آن زمان کفین مجری ضرری نخواهد داشت که صریح العلامة المنتهی لکن از  
 اطلاق آن خصوص تفاوت و کثرت و وزن در کفین مجری ضرر است و کیم اند بلکه در بعض روایات در باب کفین  
 وارد است که کفین را یکف الرجل و تشبیه اعم است از تشبیه عدد و قطعات صفات آن پس مستحق  
 که دلیل علامه علی علیه السلام است بسبب عموما مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز ذب  
 و تشبیه بر اینست که در آن استحقاق است و اندک لکن بعضی صریح نظر نموده با آنکه اگر قصد حکم باشد  
 فطن است لکن باین که اگر از او جازا الصلوة غیر ممنوع خواهد بود و اما بصرف ماکول پس حواله باین  
 اجماعی است تا آنکه در بعضی از روایات که کفین صفا و ماکول آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جهت

بعضی تکفیر از حلقه منع کرده اند **نیل** استنونات کفن پس اول آن خمره است که بآن سر را نش  
 می چسبند کافی مخصوص است **نیل** کفنی که شبر و در طول سینه فرغ کافی آن خبر الا ان العرض فی نصف شبر و فی  
 المثل عرض شبر الا انه لا تعرض فیهِ للطول و طریق عیدین آن بر این فرد است که یک شبر از سر  
 و بر دو جانب بزرگتر بندند تا این بر عورتش نخیه شود پس آن پارچه بطرف پشت بگردانند و از زیر  
 برآورده بخار برسد و در کمرین تارها بهر یک که منتهی شود بچند و این شترش را در متصل بآن داخل کنند که  
 کشاده نکرده و این پارچه افقها خامسه می نامند که باین چنگله منتهای عدد سه گانه کفن موجب دو تمانی  
 است که یکی از آن دو تاجه است چنانکه ذکرش می آید و خامسه بین آن پنج و دو و آن جهت که ببارق کفنی  
 اضافه فقط برای مردان است و بعضی بر آن زنان هم تعلیم نموده اند و جبره برون عقبه شمی است از آن  
 یعنی سنت است که عبره بوده به آن کبیر عین معلق یا فتح آن منسوب است باینکه مضاعف است که جانب وادی آن در  
 بعضی و آیتا مستفاد می شود که جبره بدل همان تر ساری است که در اجزای ثلثه واجب کفن نیست پس می  
 لایه و آیه کفن رسول الله فی ثلثة اشعاب ثوبین صحارین و ثوب یعنی عری بلکه خاسیه  
 علیه الرحمه بر آید و آیت یاد محمل تقیه را بسند خبر صحیح تقویت فرموده اند و تائید نموده اند از روایت نهی عن  
 الزیاده علی ثلث قطع بلکه تصریح آن عیدت بودن باز و باز فرموده اند که لکن مشهور است حجاب یاد آن است  
 بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند و احتیاط در ترک است از بعضی روایا مستفاد می شود که بعضی حضرات  
 وصیت فرموده اند که کفن نباید آنحضرت در سه پارچه که یکی از آن جبره بود که در یوم جبره آن نماز می کرد و در جبره  
 حسن و اوست که ابو الحسن و الدبر کو را و خود را و پارچه شطویه که احرام در آن می بست و قمیصی قمیه های آنحضرت  
 و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بر که بچهل دینار خرید و بوند کفن و بوند و فرموده اند که اگر آن بر  
 امر و موجود می بود بقیمت چهار صد و پیم می بود و این روایا اشعاری حجام مایصلی فیهِ و میسر  
 بدوم عامه است مگر از بعضی روایا مستفاد می شود که عمامه را کفن نیست و ظاهر امر از آن این است که کفن  
 نیست چنانکه در بعضی روایات تقیه بآن ابرشته و قد آن طول است که استم تم بآن است که بآن  
 بخیه است که خاک بل آورده و طرف عمامه باین چنگل کشند بر سینه بنیدازند لکن یاد آن جانب است

[illegible]



قمی از ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه وکیل نامه مقدسه روایت کرده که حاضر شدم بخند مسکونی رفیق  
 نزد او و لوحی از ساج را که نقاش بر او نقش مسکند آیات قرآنی و اسماء الهیه بر سر آن پس سپیدم از نو  
 چه لوحی است فرمود که همیا که دلم این برای قبر خود تا بگذارم آنرا در آن گذارم و من به آن ایستادم و  
 بر آن من بر سر و در و تو می قبر خود در می آیم و خبر که از اجزای قرآن خوانم و بعضی تو هم استخوانها را  
 میشد و بجا سپید این تو هم به خصوص مجزیه من دفع دستم و لکن اگر مراد ایشان از این جمله این میضایقه دارد و  
 علی العموم مراد ایشان شکل است چه در طمان بعد نجاست اقرار اولی است چه در حکایت فعل عموم میست و است  
 دیگر با وصف ضعف سند و عموم آن قابل است مگر آنکه گفته شود عدم تفصیل دلیل عموم است و نیز بنا بر  
 افاده نموده که هر آنچه مستحسن بنوشتن آن از راه استشفاع اگر چه بخصوصه مخصوص شد مثل حسن سعید  
 فرج نوشتن آن عدلی در تشریط که مستحسن شرعی اعتقاد نکند یا احتمال حراز مطلقا سبب انحراف از این  
 که شرعاً و عقلاً مذکور است و نیست که بامیت و جریده بگذارد بنا بر استدفاع عدم یعنی و موجب نداشتن  
 درخت خرماء و اگر هم سید پس از درخت کنار و اگر بنا شد پس از درخت بگذارد پس از درخت تازه که بوده بایستی  
 هر دو را از خیر کردن از جانب راست طعن بجلد و دیگری از جانب چپ یا بر این چادر و مقدار سرد و جریده  
 در درازی باید که بقدر استخوان دراز شد و بعد آن در فضیله مقدار یک جیب و بعد آن چهار انگشت وضع  
 هر دو جریده بر آن است که باعث اینی است از عذاب و فیکه رطوبت آن بماند و این همه بنا بر ندب است  
 و بودن جریده از محل اصل است که عند الاطلاق متبادر از آن شاخ خرماء می شود و الحذر آن که نقد علی  
 الحیدریه فقال عوج السدوان مجتنب است بر سلا که خلاف مقدم داشته بر سرد و متند و معلوم است  
 و بعضی گفته اند که بر تقدیر عدم تفسیر جریده حقیقه بر شاخ سبز تازه کافی است و در میان افراد اختیار دارد  
 و از کلام بعضی از ابتدای امر تخمیر مستفاد میشود و اگر مراد از آن اصل حوز است نه تخمیر فی الفضل پس استبعاد  
 ندارد و الا قابل قبول نخواهد بود و اما کیفیت مذکور پس در حد صحیح مرویست که من مضرب و مضروب است  
 که جریده بقدر شریایه نموده شود یک از خیر کردن متصل بجلد و دیگری در جانب چپ تر قوه با هر جا که رسد با این  
 و از جفای علیه الرحمه نقل شده که بنی از این است بگذارد و دیگر بر یا بر قربان سار و وضعی نصف مجاز می شود با و



فی الثوب الماسود ولا تکفن بر شوهد بر پاره چرخ نیکین او دیلی ندارد و مگر استجابت با حق تقدیر که گنجه بود  
مکروه دانند و آن محل را مل است بلکه سینه از اختلاف تحقیق نیست مکروه است نوشتن بسیار کفن بعضی  
که جائز نیست جنابیه سند فرموده که انصاف ظاهریست مگر آنکه عموم نمی از کفن در پاره پاره یا مال خود  
در خبر وارد شده لا تلتفی المیت سواد و از شیخ نقل شده که هیچ کس نباید نوشت و بگوید است شوکران  
کفن بشیر کافو بجهنم و حسن باشد خواه بغیر آن چیست مگر محرم است کاد و در بعضی الروایا و منایا از ابرقیدر حل کرده  
شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده اند که قطع کردن کفن با من مکروه است شیخ و در حدیث میفرماید که از شیخ خود  
نذکره شنیده ایم و عمل شان بر آن باقیه ایم و تحقیق در جعفر فرموده که سببعت شان است و امر مکروه واقع شده  
سند بقل آن فرموده که عمل بر آن بضایقه نذوقتمه در ذکر چند سئله متفرقه که بیان آن است اول آن کفن و حجاب  
اصل آن محسوب میشود و مقدم بر دین و وصیت و خلا در آن نیست و مستند الصحیح رجال مات علیه دین و خلف  
قد رکن گفته قال یجعل ما ترک فی نفس کنته و فی الخیر اول شیخ باین مال الکفن ثم الدین ثم الوصیه  
ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح لمعه فرموده رعایت کرده میشود و جنس آن اقتصاد و میان روی و بی حساسیت  
و التقاریر و اول لازم نیست که چه و اگر شکست ناید یا غیر مکلف باشد و ضرورت دارد که چنانچه ساربدن باشد که حاکم است و اگر کفن  
نکند یا بشود بر کفن آن کفن در آن نیست و لکن کفن کفن است و اگر کفن را فراموش کرد و در کفن آن سهو برین وجبت  
اگر چه آن مال را در زیر کفن خلا فی ظاهر نیست بلکه جمعی صحیح و کما هو اجل نموده اند و مستند الخبر الضعیف  
باشهر علی زوج کفن او آیه و فرقی نیست میان صغیره و کبیره و دخول بها و غیر آن البته باین طریق الا انقطاع و اگر چه  
مالی بغیر از نفقه یوم و لیل و استئذان و این است که از کفن و آن زن او را کفن نمی کنند و آیا استناد دیگر علاوه کفن و  
باشد هم برده نشود خواهد بود یا از کفن اصل مقتضی آن نیست و شیخ بر ذمه شوهر واجب دانسته سوم آنکه شهید  
و آن کسی است که مسلم و مومن باشد یا در حکم آن مرد باشد و بر که قتال نامور از جانب حضرت رسول خدا صلوات  
علیه آید یا از جانب امام علیه السلام بر طریقه موت او بجرح و قتل اعلی دین باشد محتاج بغسل و کفن نیست چنانکه  
بعضی تصریح کرده اند و در جاد و یا به رطوبت یا بان خشک نشسته باشد کافی کلام جماعه یار بر جراحات  
فان القبر و اخینوسه آن است حسن الدن بقتل فی سبیل الله یدفن بدینا و لا یغسل و لکن

[illegible]

آمد که اگر کسی مقبول یافته شود پس اگر بر او بی اختیار شکست یا نماز گذاردند بر او و درین بناید که او عیقل و جاهل باشد  
بدون نیاز و قیاس و سماع و احواء و مشهور است که اگر کسی بجا نهد و شستن و شستن باشد غسل و کفین و اگر آنرا  
دوین میکند و آنکه استخوان شسته باشد و در خرقه از او چپید و دوین میکند و آنکه کسی که در حال احرام حج یا عمره باشد  
این احکام شبهه را و شستن احکام محل است حتی در پوشیدن بر علی الاظهر و موقوفه بر شخص خاص و جماعت  
النصوص نقل علیه الاجماع مگر تحت خطی که فوراً با او نمیکند و هیچ خوشنوا و فریک نمی آرند که آنکه بالنص الاحکام  
به شستن آنکه کافر غسل نمیدهد و در مقابلین دوین میکند در حدیث ثور هر روایت که در او عرض کردیم و در بصره  
بمسافر مسلمانان و قصاص کرد و فرمود که غسل نمیدهد و او را مسلمانان و دوین میکند و در بصره و امی السید اگر چه چپید  
و در تاجاج از صالح بن کیهان روایت که معاویه بن حضرت امام حسین علیه السلام گفت که آیا خبر فاریک در باره خبر  
عده شیعه میدی و او اجاب او بعل آوردیم تو رسیده حضرت فرمود که در کشتی قتل کردیم آنها را و کفین دادیم و نماز گذاریم  
بر آنها این حضرت امام حسین علیه السلام بخنده آمد و فرمود که آن قوم خصم تو خواهند بود و بر رویا می محاذیلکن اگر ما شتم  
شیعه ترا غسل و کفین میدادیم آنها را و نه نماز میخواندیم بر آنها و این حکم عام است جمیع فرق متفایلین اسلام که در حقیقت  
کافر اندیش خارج نوبت اصناف مفضیه و سایر غلاة شتم آنکه حکم قبل چهار ماه سابق شود غسل و ساقط است  
و تعضیل کشد مقام چهارم در احکام نماز نیست پس بدانکه نماز بر خیاره نیست و کفانی است و کلام  
در دو مقام واقع میشود مقام اول تخصیص بحسب الصلوة علی خیاره و من موقوفه بنده الصلوة بدانکه خیاره  
نیمس نیست که نیست ابرار گذارند یا شریک و بفتح جیم یعنی خود نیست است بر سر کشیده شده و خبر  
نیست که نماز مذکور و جب شی و در خیاره نماز که از زمره مومنین و ستان است علیهم السلام و به  
بر خیاره آنکه احتمال اسلام میکنند و ضرورتی درین انکار اندیش خارج که در شان جناس علیه السلام قدح و وطن  
مکنند و شغل غالی که در شان حضرت غلو مکنند و آنکه نصیر و سبایه و خطایه که صریح به المنتهی و احکام درین  
نیست و لکن در نماز مخالف که بعد از وجوب و نصب یعنی علان و اول است علیهم السلام شیده به اول  
تختلف شهرت است و جهت آنکه نیست نماز بر روایت نماز من مخالفی دارد و توضیحاتش خواهد آمد و استناد  
و بعد از آنکه در بصره و امی السید اگر چه چپید و در بصره و امی السید اگر چه چپید و در بصره و امی السید اگر چه چپید

اقرار است این است که در فقهیه است اول علم است لای ظاهرا کثر الادویه و اجزاء حکما  
 علیهم فی ظاهر الحال ان کما فی الدال فی غیره و اما ان کما فی غیره است لعدم محصله احتمال ادراک و غیره  
 احترام کما شد و اما ان کما فی قول جرح است در عایت فل شهور و اطرواح و است و صورتی  
 و حسب فائده تجمیع التیقید و لا واحد و کرم و من است فلیکیش شال سیده با و اندلس بطریق اولی و کله  
 مخون شده و فلیک از ادراک اسلام و راپر و شتابانند از ادراک کفر و حالیکه مسلمانان را بخا باشد که نسبت آن  
 طفل را ممکن باشد فلیکیش شال التیقید فلیکیش اسلام زنی مرد و از ادراک و ملوک را نیکو می مانند و  
 در ان کما است و اما ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 بر طوطی طفل ناز را و جرح است و و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 آن کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 ساخته بدین نقیول اربعین مسله و این بر فیر جمع محل نظر است سقوط با محمل علی التیقید عن درجه ثبات الاستیحا  
 و الی علم هر چند و جرح این ناز کفانی است لکن و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 یا کس که از ان طفل آن باز و قبول آن یکی اختیار است و اگر و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 و در آن کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 یا نه و استاد کردن آنها و سقوط کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 مسئله الا حقیقه و غیره و اصل الجواز اولی المناسبی او یا هر محبت مراد از ان چنانکه علما فیمیده اند  
 و است است و غیره و است و ان کما فی قول جرح است و ان کما فی قول جرح است  
 کتاب الله طبقه او فی ان و شرا و است از طبقه ثانیه و اما و صورت تعدد و از اد آن پس ترجیح غالی از وقت  
 نیست و جرحی تصریح کرده اند باینکه پدر و است از پدراد عوی جماع بران و محبت ظاهر خلافی در آن نیست  
 و در توجیه آن فکر کرده اند که شفقت پدر بر پسر زیاد است و انکس آن پس و اما و اقرب الی الاحباب  
 و مشهور نیست که هر است اولی است از پدر او و این او پس پس آن قابل شد و لکن چون که این جرح است

در ارشاد اولی بامور و خواجیه و بعضی گفته اند که جدید است بر ادیان دیگر و از یک طبقه اند و همچنین  
از برادر علما و آقا و اولاد و اولاد و علمای این علم و علمای این علم و علمای این علم و علمای این علم  
و همچنین در احوال و از او گذشته و است از صاحبان جریه و از حاکم شرع و اگر حاکم نباشد پس در سبک دین و در حق  
اختلاف است مشهور است که از وی مقدم نیست و از این چند تقدیم و منقول شده و محقق شیخ علی فرموده است ممکن است  
وصی بقضای جوب فابصیت و بعدت که عیش و کرمیت و ششخص را وصی ساخته باشد سبب انیکه صلاح تقوی  
او اعتماد دارد و اسید استجاب دعا شود و پیش از شستن و صی و محرم ساختن است از آنچه از او که بعد از  
و به منقول عن ابن الحنبله و نیز فرموده که از وی در جماعت و کار است و اصل نماز چنان است که کفایت  
و در ادای جوب از حد کار نمی باشد انتی ملخص کلامه و لکن جناب سیدین علیهم السلام فرموده که برای کفایت  
درست که عموم آیت منع از تبدیل وصیت و آن معارض است بمهرم و آیت مقبره و سه مرتبه و مستحب است  
و نه را تقدیم وصی است و نیز تصریح فرموده باینکه وجوب کفایتی منافاتی تعلیق را از بعضی مخصصه اند  
پس اگر او خود شش شود یا کسی از وی مقدم خواهد بود و الا اعتبار از وی ساقط خواهد شد و بجا و سهواً واحد  
نماز گذاردن او جاز خواهد بود و در گاه شوهر موجود باشد از او قاریت خواهد بود و نفس و اجماع بر آن دلالت دارد  
و روایت صحیح ترجیح از بروج شاد است و محمول علی التقیة کاتبه علیه السلام و غیره و بعضی تصریح کرده اند باینکه در  
زن و انده منقطعه و آزاد و کنیز فرقی در حکم نیست کما باطلاق النصوص و جناب سیدین فرموده که لا ینقول مستحب است  
و متمتع به اطلاق وجه بر او محل مناقشه است لکن مناقشه مذکوره ایما بان فرموده الله الان اعلموا کیف کان الامر  
اعم است از حر و مملوک و بعضی را اگر چه بعد از بر بنده ترجیح داده اند اگر چه و قریب و مسئله حاکم اشکال است  
است که ذکوا و لیا یعنی شه بر آتشان چنان دارند بلکه از منتهی دعوی اجماع بر آن نقل شده و جناب سیدین فرموده که بجا  
مقیم است اندانیم که با اجتماع مرد در یک طبقه یا بودن کور در طبقه اعلی و الا انشی مقدم خواهد بود و محضی نماید  
این تقدیم نیست بر عدم تقدیم خصوص بحث چه کلام در و شش و اصحاب طبقه ثانیة طبقه اولی ارشاد نیستند و تقیاً  
الطلاق و بوجوب یا تحقیق و خصوصاً و کیف کان باینست که الا ما کنهنا سکا یا سکا یا سکا و منها العبد و از  
چندین و الا که در یک باب یا یک باب که او جامع شرائط باشد و بعضی شرائط او را قیام اعتبار کرده اند صاحب

[illegible]



بر تقدیر اول تعیین است یا غیر تعیین آیا اول پس اشد و جوب است بلکه بعضی دعوی جماع بر آن کرده اند و حاکم  
نیست و بعضی منت دانسته اند بسبب اطلاق بعضی از روایات که اول است اینکه نامست هیچ بکسیر است اثباتی  
ما حد آن نمی کند با آنکه در موثق وارد است انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهنیت اهل این اطلاق اول  
خواهد بود باین روایت و روایت دیگر و اما باین عدم تعیین خصوص الفاظ ادکار و ادعیه اقرب است لاحتمال روایات  
ذکر آن و یونیده ما و در بعض اخبار اللیس فیها قراءه و لا دعاء و اما لکن شهر میا در میان تاخرین نسبت که در  
بعد تکبیر اول و صلوات تسبیح و آل او بعد تا و دعاء بر امونین بعد سوم و دعاء بر امین چهارم و تسبیح بر  
که باشد و آن که الما نور اولی از افضل روایات متفق است و دعاء جامع این تسبیح است و اولی و آخری  
و کمال علی الحب و راجع به صلوات تسبیح و آل او بعد تا و دعاء بر امونین بعد سوم و دعاء بر امین چهارم و تسبیح بر  
اللهم صل علی محمد و آل محمد اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله و انتم لکن فعل الرسول الله اکبر  
اللهم صل علی محمد و آل محمد اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اغفر لعموم المسلمين و اغفر لهذا البيت اکبر  
و تحقیق شراعی نمی باید که افضل آنچه در این باره گفته می شود و غیر نیست که ریت کرده است از امیرین مباحث را و درین سلسله حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نمازی که دریتی گمیری گفت تشهد میگفت بعد از گمیری  
و صلوات می فرستاد بر غیر این دعا میکرد و بر آنها بعد آن تکبیر میگفت و حاکمی در امونین بعد از تکبیر می گفت و دعاء فرود  
برای است بعد از تکبیر خامس گفت و فارغ می شد و در این روش با آنچه از قول مشهور نقل شده و واجب ظاهر محقق  
یکی آنکه تشهد محلی است و شهادت حنیف بر اطلاق آن کافی می تواند شد و هم آنکه صلوات بر انبیا بعد از تشهد یا باین روش  
و کیفیت مشهور بر آن شملت نیست لکن چون دیگر روایات مشتمل بر شهادتین پس تشهد صلوات عید می تواند شد و ما منضم  
اضافه بر سایر اینهاست پس بنا بر مشهور بهتر است که چنین گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی  
له و شهدان محمد عبده و رسوله و اسرته با الحق تشهد و نذیر این بدی الساعه پس گوید  
اللهم اکبر الله صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد و آل محمد  
ما صلوت و بارکت و سلطت علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی اسمعیل و آل اسمعیل و علی ادریس و آل ادریس و علی  
بر کرم باریه اکبر الله اغفر لعموم المسلمين و اغفر لهذا البيت لا حياء منهم  
تابع تکلیفنا و یکنهم باحکامنا کما نحب لک علی کل شیء قد برک بربنا اکبر

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزِلٍ بِهِ اللَّهُمَّ  
 إِنَّكَ أَعْلَمُ مِنْهُ الْآخِرَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّيهِ مِنَ اللَّهِمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَدَعْ فِي أَحْسَانِي وَإِنْ كَانَ  
 مُسِيئًا فَاصْرِفْ عَنْهُ وَاعْفُ عَنِّي اللَّهُمَّ اسْأَلُكَ عَنِّي فِي عَمَلِي وَعَلَى أَهْلِي وَالْعَابِرِينَ  
 وَارْحَمْ حُرْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ  
 عَبْدِكَ وَابْنَةُ أُمِّكَ فَتُكَلِّمُكَ بِكَ خَيْرَ مَنْزِلٍ بِهِ اللَّهُمَّ الْآخِرَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّيهِ مِنَ اللَّهِ  
 اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ حَسَنَةً فَاقْبَلْهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَاصْرِفْ عَنْهَا وَاعْفُ عَنِّي وَأَجْعَلْهُ عَبْدًا وَعَلِيًّا  
 وَأَحْسِنْ عَلَى أَهْلِي وَالْعَابِرِينَ وَارْحَمْ حُرْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَلَا يُؤْخَذُ بِكَ بِحَبْرٍ مِنْ جَمْعِ بَيْنِ الْأَمْرِ  
 بِمَرَاتِنِهَا أَلَا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدَنَّ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى  
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا السُّبْحِي قَدْ مَنَّا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَقَدْ قَضَيْتَ  
 فُرْجَةَ إِلَيْكَ وَقَدْ حَاجَّكَ الْحُرْمَتُ أَنْتَ عَنِّي عَالِيَهُمُ الْآخِرَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ  
 بِسِرِّيهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَدَعْ فِي أَحْسَانِي وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَاصْرِفْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ هَذِهِ السُّبْحَةُ قَدْ مَنَّا عَبْدُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَقَدْ قَضَيْتَ وَهَذَا إِلَيْكَ قَدْ حَاجَّكَ حُرْمَتُكَ وَأَنْتَ  
 عَنِّي عَالِيَهُمُ الْآخِرَ اللَّهُمَّ الْآخِرَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّيهِ مِنَ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ حَسَنَةً فَاقْبَلْ  
 أَحْسَانَهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَاصْرِفْ عَنْ سَيِّئَاتِهَا أَلَا يُؤْخَذُ بِكَ بِحَبْرٍ مِنْ جَمْعِ بَيْنِ الْأَمْرِ  
 بِمَرَاتِنِهَا أَلَا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدَنَّ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ  
 وَاعْفُ عَنِّي وَأَجْعَلْهُ عَبْدًا وَعَلِيًّا وَأَحْسِنْ عَلَى أَهْلِي وَالْعَابِرِينَ وَارْحَمْ حُرْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 رَحِمِي اللَّهُمَّ احْفَظْ لِحَيَاتِي وَأَمَوَاتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْفَقِيرَاتِ عَلَى قُلُوبِ الْخَائِرَاتِ  
 وَهَذَا إِلَيْكَ اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأَذْنِكَ أَنْتَ تَقْدِرُ مِنْ شَاءِ الْأَصْرَاطِ مُسْتَقْبِلُ اللَّهِمَّ عَمَّا  
 أَبْعَدُ وَأَبْنُكَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ أَفْقَرُ إِلَى حُرْمَتِكَ وَاسْتَعْنَيْتَ عَنْهُ اللَّهُمَّ فَتَحَا وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ خُسْرَانِي وَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْهُ وَبِقُدْرَتِهِ فِي قَبْرِهِ وَبِقُدْرَتِهِ مَحْجَنِي وَاحْتَقِ بِسَيِّئَاتِهِ صَلِّ اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمْهُمْ أَجْرُهُمْ وَلَا تَنْفَسْنَا بَعْدَهُ وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

صراط مستقیم پس سبوح اسمک ایها عبد الله امینک اللهم ایها الفقیر المستغنی عن  
عزها اللهم کما و عن سبیلها و خرج فی حسناتها و اغفر لها و ارحمها و توف لها فی قبرها و ارحمها  
حجتها و ارحمها بنسبها صلی الله علیه و آله و لا تحکم فیها اجرها و لا تقبض ثمنها باید و اما  
میفقت که مذکور شد خصاص مع من بالغ دارد و در آن طفلی که متولد از مومن باشد بیکری حایر کم بزرگوار اللهم جعله  
لنا و لک یوم سلفا و فرطا و اجر کما فی الخبر و فراطیقه فا و را در اصل متقدم قوم امید نیکه برای اصلاح امور  
پیش سر و در جو که طفلی که دریا ابورین نشود گاه است که شفیع ابورین و بلکه برخی از فوتها نیز بغیر از این است  
که بی استحقاق و نیز وسیله اغفرش کما تقضی الله العدلیه و در آیه این است و طایفه بیکم مطلق سلف و این  
حقیقت و نه حوت امرش غرض ابورین است او مقدر و خوانی است با ما باشد خواه بنفس شفاعت و خواه بواسطه  
از فارقت او بهر سبب یا ازین هم عالم بر شو چون طفل خود محتاج است به حاجتی و در حاجی ضرورت و اما محال است  
حقیر گاه بجا شود نیاز او پس را کثر و آیا امر بدعا بد و حق و مثل انیکه بگوید اللهم کما لا یجوز لنا و قد کثرنا  
و سیلط علیه الحیات العفاری و در کشته و بعضی تخصیص داده اند از اینها صیبت عدوت الهیست عظیم  
السلام ظاهر امر و حجت لکن در بعضی آیات صحیحتر که عاصفا و میشود معللانه منافق پس با جمیع شیوه و محل  
علی لاسیما و با فقر و میان مخالف حق و منافق لکن اطلاق منافق بر مخالف را خبر آمده پس جمع بخواب اول راجع است  
بأنکه قائلی جمع بطریق معلوم نیست اما بعضی مستضعف که اختلاف در اینست فمد اهل حق بر حق و حق دشمنان و بعضی  
آنحضرت است و معاند ندارد و دشمنی بنیاد بر بعضی گفته اند آنکه مقرب لای الهیست الامار علیه السلام به و در برابر از اعدا  
آنحضرت متوقف باشد و بعضی و آیت آمده که هر کس از غیر عارفین عالم نیست که مستضعف رسیدنما کیستند فرموده  
شما و اولاد شما باز فرموده که آیا میدانم ام امن بر باد نیست که من ای سیدیم که او از اهل الهیست او حال آنکه سیدانجه  
میدانید و بعضی آیات آمده که اگر سیدانفت مستضعف با بنی کس که بگوید اللهم اغفر للذین اتبعوا سبیلک  
و قهم عذاب الجحیم و این عباد را و یا دیگر آمده معنی است بحسب ظاهر تخریص امر و چون که از نذیرین باشد و  
واقفیه و بعضی شیخ بجا می آید اما واقف است باینکه این توان گفت که چون در نماز منافق که عبادت و این دعا  
نی المعنی دعا برای سبیل است و آیت سابقه منافق نخواهد داشت عمل بر این نماز منافق و نخواهد و لکن العمل علی

بآنکه اگر شخصی العقل فاقد الادرک یا مجنون در حال سفه و جنون بحد بلوغ رسید پس او را بطلان تالیف الحاکم  
 یا مستضعف و احتمال دارد و نیز در آنکه هر کسی از علمای علم تعرض این فرض شده به سبب سواد و عاقل است  
 است اگر و کثیر مانع نخواهند هم صورت در فایده و غیر محض عموم الاولین الی عاقل و کما یلحق فی ذکر ترک  
 و عاقل نیز وجهی دارد و اما آنکه مجهول الحال باشد پس در بعضی آیات صحیح است او را عاقل مستضعف و در بعضی  
 بعض و آیا امر و از آنجا که این کلام در کتب معتبره آمده که عاقل و غیره و از جمله و بجا و صحیح  
 و محقق و نافع فرموده است و عاقل باید که بشکند غذای نکاح و از آب و سبزی که با و تولی محبت افشانه و اینهم در بعضی آیات  
 آمده الکل حسن یا سلف عن معین الدعا سیما فیما اختلف فی النصوص و لکن دعا اخیر جامع احتمالیست پس از این  
 نیست چهارم از واجبات این باز قیام است با قدر بر او پس اگر عاجز یا از آن بحسب قیامت بعمل می آید مثل و میرزا  
 فی شرح اللبیه و مراد است که اگر بقیام مستقبل است و نه گذشته باشد مقدم است و اگر نوزاد نگردد بد بر عصبانیت  
 یا استخوان و اگر نوزاد باشد که انحراف و اگر عاجز باشد را با شستنی و تقبلا و الا معتد او الادرک شود بر پهلوی است  
 بر پهلوی چیست الاستقبال الا غلط و باز فرموده که آیا فرض کنیم یا بفعل عاجز ساقط خواهد شد یا نه محل نظر است از آنکه  
 نماز صحیح بر اوصاف می آید پس باید که سقوط فرض باشد و از آنکه مملو ناقص است قادر بر صلوة کامله موجود اند و از  
 فرض اصلی است پس باید که ناقصه مجزی باشد و این جهت شهادت در ذکر بعضی توقف فرمود و بجا نیست محمد حسن نجفی  
 ادام الله تالیفه در شرح نماز غیر ممکن بر القیام با وجود ممکن تا بل منوجه عرض در کتب کافی حصول فعل مأمور  
 این حدیث بکلیت مستلزم آنکه حصول مأمور بر وجه مطلوب همه آنها متعذر نشود و تعلیل بکلیف عاجز مشکل است و این فرض  
 حالی از ساقط نیست لکن باین لازم می آید که عاجز عن القیام از محاطه این نازد و جبائی است غایت در حال آنکه  
 و جبائی در سبب اکثری جمیع تکلیفین از الایضا تسع فیک و الاصل و قیام و کما تکلیف متعلق باشد پس مفاد  
 المیسر لا یسقط بالمعذور باید که نماز عاجز جمیع الالاتصال و هو را در شهادت اشاره لکن احوط است که در صورت عدم  
 آثار نماز او کند و اما در اینجایمده است که اگر در ابتدا امری منجز عاجز باشد و صحت نماز کامل نیست  
 و برگاه بعد از فراغ و ممکن از قیام پیشود این احتمال سقوط حال از حاکم نیست گمانا و اما احباب خارج حقیقت  
 که این حدیث بجز این که در سبب جمیع تکلیفین است و این حدیث در سبب جمیع تکلیفین است و این حدیث در سبب جمیع تکلیفین است

شستنی و بعد از آن دست و پا را با آب و صابون بشوید و اگر در آنجا غلبه شد که استیجاب اعادة نماز نیست و بشوید و بپوشید  
 و اگر استیجاب اعادة نماز بود و موقوفه نماز که سوال کرد و از حضرت امام خیر صادق علیه السلام از منی نماز را بگوید که اگر  
 پس گاه امام سلام گفت که ای کمالی که مطلع شد که میگوید استیجاب است یا نه و اگر استیجاب است و در آنجا استیجاب  
 و اعادة نمائید نماز اگر چه هزاره باشد تا وقتیکه در آنجا نشیند و پس از آنکه در آنجا نشیند و پس از آنکه در آنجا نشیند  
 مصلی یا مسجدی که در آنجا است و با آنکه وضع در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است  
 استیجاب و می مصلی نخواهد بود و در جماعت باید که پیش روی امام نیست بگذارد که چه صفایان از نماز استیجاب  
 بیرون و در غیر ضرورت که فاصله در میان است و مصلی معتد به بنا و استیجاب که متصل با استیجاب است و در آنجا  
 استیجاب و کف و غنای تعذر بجزیم و کف و غنای تعذر در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است  
 المقام و اما النصوص فطلقة و ما روی عن الصادق علیه السلام لا یصلی علی المیت و ما یصلی علی المیت فیکافی  
 علیه و هو عمر بن فلاح و لا تله علی المیت و ان استلم بغض الاصحاب و اذ و جوب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 قبل غسل الکفن یصلی و هیچ نخواهد بود و اعادة لازم خواهد کرد و در آنجا استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 کشف اللثام چنین شمارا فرموده است و آن ضعیف است و اگر غسل و کفن متدا علی المیت علی المیت علی المیت علی المیت علی المیت  
 در مجموع اتفاق میشود بر آنکه حاجت با جاد و غسل و کفن نخواهد بود و همچنین بر آنکه استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 افاضل فرموده اند که طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت  
 و اصل در این حکم خصوص کثرت اجزاء است و استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 بلکه تحقق فرموده است که او را در قبر گذارند و استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 و ظاهر نیست که در آنجا باید که استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 چنانکه در بعضی آیات آمده اما در صورتیکه استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 قابل است قال السید السبط البزازی فالوجه وجوب غسل المیت و کفنه و لا یصلی علی المیت و لا یصلی علی المیت و لا یصلی علی المیت  
 کشف اللثام منصوصا علی انما یستحب و استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب  
 و اگر چه در این مورد استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب

الصلوة عليه فاجاز اذا استرعت عورتها لم ينسأ وراى نحو ما ليس امرها وان لم يقبل يستحب ان يركع او يركع  
 نيت دين ما يظهر ان حدث اصغر بشدا الكبر والجماع اصحا وخصوصا رده بنجاب ان لا بد  
 بلكه رفع خبث هم وكافيت على الاقوى كرجح حلا در آن هست لكن اخبارنا از حاض اشعارى بعد شتر  
 طهارت جنبه دار والى غير ذلك من الادلة جناب بحر العلوم وفقيه مظلوم خود منفر مايد وليس شين ومارفع  
 احداث قطعا كذا الاصح في رفع الخبث وكذا عدالة الامام وسائر الشروط والاحكام لذات ارکان  
 وفي الذكرى طرقة مجبها وهو ضعيف لم يستدل ولا ارى شرط سوى الايمان وامننى اكل في المكان واثنا  
 فروع واما ما مضى بسوى استقبال وكون بر سبب جانب است مصل ومانند آن وكيفية كان يستحب مصل لها  
 باشد النص تكون على طهر واجب بالانكشاف في در آن ظاهرست كما صرح في المدارك وانچه بعض روایان  
 قل كذا ان يتوضا انسان عند الجحانة لانه ليس بالصلوة وانما هو التكبیر والصلوة  
 التي فيها الركوع والسجود كذلك يحصل است بقصد وجوب كذا قيل لكن ما قيل كذا في سابق واما  
 بعدى اردو كراهه ویشي امام توفيق متوان كرد و اگر از طهارت باينه ممكن باشد بستم متواند كرد بلكه بعضی  
 كه بدون ضرورت نیز تیمم جائز است و موجب تیمم تقصیدش خواهد بود و نیز سنت جماعت در این مرسوم است كه امام  
 و مقابل كمر و وسینه زن بر بنابر به استدل على الاظهر و شیخ در استبصار فرموده كه زودتر زن و  
 مرد استدل بغيره و خالف بكنس فتوى داده با دعوى اجماع بران هو غریب بر خد ظالم و جوب  
 است لكن غير مستحب ان يفرق بينهما في شرائع است وحلا در استحباب آن باقیه نشده بلكه بعضی تصریح جماع  
 رده اند بر استحباب این کیفیت حمل آن بر استحباب متیقین و اگر بخارزه مرد با خارزه زن هم این است که بخارزه  
 مرد متصل با نام باشد و خارزه زن بسوى قبله بالاتر از خارزه مرد و بعضی انکه نیت زن هم اگر مرد بوده بالصحيح  
 يجعل الرجل وراء المرأة ويكفي الرجل جابل الامام ونصى كماله في تفسيره ان يركع او يركع  
 است بانكره و در صورت استحب بالصحيح كما س بان يقدم الرجل في خرا المرأة ويخرا الرجل  
 و تقدم المرأة في القبولين صحيح من الوجهين السابقين في الواجب او اگر خارزه زن با انها شیخ و كذا طفلان  
 بوده بديل الشتر ان نسيه با و قال في قولهم يستحب ان يركع او يركع خارزه و انكره الشتر ان نسيه و ما جاز

[illegible]

فلیقتضی انما لکن الشان فی التواضع بعضی عمل عموم آن که ده اند لکن بعضی معلوم الا که تقدیر ساخته اند از  
 بعد مکرر از دعا باینکه بخانه را پیش از اتمام بردارند و اینکه تمام بر وجه کامل مستند حصول عباد و یا آخر  
 از قبیل باشد و باین سبب و رت داعی خود در رکعها و اتمام تکبیرات و علاوه آن احوط است تا نیت کند از آن بعض  
 خود و هر چه در آن و اینست مسوقی از دست که تمام میکند تکبیر از حالیکه حرکت میکند باخانه فاذا لم یرکب  
 کبر عذ القبول از اینجا است که بعضی از علما گفته اند فان نعت الخانه اتم و لو علی القبر سوّم انکه اگر بخانه مرده نماند  
 نشده باشد و بی نماز وارد فن که ده باشد واجبست که بر قبر او نماز گذارند کما صرح جماعه لعموم الخبر النبوی که اندک حلی  
 من امتی بعد صلوة و لکن بعض و یا از نماز بعد فن نمی ارد شد و تصور آن مرده و نیت صدق منصرف در این وقت  
 نیست لکن عموم نمی مخصوص من صلی علیه و آله که در آنکه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلاف نیست بعضی مطلقا جائز  
 میدانند و بعضی تقدیر می و میکردند و بعضی بیک شبانه و چهارم که جائز است نماز بخانه در هر وقت و اگر هستی این  
 نماز در وقت که در وقت قبل نیست نماز حاضر و میوه نماز بخانه هر کدام که موع به بعضی از ائم و بنواید شده باشد و اگر است  
 بدو تنگ شود پس هیچ خالی از اشکال نیست یکم حاضره اجمعی جمیع داده اند و بعضی باین دلالت ارد و بعضی  
 قائل شده اند بچشم انکه در اشائی نماز یک بخانه دیگر حاضر شود صلی اختیار است و اینکه نماز بخانه اولی با تمام  
 رساند و بعد از آن از سر نو بر بخانه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک بخانه ثانیه را اشکال نماز بکند و بعضی گفته  
 که غیر است در میان تمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتدای نماز بنیت اشتراک و شهیدین و شوق اخر مایل نموده اند  
 بجلت انکه قطع صلوة جائز نیست پس و من ضرورت التزم آن و انباشد و جناب سید و فرمود که نماز بخانه نماز  
 حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نماز نیست بلکه دعا و قطع دعا است و بعض و یا مثل صلوة مخصوص  
 بر این قطع و استیناف دلالت ارد و اما روایت صحیح از شافعی از کمال الاولی حتی غیر خوا عن التکبیر  
 علی الاخرة و ان شاء و ارفع و الاولی اتوا التکبیر علی الاخرة کل ذلک لا بأس بپس  
 ظاهرش چنانکه شهیدین علیه السلام رحمه فمیده اند و تفریک است و اشائی نماز اول محل آن قطع بجست تمام که  
 از کفن نباشی ملاقی شود اگر قبل داخل کردن قبر باشد یا نیست هرگاه محمد از آن محسوس شود و اگر در قبر او را  
 آورده باشد موضع نباشد از کفن بفرافوق چنانکه در همین است مدینه مدینه و والدش و این ادیس



علی و رویت است که بر آن دلالت دارد و جمعی گفته اند که مطلقاً قرض مقرض می نماید بسبب اطلاق بعضی روایات  
 و لکن بعضی روایات مطلقاً حکم بشتن زوار است و جمیع با تقدم اولست بلکه دستور امکان بعد و احوال کن  
 قبر نیز غسل اولست اگر اجماع بخلاف آن ثابت شود و ظاهر است که اگر نجاستی از منخرج و بعد از آید عاده غسل لازم است  
 کما هو الاظهر لکن بن عقیل عاده لازم نیست و توه ضعیف مقام محرم احکام فتن بلکه فتن و کینه فتن و فتن  
 گفتار جمیع امور اول پس از آن است و ساختن مرده در زیر زمین بعنوانیک حقیقت از حیوانات درند محفوظ گردد  
 و بوی او بشام مردم نرسد از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مرده فتن کرده شود و بهجت آنکه بر مردم  
 تغیر و فساد جسم و بد بوی او ظاهر نگردد و تا نزد کان ازین کشند و حاصل از نظر دوست دشمن شود باینست  
 رنج نکند و دشمن شهادت خوشحالی کند در روایت که شستن مرده و سبنا و عمارت که بالائی بین باشد و صند  
 تا وقتی که فتن در زمین صادق آید مگر بوقت ضرورت چنانکه خناسید تصریح بان فرموده از اینجا لایحی  
 که آنچه بولانا اخوند مجلسی علیه الرحمه نسبت میکنند که در باب امانت سپردن مرده در جواب سائل نوشته بودند که  
 جائز نیست اگر چه بعنوان امانت سپرده باشد که آنکه بالائی بین بعمارت نجاست و آنگ در آنرا بگیرد از راه آنست که  
 در نصیحت صادق نخواهد آمد ازین جهت که این صورتی نفسیه جائز است چه فتن نیز بران صادق نیست بر آن  
 و سبب این عنوان حکونه حاصل نموده شد و اسد اعلم و مکره است فتن او در تابوت در زیر زمین اجماعاً کما نقل عن  
 خلاف الشیخ رحمه الله و سمیت کنند قبره عقی بقدر قاصد است یا پیشبردن چنانکه دعوی اجماع کرده اند و بعضی  
 اخبار آمده که از سه ذراع یا ده نکند و بعضی تخصیص نموده اند آنرا بر زمین بدینکه که خوف آن را در که آب زمین  
 رشح کند و مکر ظاهر شود قال السید السید علیه الرحمه و لانا علی بن حسین علیه السلام با محضر الیه  
 و نسبت که در قبر حادی بسیار بدیعی کوی در جا قبله زیر زمین بکشد للعبه منها الجنه الله لنا و الشق لغیرنا  
 امام محمد باقر علیه السلام بر خود امر بشن فرموده بود و حمل کرده اند آنرا بر خصوصیت زمین و بر اینکه جسم بر  
 آن حضرت متین بود و در چنین صورت شق را بهمه استند که حضرت صادق علیه السلام وصیت بدین کار  
 خود را نقل فرموده گفت شقة فمذله الارض شقایم لمانه کان با دنا و انما فی کیفیت فتن پس  
 است مرده بعد فتن و نماز قبر فرغ و در آن دو بر یکدیگر است و باینکه با ایند با خلافت فتن فتن که این که

از این جمیع نقل شده که او استقبال است و بسته و بعضی اخبار منجر عمل اصحا و دعا و جمیع ادلالت و حجت  
آن در این قول این جمعه ضعیف شاد است اگر کسی در کشتی دریا بیرون رود و غسل و وضو و کفن و نماز اگر تو  
کما در اینجکلی یارند و دفن کنند برنجی که مرقوم شد پس دفن بر خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتوانند او را قیل  
بیا قیل باشد با و بپزند و بدریا بیاغیزانند که در صورت غرض باختن او بدریا قائم مقام دفن خواهد بود  
او را در طرفی کلی مثل غایب یا غیر آن بگذرانند و سرش را بزرگ کرده در آب دریا و گذارند و این تخیر سار برین است  
و بعضی گفته اند که ششانی مقدم است بر ششانی اول و این قول منسوب بشیخ و جناب سید علی محمد بن ابی  
بهر و صوت دارد و گفته اند که علمای جامع کرده اند با محمل علی التخییر و جناب سید علی محمد بن ابی  
عنوان اصل حکم نیست که در جایه و مانند آن است بگذرانند و در صورت عدم تمیز قیل کرد در دریا بیاغیزانند  
اصل حکم و غیره من الایارات و کیفما کان در وقت انداختن بر قیل و کبر است یا نه مشهور و حجت و بعضی اجاب  
و صاحب ادق و جمعی دیگر آنرا اختیار کرده اند و جناب سید شاهر احوط بسته حکمی صریح نفرموده و شیخ محمد  
ابو البرکات و جواهر الکلام قول صاحب ادق را قوی بسته و لا یخلو من قوه و کیفیت استقبال ابرم شعری گفته و ظاهر  
است که استقبال او بر هیچ استقبال محمود باشد و احتمال دارد که اعم از آن باشد و گاه این ادسی است  
خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولادشان بر مقابر مسلمین و غالباً مراد از آن مؤمنین باشند ممنوع است  
مسلمانان با ایمان از آن ذیت کشند و دعوی جماع بران در کلام جمعی صریح است و اگر مقبره و وقت باشد  
چون که وقت مؤمنان قطع نمیشد آنها هیچگونه داخل نمیشد اندک اگر دفن نمیشد کرده آنها را دور اندازند  
و مبالا بنده شان نیست زیرا که مرتبی بر کفار در شرع رسول مختار نیست اگر در غیر وقت دفن کرده باشند  
مگر بصرف لایق عن المسلمین کما عن الشهد و نظمه سید السند و تعلیل منع تباد مسلمین بکفار  
در کتب غیر آنها صحیح است اما اطفال آنها پس اگر چه در دنیا بنا بر مصلحتی جمعیت باوین خود حکوم با حکام کفار  
لکن تعزیه آنها بعد از آنها با وصف عدم استحقاق و حتی در بعضی تعلیل در آن بوی اهد شد بخلاف مکه فلفین  
باطله که مراد از آنها مالک است پس حکم و در آنها با سلام بنا بر مصلحتی منع بول آنها بعد از کفار و تخلیه النار  
مقتضی جریان حکم است درباره آنها باقیاس معارضه المؤمنین بالکفار علی حدیث لکن بصریح درین دانه

[illegible]

[illegible]

من حمل جنازة من ابراج جوانها غفر الله تعالى له اربعين كبدية يعني ان جنازة را از ابراج جوانها  
 بردارد و بخشد حق تعالی بر او چهل کبیره را و در خبر دیگر آمده بر آنکه با نیت یکبار و حق تعالی بستم کبیره کبیره او را  
 می بخشد و نیکوترین میکند از کاتبان بر او و سوم افضل است که بیست نصابه بتریع بعمل آرند و در بیان تفصیل  
 آن اقوال و روایات مختلف است جمعی گفته اند که شهر است که مقدم سر را از جانب راست بر بردوش خود دیگر  
 بعد از آن بچپا چپا چپا نقل شود و همچنین آن را در دو بعد از آن چپا چپا بر بردوش راست بر دارد و در  
 مقدم سر را بر پشت نقل شود و همچنین آن را در دو بعضی عکس آن گفته اند و برین نقل را ابتدا بر مقدم سر را از جانب چپ  
 متصل بدست راست میکنند و بردوش راست می گیرند و بین چپ و راست را با هم محمول می کنند و دو بار بسیار  
 و آنرا اشهر دانسته اند و در عوشرت از سر و طرف متعارض و در صحیح ابن ابی عمیر است السنة ان يستقبل  
 الجنازة من جانبها الايمن وهو على اليسار و قرينة المرسلة ان صريح است در اعتبار حمل العکس اول تشیبه  
 بدوران بسیار و هر یک متعارف است هم مرجع است و کلام جانب سینه مخصوص تشیبه است از حفظ نیست و لکن  
 در اول کلامش با نیت تقسیم تصدیق واقع و صاحب جواهر الکلام کثیر عبارات اصح را که خالی از اجمال نیست بر همین مذهب  
 حمل فرموده و از خبر فضل بن یونس از ابوالبراء علیه السلام متفاوئید و که بتمام تقیه ابتدا بدست راست میکند  
 از آن بپا بست بعد از آن بطرف پشت سر خارده می رود و بلکه از پا بست از زمین چپا پیش روی خارده بر میگردد و دست  
 چپ را بر سینه او بعد از آن با دست بعد از آن باید پشت خارده تا پیش رو آن و می کند چنانکه مرتب اول بعمل آید و در  
 مقام تقیه نباید پشت است از دست راست است و از دست چپا بست و از دست چپا بست و از دست چپا بست و از دست چپا بست  
 میگردد و آن نیز می تواند است بعضی و آيا که بحسب ظاهر قبول اول مطابقت دارد و اول آن ممکن است تشیبه  
 بدوران بسیار و هر چند جمعی قرینه بر اراده معنی اول ساخته اند لکن مشاهده شاهد است بوقت قول ثانی حرکت  
 کما شهد بک جماعه ايضا و بعضی از آن که عکس آن متعارف باشد تشیبه بدوران است و این جمله  
 است چه عرض از آن در عامه است که بیست منقول از ایشان بدوران است یا مخالفت کلی دارد و جمعی این  
 الروایات احتمال تخیر می رود یعنی بهر دو عنوان باشد و اگر جمع کنند میباید و در خبر تریع احوط  
 خواهد بود چهارم آنکه سفت است که در وقت مشاهده حازه نماز الحمد لله الذي لم يجعلنا من السوء

الحشر و انما ارسلناك بالبينات و انزلنا القرآن بالهدى و بالذکر و انزلنا القرآن بالهدى و بالذکر  
رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که هر کس استقبال جنابه کند یا بنده آنست که بگوید یا الله و یا الله و یا الله  
و یا الله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسليما الحمد لله الذي نزل القرآن بالهدى  
و قهر الجناد بالحق سبحانه و تعالی و انما ارسلناك بالبينات و انزلنا القرآن بالهدى و بالذکر  
که در اندیشه خجازه و علامه ثورخو اند چنانکه در خبر عمار از آنحضرت ماورست که حامل جنابه گوید یا الله و یا الله  
و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و المسلمات و المسلمات  
تبر اینست که این دعا را در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند  
هذه و عدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و صدق الله و رسوله و صدق الله و رسوله و صدق الله و رسوله  
و فی بعضی قبرا و برسد آنرا بر زمین که اندر چیده و احادیث آمده که دفعه مرده را در قبر نزدیک آنکه در آنجا در آنجا  
زنان قبر نشود یعنی حشت و کم شود بعضی گفته اند چون در بعضی آیات آمده اذا اتیت باخیک الی القبر فلا  
وضعه اسفل من القبر بدینا اینست که حتی بحدیثه علمای فقه که جنابه را در هر روز بخواند و در هر روز بخواند  
پیش و می رسد قبله و لکن بعضی از این روایت متفاد میشود می اندیشد که خوش آنجا که در روایات آمده که مرده مرد  
و قبر از جانب پا قبر داخل قبر باید که در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند  
و نهادن جنابه در زمین پیش و می رسد قبله نسبت به اهل کردن می عرض و اما روایات مطلقه داخل اینست  
باجای قبر منها الموتی لکل شیء عاب باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنائز فضع بها  
الرجلین پس محل برسان حال و خواهد بود که صاحب جماعتی من المحققین و مریدان محل متبعانند و در هر روز بخواند  
شأنیست لکن احتمال تخیر در باب اهل که در این قبر متفرق میشود پس متعاند شد که از باقی او داخل قبر کند و می اندیشد  
که در عرض اهل که باید علامه را بر زمین که اندر چیده و احادیث آمده که دفعه مرده را در قبر نزدیک آنکه در آنجا در آنجا  
کند و برین نیست بعضی آثار نص که در اندواریهاست که چندین بار از روایات مطلقه بر یکبار اقتصار نموده  
و در اصل مقرر ضابطی ازین دلالت دارد چنانکه جناب سید باقر انشاه فرموده مشتمل بر اینست که هرگاه  
باشد از دروازه قبر داخل قبر نمایند و پیش از آنکه در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند

[illegible]

[illegible]



فهرتوست و بعضی و آتیا از یادی چهار انگشت کشاده می آورنده و علامه علیه الرح کرم است اندک است  
دست دیگر است که آب بالای قبر بریزد و خلا در آن نیست در صورتی که خدایانو و دومی و قوی و قوی  
و خاک است یکدیگر بهتر است که آب این نیست بنیدارند که و قبله است و تا و زایل بر است و کسند به پیش آن که و کسند  
یا کرد و اند و اول ظاهر و انشا و فمده السواق و غیره و کالمجلسی فی را و المعداد و بعد آن اینجا می باشد و قوی  
و دیگر است که حاضرین بعد از ختم آب شستهای در بالای قبر بگذارد و خلا در آن نیست و در صورتی که  
که مرگه خاک او ریخته شود و قبرش درست سازند و کف خود را بر بالای سر قبر بگذارند و کشتان خن در کشاده و  
کن و انهم بعد از شمع است و نیست که در اینجا و قبله باشند که بفا و خبر شهو غیر مجاست و اقریب است  
و اما و شمع آن صریح القول و ارضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا که در کتب  
استحباب تخصیص بالین بر ندارد و این است و صحیح می باشد و فضیلت خود را و و ضرورت محل خاص علی العام ندارد  
است که در اینجا بر آواز خدا و دعا طلب هم نمایند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که چنانکه از  
شیخ شریف تفسیر از آفریده و انصراف از دفن گفت و در آن قبر بهرین و ده فرمود اللهم جاف الارض عن  
جنبیه و اصعد الیک روحه و کفیه منک کضموا و استکن قبره من جحشک ما لغنه و ما  
عن جحش من شوا و بعض و آتیا که بگوید اللهم صل و حدک و انس و حشنه و ارحم عن غنه و استکن  
فی قبره من جحشک ما یستغنی عن جحشک و احش مع من کان یجکاه و نیست که بهفت  
از اینجا بخواند و تفسیری که ساقی این کوشده بعد دفن می آید و آواز بلند بخواند یا سیکر و اما سوار و از آن بعد که در دست  
شده باشد و نسیب جابر نیست و کسند و خلا در آن نیست و جماع در مقام جگر استفاضا رسیده پس حجت بر این  
است که کاشف از قول معصوم و تفسیر در آن باب نیست مگر حریم المؤمنین که حریمه جباران که دارد و استکرام  
ائمه و مؤلف الاحرام جدا و منافق المؤمنین المؤمنین و بعض الروایا السابقة و اما و قطع و  
پس چون حکم نکند و از راه سرقت استفاده حکم نفس از آن شواست که چه سابقش است و اما که غیبت آن دارد و بعض  
و شش است از آن چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در شایع از اضبط فرموده و فاضل حرا و حلقه  
نموده که کنگره مرگه در قبر خیری قیسی واقع شده با برائی بر آوردن آن کسند قبر جابر است و استدلال نموده

بر آن که از اضماع و تصریح کرده اند باینکه بر مالک قبضت و حبس و بی تصریح کرده اند باینکه بکثیر و قلیل  
درین حکم یکسان نیست و خالی از اتمال نیست و مگر آنکه نصب زمین غیر دفن که در پیشگاه مالک عند القدره  
تخلیه زمین خود می تواند کرد اگر چه بعد از آنکه حبس است که در اگر چه اولی آنست که مالک متصرف در خصوص  
پایگاه دفن و بنا قارب مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد و قبضه بر حبس خاک بر نیخته اند رجوع مینماید و اگر بعد از  
سوم آنکه در رقبه مضمون کفن و در حد و حدیث طایف کفار آن باشد و بعضی فرق کرده اند و بعضی زمین و مضمون  
توب و وجوه تفرقه نام است لکن در صورتیکه از ادله و اجازت متعارض است و چون اتم است صاحب مال از اثر او طایف  
مگر آنکه نیست بوسیده باشد پس پیش از وجوه مذکوره مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر فصل مستبد از دفن نشده باشد  
که احتمال شده و شتر باشد چهارم آنکه نیست بوسیده باشد و استخوانش کنکلی بهر سائیده باشد که بر اوصافش  
دیگر پیش قبر بتوان کرد و بلکه در شمار و تغذیه ضرورت شرعی آن داعی میشود و از اینجا است که گفته اند که هرگاه باینکه است  
باین حال رسید باید که صورت قبر را محسوس سازند نشود که دیگر مستحقین انتفاع باین زمین مجرم مانند و لکن در این است  
خالی از اشکال نیست چه زمین با و خاکها با اختلاف بلاد و بقلع و اجسام اموات مختلف میشود و بیکه جمعی  
از اهل خبرت تجربه موجود باشند که در ثوق کفنه آنها حاصل باشد رجوع بقول آنها مستبعد خواهد بود و اگر  
کمان کند که بوسیده است و بعد از آن استخوانها درست میاید و حبس است که آن استخوان را باز دفن کند  
بلکه در صورت جواز پیش از حبس بوسیدگی نیز استخوانها را خارج زمین نمی توان انداخت و دفن آن لازم  
خواهد بود و پنجم آنکه بنا بر ادای شهادت نبش و است برای اثبات امور بی که مترب میشود و ثبوت  
موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ نشده باشد لکن در اثر آن مطلع بنمای پس کسانی را بفرستند  
و جانی که دفن شده است قبر را کنده ببیند که آیا مورث ایشان سیاه و غیر او پس برگاه بشناسند که مورث آنهاست  
و کوهی مندر باینکه میت پدر فلان شود فلان است و بعد از آن خواهد داشت و در مال اعیان خود که بکشد  
شرعی نیست خواهند کرد و الا فلا و اگر زمانه طول کشیده باشد که نظایر تغییر صورت داشته باشد جایز خواهد بود  
لقد القادریه و حرمه النبش کما صرح به فی الذکر کی شتم و فیکه بغیر غسل باید و کفنی باید و نایب است  
قبله دفن نموده باشد یا شیخ و بعضی گفته اند که بایستی اگر غسل بچوب شیخ و بوسیده باشد و بوسیده باشد و بوسیده باشد و بوسیده باشد

والله اعلم  
والتفصيل باندرج است به نفس التذکره که اختلاف و تفسیر  
و تفسیر تحریر است آن محل از غیر نفس صورت عدم استلزام کو نشانی از عدم است  
اما ان اجبار نفس التذکره اما از نفس تبارک آن بجا آوردن باز برقرار شود اما کف نفس فی معنی است از  
الحصول التذکره انما بعضی گفته اند که خلافی در تحجیم درین دو صورت است و لکن استصفا و جو کف نفس تبارک  
عرض حصول تفسیر است فیما بین تقسیم که بعضی گفته اند که هرگاه موضوع فی فرجه شود و شری درین تفسیر می باشد  
نهی ندارد بلکه تحریر نفس استلزام یک است اما فی آن لکن صفا و خیر فرموده که چون مستند تحریر اجاب است آن  
با نفس یعقود پس مرتب ثابت نخواهد شد فیما بین تقسیم است بقصد نقل است بسو عبایات عرض در جات و الا حرام  
خواهد بود قال شیخ فی النهاية و اذا دفن فی موضع فلا يجوز تحلیله یعنی مقصود قدرت و ایه بخوار نقله الی بعض  
مشاید الایمه معنا ما ذکره و الاصل ما قد مره و علامه بعض علمای نقل کرده که نقل الی المشاهد جائز نیست  
عن ابن دریم فان قال انه بدعه و ارکان النقل الی شهدا و الی غیره و از ابن حجره منقول است که او قائل مکرر است  
و لا بأس بتحمل الموتي من الارض المتعصبة و اصلح یراد بالمیت صاحب ذاتی مود که ظاهر و اولش حیات  
بدون که است خود هم همین قول را نصرت نموده اختیار فرموده و همین مختار اخوند ملا محمد تقی مجاب است در شرح  
چه در ذیل روایت طبریزی و آن آوردن حضرت موسی استخوانهای حضرت یوسف السبط حی الی بر بنیامین  
باینما مشلول که نشان اذن قبر یوسف المعلق ساخته بود بر عطا خصلت که اینکه با پایش و اشود و دیده او بنام  
و چون او بر کرد و بامر الهی از حیات و ابر آورده قبر یوسف بده استخوانهایش را که در صندوق از مرمر بود  
کنار دریای نیل باورده نقل فرموده از ابشام و از کبک زانچال اهل کتاب مردی خود را بسو شام می بردی  
محصل الروایه فرموده که ظاهر است که حضرت صادق علیه السلام مقصود از ذکر این ماجرا  
تجوز نقل است بسو شام بفرقه بلکه استحب آن چنانکه اصحاب ما بان گفته اند و عمل ایشان بر آن از زمان  
الان جایز بوده آن محل نظر است چه مشهور جواب است قبل دفن بعد دفن بلکه نقل حکایت عبد جبار  
موسی که که بفرس غریب بنی بنطیه آن درین زمین شریعت اخیری بوده بلکه احتمال دارد که جهت انتقال  
بمجاوات الیما از القصره فی سائر مقصود و غیره بوده باینکه در وقت و دعایم و استقامت و انفسا کاجسام

و مصداقها و افعلوا کفعل الیهود تنقل موتاهم الی بیت المقدس پیش و اندر شد که نقل انجمن  
 نیز تنیده مردم بپایانیکه نقل اموات شراست بقیه بوده در شریعت احوال اگر چه و عام با نصف نصف آنکه نقل  
 سحر آنکه کتاب لیبین معد و لا مشهور احتمال تقید دارد و فاضل کجرا نیز بر دلالت است و ائمه اعتماد نموده و نقل  
 و این شکل است بعد علم دلالت خاص اید و بوسیله سید درین است استخراج عظام بعد ماکایام واقع است  
 و احتمال شده و مخالفت احرام در آن غیر مطرق آن از محل نزاع خارج است پس استفاد حکم عام مجتنب و این  
 مقام بی وجه باشد و قال السید بشر الی نقل نوح آدم و موسی و سف ان لم یکن فیما تجمل الاحتمال الاختصاص اما  
 البلی قابل و اما قبل درین پس چند مشهور و جرحه مطلقا و نقل اخبار شعاری آن دار و با آنکه درین ضمن یک سبب  
 علیه الشفاعة فانه فی وایه لغری انه قال علی علیه السلام للخاطب لک جاء بجنارۃ من جن  
 النبی معک قال جنارۃ ابنی لادفعه فی هذه الاخری فقال لم کادفنه فی انکم قال و صلی لک قال انه  
 یدفن هناك رجل یدخل فی شفاعته مثل ربعة و مصر و قال علیه السلام تعرفنک لک الرجل قال لا قال  
 انا و الله ذلک الرجل لانا لکن شیخ شهید علیه الرحمۃ فرموده که واجب تقید حکم مذکور بصورتیکه خوف تنبیه  
 تغییر صورت و جسم خواه از تنه بعد مرگ و خواه بسبب کثرت پس بعد الدفن بخاطرین شرط اولی خواهد بود و اما شرط دوم  
 چنانکه از بعض وایات استفاد میشود بنشانی منقض شهیدان شایسته در احکام صفا مصیبت و تغیرت زیار  
 قبول و منین و سایر اعمال ایضا احکام صفا مصیبت پس آنکه مشهور است که جائز نیست دان زنا زکریا چاک  
 کردن جامه دیدن بر غیر زاور و پدر و برادر چاک است بلکه از بعضی اخبار ظاهر شود که مستحب یا خصوص پدر  
 بنابر تاسی میقول است که حضرت امام حسن علیه السلام مصیبت وفات حضرت امام علی علیه السلام  
 خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بفعل خنجر اهل بیت علیه السلام مصیبت حضرت امام حسین  
 و از قیامه میر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفاد میشود که برای برادر و برادر و برادر چاک و این  
 مکرر در مصیبت و زین مصیبت و غیره مشهور است و این چاک نمیدانند که در بعضی خبر کرده اند زنا را مطلقا و این  
 است و مشهور است که صفا مصیبت لباس و غیره در آستانه شده که صفا مصیبت با آنکه در پوشش و چاک و در این  
 این غیره که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت جعفر صادق علیه السلام

در مصیبت اسمعیل سر خود بی ر و راه می فرستند بکه کفش هم دریا نگردد و بوزن و بعضی وقتا بر او عجز می  
 نمی از وضع در آمده و لکن وایت بنویسد و مخصوص شایع است که اگر کف نه شود که بر این  
 مضایقه ندارد و جائز نیست ترشیدن و و کندن بریدن و و احوط است طباخه بر روز و زانو و غیره  
 و بعضی از علما موافقند و ایضا ضعیف قائل شده اند که رنگه موی سر خود را تمام با اعم از آن در مصیبتی بر و  
 که کفاره افطار روزه ماه رمضان که کفاره کبیره میخورد است بدین گفته اند که کفاره طهارت بر این کفاره  
 و بعضی گفته اند که گناه دارد و کفاره بر او نیست و در سنت است و اتفاقا بالشید و مولانا المجلسی احوط دانسته  
 کفاره است و بعضی ترشیدن موی را نیز الحاق کرده اند بر بریدن و کفاره و همچنین اگر علما قائل شده اند که در مصیبت  
 قسم بر مردن در شش ثواب مومن زنده خواهد پسر یا و خواه دختر و خواه فرزند فرزند مومن و خواه آن که  
 و خواه آن که متعه و مقده بعد از جمیع در حکم و است و ثواب اعم است از ثواب غیر مومن و خواه با و خواه بر کند  
 باشد کافی از روضه البقیه و هر رنگه موی سر را بکند مصیبت یا که خود را بخراند که خوان آید و سر فرماید که  
 خود یا از خو و جامه چاک کند بلکه بعضی گفته اند که خلافی در اینها ظاهر نیست لکن حاکم نقل شده که بعضی از علما  
 و بعضی توقف کرده اند عمل مشهور احوط است اگر چه خرم بآن شکل است و لازم است اصحا مصیبت را که کفاره  
 و بعضی بقضا الهی باشد و بگویند که حق تعالی صابر از آن خبر است اگر است بفرماید و باید که مصیبت بسیار بگوید الله  
 و لا اله الا الله که بعضی از آنکه بگویند که امر زنده شود و سرگاه که آن مصیبت بخاطرش آید این کلام را بگویند که آن باین  
 این کلام امر زنده شود و مصیبت منقول است که هر که مصیبتی بخاطر آورد اگر چه بعد از آن باشد بگوید لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 و الحمد لله رب العالمین اللهم اجزنی علی مصیبتی و استخلف علی افضل من هاته ایجاب مصیبت از آن  
 با و داده شود اما احکام غریب پس مذکر عباس است لانا المجلسی در افاده این نام کافی است و قصار کنیم پس آنکه  
 که دیگر تعزیت نشان بکنند و ایشان بعضی شکایاتی امر کنند پیش از دفن و بالغه در بعد از دفن بیشتر و اقل تعزیت است  
 که بر وند تا صبح و ایشانرا بپذیرند منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که صبر فرماید و نهنگی از صبر  
 میخورد که هر که بکنند خدا او را حله نیکوی از حله بدی بپوشاند و چون از حله بدی بر او گردد و هر که مصیبت زنده را صبر  
 حقیقا او را ثواب مصیبت است که هست فرماید بی آنکه از اجزا و چیزی کم نشود و فرمود که ثواب تعزیت و صبر مومن

بشمارند و بگویند که این کتیبه ها می است ایشانند و نو کرده اند و چون حاجت برسد که دروغ گویند و بگویند  
که این کتیبه ها را کشند و بهشت را نو کرده اند و نو کنند و بگویند که تا سه روز دیگر آن خصوصاً همسایگان بر این صاحبان  
مستحب است طعام بفرستند و زیاده از سه روز تا نیکم نذر کردن که چهار ماه و ده روز بر آشوب تمام می گردانند  
و نیکین می شود و زینت میکند اما احکام زیارت قبور مؤمنین پس این است که است که زیارت قبور مؤمنان  
کنند خصوصاً خوشان چون داخل قبرستان و بگوید **السَّلامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ**  
**أَنْتُمْ كُنَّا قَوْمًا وَنَحْنُ كُنَّا شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَا حُفَاةَ** و بروایت دیگر **السَّلامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**  
**وَالْمُؤْمِنِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَخْرِينَ فَلَنَّا أَرْشَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَا حُفَاةَ وَتَرَوُا**  
**بِكُمُ السَّلامَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ أَنْتُمْ كُنَّا كَسَفَ وَنَحْنُ**  
**كَلْبُجَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَالْمُسْتَخْرِينَ وَلَنَّا اللَّهُ وَلَنَّا إِلَيْكُمْ رَاجِعُونَ**  
احادیث بسیار وارد شده که هرگز نذر قبر را در مخرج و هفت مرتبه بگوید انا انزلناه بخواند از ترس بزرگ و بزرگوار  
این که دو مرتبه و دیگر خدا او را وصافه را بیاورد و است که در وقت خواندن و بر قبر بگذارد و در وقت  
باشد و است که این دعا بخواند **اللَّهُمَّ جَافِ لَهَا عَنْ جُحُومِهِمْ وَصَاعِدِ إِلَيْهِمْ أَقْوَامَهُمْ وَلَقِهِمْ**  
**مِنْكَ خُشُوعًا وَاسْكُنْ إِلَيْهِمْ مِنْ جَنَّتِكَ مَا أَتَّصَلَ بِهِ وَخَدِّقْهُمُ قُتُوسَ وَخَشَعِ لَهُمْ أَلْ**  
**عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَتَبَرَّأْ مِنْهُمْ وَتَبَرَّأْ مِنْ دَعَائِهِمْ أَنْتَ اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَرَبِيَّهَ وَصَلِّ وَخَدِّقْهُمُ النَّاسَ**  
**وَأَمِنْ دَعْوَتَهُ وَاسْكُنْ إِلَيْهِ مِنْ جَنَّتِكَ مَا يُسْتَفْعَى بِهَا عَنْ رَحْمَةِ رَبِّكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**  
قبر را و دیگر مستحب است که نذر قبر سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و این را یکی  
بر یک یا سه مرتبه بخواند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قبرستان بگذرد و سوره قل  
الاحد یا زده مرتبه بخواند و او را شش ابد و کان آن قبرستان بخشد بعد از آن دو کان اجر شود و باید و بروایت دیگر  
هر که آنرا بخواند و او را شش ابد و کان او را شش ابد و هر که ملک خلق کند که تسبیح گویند برای او تا روز قیامت  
در عصر روز شنبه روز جمعه زیارت قبور است و در احادیث معتبره وارد شده که هر که قیامت می بیند  
بر آن نوحه و نوحه ثواب او مضاعف میشود و بنا پیشین و بیاورد و اولاده و اشخاص بگوید و در حدیث دیگر است

فرزند و وصیر کند بهتر است از برای او از آن که بنفاد و فرزند از و بماند که بیو است و در راه خدا جهاد کند  
است که هر که اخذ دست میدارد بهترین فرزندان در امیکرد و منقول است که ثواب مردی که در راه خدا جهاد کند  
خواه حیدر کند و خواه نکند و بنده منقول است که حضرت صادق علیه السلام در وصیت این صاحب فرمود  
اَحْمَدُ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي اَعْظَمُ مَا كُنْتُ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي اَعْظَمُ مَا كُنْتُ  
پس باید که زندگان و دکان فراموش نکنند زیرا که دست ایشان اعمال خیر و نیکو کار و دیده و از جانب فرزندان و فرزندان  
و برادران و پسران و حسان ایشان را چه بزرگ و انداخته و عاگرد و در شب و بعد از نماز فراموشی فراموشی  
مشت و پدر و مادر را زیاده از دیگران باید عاگرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در غربت بسیار فرزندیکه  
حیات پدر و مادر عاقد ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد  
و بسبب فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکو کار باشد و بعد از فوت ایشان عاقد کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان  
کم بعمل آورد و عده خیر برای پدر و مادر و سایر خویشان است که قروض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق و حقوق  
بری گرداند و حج و سایر عبادت را از ایشان بخت شده باشد کمی کند به سبب باریا به تبرع بعمل آورد و از کتاب و کتاب  
سید علی بن طاووس علیه الرحمه نقل شده که در دست من از حدیقه الیمان از جناب سالک صلی الله علیه و آله ماثور است  
آنحضرت فرمود که منی آید بر بست ساعتی شخت از شب اول و من میسرم کند مرد دکان خود را بدو چرخ می  
خدا پس اگر نیاید خیر می که بدید از راه خدا پس بخواند یکی از شهادت و رکعت نماز که بخواند در رکعت اول آن  
سوره فاتحه یکبار و سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره الفاتحه را سه بار و بعد  
سلام گوید **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَبْعَثْ نَوَابِغَهُمْ اِلَى قَبْرِ ذٰلِكَ الْاَمِيَّةِ**  
فلان بن فلان پس فرستد حق تعالی هزار فرشته بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی حله باشد و دست  
میدارد و قبر او بعد از شستن تا دیدن صورت او میشود و نماز کند از ده ست بار و آنچه می باید بر آن افتاد  
و بلند میفرماید بر او چهل بار و در سجده را خواند علیه الرحمه و ایت نموده که نماز هدیه میت و رکعت است و در  
و ایت فاتحه و ایت الحمد و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره الفاتحه را سه بار و بعد از سلام گوید

[illegible]



از جهت او استغفار کند و و هم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از او بماند و مردم بعد از آن بخوانند و هر روز یکی  
 بکار و مردم از آن نفع یابند چهارم آنی که جاری سازد و حجم جایی که حضرت نماز که خلق خدا را متوجه خود  
 است که مردم بآن عمل نمایند از راه و جهت خلق یا تصنیف کتب و مانند آن مقام ششم بیان و جوهر  
 میت باشد اگر کسی که مرده را بعد و رشدن کر می بهم رسیدن بر روی میت قبل غسل بر آن  
 انظر للامریه الاخبار الکثیره منها الصیحه اذا منسخت لاجلین یبید فاعقل و بر چندین وقت  
 تصریح بقبلیت غسل و از جهت لکن اطلاق آن با بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت صین بر و در  
 آنست که در پیش آمد با بعد غسل بنا بر صیحه دیگر نص است و قبلیت غسل و شستار و بوجوب بجا اذا اصابت  
 جسد الميت قبل ان یغسل فقد یجب علیه الغسل و بعض و آیات دیگر تمایز آن میکنند و کون در  
 بعض و آیات امر بغسل بعد ما یغسل نیز آمده آن و آیات متروک العمل است و بعض اعلام آنرا حمل  
 کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل می رسانند و اینند و جهت آن که از وضعیست و اما  
 وجوب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال آنست یا مطلق غسل هر دو محتمل است لکن شهرت است که غسل کامل است  
 و در ستفادین حکم از جهت نص کامل است اگر می ممکن است که جمع کنند در میان نص احیاء غسل قبل غسل  
 الميت نص امر بغسل من و لو بعد الغسل محل الاول علی الغسل الکامل و حمل الفاعل علی الغسل الغیر التام کلمه فراغ  
 الشاهد بلکه ظاهر است که قبلیت غسل که فی المعنی تا فی غسل است از جهت آنکه نفی مقتضی استغراق است لکن دارد  
 بر نفی غسل بالبره و نص با بعد غسل بر وجود آن و لو فی الجملة و اگر غسل کامل نیز در نصیوت مندرج خواهد بود لکن دلیل  
 از این حکم خارج خواهد شد و کیفاکان بنا بر اشتراط سقوط غسل است بعد کمال غسل مخصوص که از اغسال  
 آن انقراض شده باشد و لکن من بعد غسل ثالث با تمام نمید باشد و وجوب غسل در مس آن محل نظر است و ظاهر است  
 که حاجت بغسل من نباشد و چنانکه میت غسل و حجب شود و مخپن من باره از جسم از میت یدیه جدا  
 گردیده باشد و مشتمل باشد بر استخوان و لکن لعل فکلما کان فیبه عظم فقد وجب علیه غسل  
 الغسل و قریب منه الرضوی و شهرت جایز ضعف آنست اگر استخوان نشده باشد غسل من آنست  
 و از غیر محقق مطلقا عدم و وجوب ستفاد میشود و لا اصل در استخوان است که اشکال کرده اند و کیفاکان

ست مثل غسل النعال است و نهیت مثل غیر خاست و حاجت بود و برای شستن و آب و مطلق  
الاسم و آن بسیار است تا آنکه شش شنبه آنرا از نیت یا نجاه شمرده اول غسل جمعیت و شستن  
است و آنست که گفت مکره است از نجاست که بعضی روایات و قول قدما صحت لفظ و وجوب  
درین مقام استعمال آمده و روایات عدیده و قرائن بدیهه بران دلالت دارد و وقت آن از صبح صادق تا قبل  
آفتاب روایت صحیح بران دلالت دارد و بعضی گفته اند که تا وقتیکه جمعه را نخواند و هر قدر که بزوال قریب باشد  
کافی الرضوی و طحطاوی لاصحا و دوم غسل شب اول ماه رمضان در روز پنجشنبه و عوی اجماع بر آن که ده  
و روایات معتبره بران دلالت دارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس که غسل کند شب اول از ماه رمضان  
در هر جا که باشد یک سال بر سر زری پاک شود و اما ماه رمضان آینده و در بعضی و آیا آمده که بحث سلامتی میباشد  
ماه رمضان آینده و باید که اول شب غسل را بعد از آرد و در غروب آفتاب بعد از نماز مغرب چهار روز دوم غسل  
پانزدهم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفتم که بوم القدر جمعیت پنجم غسل شب نهم ششم  
غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و سوم ششم غسل شب عید فطر نهم غسل روز عید و دهم  
غسل روز عید قربان وقت آن عیدین وقت طلوع فجر است تا دوپایز دهم غسل روز عید و از دهم  
شب یازدهم ماه رجب فیض غسل روز بیست و نهم شب بیست و نهم غسل شب یازدهم ماه شعبان  
یازدهم غسل روز عید غدیر یعنی هجدهم ماه ذی الحجه شانزدهم غسل روز عید مبارک است آنست چهارم ماه ذی  
است علی الشاهر بعضی نیست پنجم گفته اند و بعضی یکم و بعضی بیست و هفتم هفتم غسل اعرام هجدهم غسل زیارت  
حضرت الانام و ابیه کرام علیه السلام نوزدهم غسل توبه از گناه باشد از غرضی که بگوید بوده با و خواه  
و جمیع شخص که ده اند که بگوید غسل بنا بر طلب حجت از خداوند عالم نیست و یکم غسل دخول مسجد و بیست و یکم  
غسل تنجیه بیست و دوم غسل دخول کربلا بیست و چهارم غسل دخول خاگانه بیست و پنجم غسل دخول مسجد کوفه  
غسل شنبه غسل و اول طفل در وقت ولادت او و بعضی واجب است بیست و پنجم غسل از برای قضای نیاز است و بیست و یکم  
ترک نماز کرده باشد تا تمام صلاتش گرفته باشد و در آن روز خلاف نموده از مردم حجاب غسل در صورت انتقامی و در طوالت  
و شنبه علیها الرحمة الکفار و این بر طاعت و شنبه یا بعضی معتقدند که قضای آن در شرط بیست و یکم و کفایت آن کسوف درین مقام



بسیار درونی حد فیه منتهی است پس از آنکه این حد است می آید که در حد فیه منتهی  
نفس البیرون و ما هرگاه بمقام آن نیفتد علی نفسه الدخ و اورد شده به پیش لاسلم که ظاهرش ضرر علی نفس  
بسیار بلکه ظاهرش نیست که خود در محض است با آنکه در شدید حکم فرض بدست و آنکه تحمل آن است پس آنکه بمقاد  
لا حرج فی الدین چنین تکلیف شاق نیستی باشد و اما آنچه در بعضی و آیا آمده که خبا امام جعفر صادق علیه السلام در شمار در  
در شدید شد غسل را بعمل آورد پس آنکه شدن ضعیف است شمله ذکر در شدید است و چنانکه در مطنه خرج و در  
با آن اعتنا فرموده چنین در شدید پس حرج و این لایق اعتنا نباشد باید که در حرج لایق اعتبار نباشد و اگر در غفلت  
یا اول تا نیکو می تواند بود که در حرج خاص است اگر اجتناب موجب مطنه ضرر نبوده باشد پس تاویل در بر و می تواند شد که شاید بر  
نسبت با اجتناب از غیر تیر شاق نباشد که مستوعی هم کرد و اگر آری باقیمت توان گرفت بدل قیمت واجب و اگر چه بسیار آری  
باشد و چنین مثل قیمت مثل باشد مثلاً حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اب ضرر ابد دنیا را بخیر خود  
و از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم مرویست که اگر آری باقیمت صد هزار بیاید بکند فرمود این امر تعالی بوعبت او  
دارد پس اگر ممکن باشد نمی خرد و الا فلا اگر گویند که فرق حسبت که بنا بر حفاظت مال طلب آب با قطب آب و بنا بر خرید  
مال کثیر و آب باشد اگر حفظ مال واجب پس مال آن حرج اضربا که طلب آب واجب پس حفظ آن حرج لازم بوده باشد  
خوابی گفت که فارق نیست و حکم مذکور تعبد محض و بعضی حکم که ده اند که فرق نیست که حاصل در صورت تلف مال عوض  
است و آن که منقطع است در صورت تلف مال بدل قیمت آب بر حلی حاصل میشود لکن شیخ شهید علیه الرحمه در دفع  
فرموده که در صورتیکه بدل مال اتلاف آن بهر دو جائز می بود و مورد ثواب خود می کرد و پذیرا که توفیق نفس طلب الرضا  
بر بهر دو تقدیر بعمل آمده بلکه بر تقدیر ثانی عوض و ثواب بهر دو برای او حاصل خواهد کرد و بدی خلاف اول و لکن شارع  
اول اجازت بلکه واجب کرد و انید و ان الشافی فالفلاق هو النص لا غیر و الله اعلم و اگر با او آبی بوده باشد  
و لکن تشنگی خود حائفا باشد تشنگی رفیق خود را که می شناسد یا آنکه بمفارقت او متضرر شود و هر چند آن  
رفیق کافر باشد یا پاجانوری که با تلاف آن متضرر شود و جعلت آنکه آب قلیل باشد هرگاه آن را به اهلدارت  
بصرف رساند برسد که در وقت تشنگی خود با دیگران بمن ذکر الفصل ما یرزما فی مرقب غیر مرقب الدار  
آبی نخواهد داشت پس در صورتیکه جائز است هرگاه بدشتر خشن باشد بجای تشنگی مضمون نباشد و آب تقدیر طاعت

جنبه داشته باشد آیا از آنجاست مقدم خواهد بود و بدل طهارت شرعی می باشد که در طهارت شرعی خواهد بود  
 نجس نمی آید بجا خواهد آورد و جمعی گفته اند که طهارت جنبه مقدم است زیرا که بدنی ندارد و جلا طهارت مایه کمال است  
 متبادرند از حجی است بر چند محل غیر از آن که دعوی اجماع این بوده اند پس قول آن متعین خواهد بود هرگاه برآمده آب برسد  
 عینش تمام نشود و در مثل آنکه که حاجت با مقام و در بیان چیزی چند کتب می آید آن که در آن در صلح است  
 که موضوع فایست و در صدای صعیب با اتفاق اخل است لکن جمعی صعیب باطل ارض فیض می شود و اندونبار است  
 هر چه بر روی زمین است یا در جوار زمین خواهد بود و تفسیر اول بحسب و النصوص اجماع است که شطری از رویا  
 و لایق است و در جوار زمین است و بعضی عوی اجماع بر آن کرده اند و جناسید سند از اخبار قوتی است و دیگر  
 و نسکی نیست که در صورت اضطرار تیمم بر آن جائز است علامه در مختلفان عوی اجماع نموده پس احوط آنست که بر حال  
 اقتصار نمایند و بدو ضرورت تیمم بر آن نکنند و جائز نیست تیمم بخیزی که اسم خاک و زمین بر آن صیاد و بی مثل است  
 و یا باحواله از اسم زمین خارج شده و یا مثل معدنی و مضایقه ندارد تیمم بر زمین نوره کچ قبل طبع نیا ناز شکر  
 و بعضی منع کرده اند بجان اینکه از قسم معدنی است آن ممنوع است بعضی تخصیص کرده اند بحالت اضطرار که در آن  
 بر آن ظاهر است بجز احتیاط و کرده است تیمم بر زمین شور زار و دیگر و اگر اقسام تراب ارض موجود است تیمم نباید  
 می توان کرد و بعضی گفته اند که تیمم بر غبار مقدم است بسنگ احوط اجماع است تیمم بر رویه و صوری که غبار آن مقدار تیمم  
 باشد که سطحی از خاک نمایان بوده باشد بر حج قول آن بعضیست در صورتیکه غبار نمایان باشد و باطل نمی دانند  
 آن خاک را قه باشد که در وقت غبار بر خیزد پس در صورت قول اول راجح خواهد بود و باید که تحریر کند و در  
 مظنه غبار بیشتر باشد از آنکه تیمم اختیار کند پس در حدیث صحیح آمده که اگر سواری از مرکب خود و نواخته فروید  
 تیمم کند بر عذیرین و یا بر بال و یا بر سنگ و درین غباری است اگر باشد در جا که غیر از برف و یخ و دیگر چیزها نیست  
 خود را پس اگر غبار داشته باشد تیمم کند بغبار آن الا از چیزیکه غبار آلوده شده و از روی صحیح مستفاد می شود  
 که اولاً باید که از آنجا که بعد از آن تیمم کند تا غبار از باطن بظایر منتقل شود و هرگاه غبار به هم رسد و کل تکلیف  
 موجود باشد تیمم آن می کشد و صحیح است که در حال آنکه لا علی الطین تیمم فان الله تعالی اولی بالقدرا اذ الیه یکن  
 معاتبت است و لا تقدار علی التفضیه و تیمم بدین بعضی علما قائل شده اند بقدر آن که غبار پس مراد است از

در بیان تخفیف مقدم بر تمیم بنابر آنچه گفته اند درست بلکه بعضی اعلام تصریح کرده اند که در صورت تمیم  
 و تقدم آن بر عجز و غیر عجز و مایع بر التیم عند الاضطرار بالاتفاق جائز است اگر مرد طین بر طوبی است تقدم آن  
 عجز بر شکل است و متعارف است سابقه اگر هیچیک از این چیزها ممکن نباشد و برف موجود باشد پس اگر وضو غسل یا تمیم  
 باشد اگر چه در یک آن حصول سکاقل غسل با طهارت مانده لازم خواهد شد و الا طهارت مانده قریب به دو مطلق است  
 و سبب طهارت آن غسل یا ساقط خواهد شد بهر جهت در بعضی گفته اند که اعضا غسل را میکنند و طهارت را بعمل می آورند  
 میگویند که تمیم نیز میکند هر دو قول ضعیف و قول اخیر و اصحیح فاما بعد دلالت دارد بر این نیست مطلقاً و باطل  
 و تعدد احتمال استدلال بان تمام است الاحتیاط بالجمع بین الاقوال اولی مقام دوم در بیان قسآن مذکور  
 تمیم را بنی کار جائز نیست قبل از اخل شدن قسآن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت تا پس از سه و لایسالمین التامین  
 حوازی بر وجوب در اول وقت و لو وجوباً موسعاً و جمعی گفته اند که جائز نیست که بعد از وقت بخیم و گفته اند  
 باشد مگر برای تمیم و نماز و جمعی لعلم اکثر القهار بر آنند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت  
 باشد تمیم را تا آخر می اندازد و هرگاه امید داشته باشد اول وقت تمیم می تواند کرد و قول اول قوی است و بعضی  
 گفته اند که دلالت دارد بر اینکه بعد فراغ از نماز اگر آب ایستاده بر او عادت و مضایقه عجز او داشته باشد و خواه  
 وقت دلالت میکند بر آن ظاهر آن همین است که تمیم در وقت اقع شده و اما آنچه دلالت بر آن میکند مگر  
 رجاء زوال عذر داشته باشد پس محمول است چنانچه است و لکن چونکه بعضی دعوی جماع بر تأخیر در صورت مذکوره  
 پس عایت آن حوط است مقام چهارم در کیفیت تمیم است بدانکه اول افعال تمیم باید مقدم بر وضو  
 است و دوم مسح پیشانی سوم مسح پشت هر دو دست از بند دست چونکه نیت اگر چه در ابتدا شرط است  
 عباد است پس لا تعرض بان لازم است تا نیا تحقیق اول افعال ظاهری تمیم بجهت شرط اقران نیستان معلوم  
 شود که معارضت آن ضرب ضرر است یا مبیح جبهه اما امر اول است تحقیق معنی نیت که سابقاً گفته  
 حاجت با جاده آن نیست که در مقام بیان و پذیر کار است یا تحقیق آنکه آیا تمیم نیت دفع حرف می باشد یا  
 شرط آن دوم آنکه نیت است بر سر و یا نه چنانچه در بعضی تمیم دارد و بعضی آن را مقام لازم اما اول  
 پس آنکه اکثر علما گفته اند که تمیم نیت است چنانچه صلوٰه در کار است نیت دفع حرف می باشد و بعضی نیت دفع حرف را

جائز و شایسته اند و آن در محل در وی که زوال عذر را بنزد خود حجت قرار دهند و هم متحمل شوند بر رفع حد  
الی غایبه نیز رفع حدش مطلق و قول اول اقویست چه تمیم حدش را رفع نمیکند بلکه حکم را تا وقت قول عذر مطلق و کلام  
و بعد در محل قول ثانوی خالی از تکلف نیست اما اول پس بنا بر جهت اطلاق حدش بر زوال عذر باید که الاصل حدش بر  
بدون عذر و اما ثانی از غیبه حدش غایب پس اگر عذر از آن بر رفع منع است پس آن بصفت اشتباه بیکدیگر و اگر از  
از آن ارتفاع نفس حدش است پس خود آن بعد عدم بلا سبب و صورتی ندارد بآنکه بعضی اخبار در بعضی حدش  
وارد است بقول الشیخ لابن العاص قد صلی الله علیه و آله صلوات الله علیه بآنکه حدش بر غیر قلم الصداق و قلم  
امرقوم و هو جنب قد تمیم و هم علی طهارت نجس اگر حدش بر رفع حدش یکبار خطا باشد لغو خواهد بود و حدش  
نخواهد بود و اگر عذر باشد پس اگر تمیم بآن شخص خاصه تشریح خارج خواهد بود اما تحقیق ثانی پس بدانکه جمعی گفته اند که  
در تمیم بدلت در کار است این امر دلیلی و اذبح بر تقدیر اتحاد وافی الذمه ندارد و در صورت تعدد بنا بر شخص حد  
بآن متعلق می تواند شد مثل آنکه زن حائض که آب آشفته بشاید تمیم بدل غسل میکند و دیگران وضو بعضی را بنصورت  
اللازم نمیدانند و آن بعد است بعضی بر تقدیر عدم اختلاف تمیم بدل وضو و تمیم بدل غسل یکبار و بعضی  
قائل شده اند بوجوب تعیین آن محل نظریست که چه احوط است و اما قائل اند بوجوب بدلت بعضی اینها گفته اند که  
برای نماز بنماز غایت بدلت در کار نیست و همچنین تمیم برای خواب که با وضو امکان طهارت نمایی و اینجا ما تمیم با برکت  
پس اگر تمیم بدل آن میبود بدون تعدد بدل وافی شد و لکن می توان گفت که بدل اختیاریست چنانکه در خصال افکاره  
و اما امری که یعنی تحقیق اول افعال تمیم که اقربان نیست با ضرورت پس جمعی گفته اند که اول افعال تمیم ضرب و اگر آن  
بنا بر اقوی دن و در بریدن آنچه در حکم است بوجه تکا و اعتماد مطلق وضع و بعضی طلاق وضع کافی دانسته اند  
و آن محل تا مل است کیفما کان اخبار و آورده در بیان کنیت تمیم بر دخول آن در تمیم دلالتی دارد و بعضی گفته اند که  
اول افعال مسح بر سر و وضو مقدمه آن مثل گرفتن آب بکف و در طهارتیه و بویات خیراره و فلیتیم بنیاید علی  
البدن و البود عثر تمیم و بصلی و لکن چنانکه می بینیم اطلاق تمیم در ضرب و اوران ضرب در حد با شستن النفس با جستن ثبوت  
پس بنا بر اطلاق اصل در این از اینها تا میباید که در افاده خروج ضرب با وضو تمیم است و بعضی خارج کرده  
باینکه اگر ضرب در تمیم داخل باشد باید که اگر اشک را بر پیشانی ریخته اند کافی باشد و حال آنکه کافی قائلان شده

[illegible]



بیه حکم اصل عضو است و همچنین بخت باطن کفین با عدم تعدد و حامل و همچنین میانیت و مسوح آر کی  
 تعدد به حکم از شکم دست ایشان در ضرب مسوح نقل خواهد شد و حکم ضرب مسوح بر بخش اگر چه تعدد کند  
 مدارک و ذخیره لایح شود شکل است بکلیه است اگر حاملی تواند گذشت و ضعیف این لازم خواهد بود و اگر بعضی  
 میسر آید باینکه مانع مختص بعضی باشد در بصورت ضرب مسوح باطن بعضی کف کا خواهد بود و لا ینقل الفرض  
 الظاهر و اشهر نظر شرط طهارت مانع مسوح است از شرح مضایق نفی خلاف از آن لایح میشود و لکن بعضی  
 نامل کرده اند که نقل عن حاشی عید الدین غیره اذ اكانت النجاسة غیر متعدية جاز الیتم و اكانت مياه نجسین و  
 این ادعاست پس باینکه فعل دوم مبار قول اول و او این بار قول ثانی از افعال تیمم مسوح است که آن مسطح پیشانی است  
 و بعضی آیات لفظ حسین آمده و در بعضی آیات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند آن شده و راجع است  
 از ابو جعفر علیه السلام که او بر سید از آن حضرت حالت تیمم پس دست خود را بر زمین زد و پشت و آستانه را  
 را بعد از آن نمود بر چهره خود پس این و این نیز مختلف است لکن وایت مذکور به هیچیک نقل شده و اشهر مسوح و اول  
 است و بعضی بر وایت اخیر که دلالت بر مسوح وجه میکند عمل نموده اند و آن وایت متعدد است تا آنکه بعضی شمار کرده اند  
 که دوازده روایت است از آنجه است وایت او دین نعمان از حضرت صادق علیه السلام فقلنا الله فلیکفیم  
 فوضع یدیه علی الارض ثم مسح وجهه یدیه فوق الکف فلید الیغنی عرض کردیم بخدمت آن حضرت پس حکایت  
 باید کرد و پس آن حضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد از آن دستار را برداشت مسوح و خمی و دستها را  
 بالای سینه دست بجهل آورد و ظاهر این وایت استیغاسه است وایت آن نه است علی بن بابویه و لکن سید قطره  
 الرحمه دعوا اجماع بر نفی آن فرمود و اخبار جبهه حسین با کریمه و منه صعبا طبیا معاخذ ان ساره از حضرت  
 ابو جعفر علیه السلام وایت کرده که عرض کردیم بخدمت آن حضرت که از کجا دانستی که مسوح بعضی و یا با کانت  
 حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است مسحوا بر وکم المسح سبب بابت بعضیه استیم که مراد مسوح بعضی است  
 بعد کلامی از شافعی فرمود که حق تعالی فرمود فامسحوا بوجوهکم انما مسحوا بوجوهکم مسحا لانما قالوا مسحوا  
 و هرگاه این ادعاست که مسوح بعضی است و این را هم فرموده اند و این را هم فرموده اند و این را هم فرموده اند  
 و چون مسوح جبهه نبی علیه السلام تعدد از آن بخش که بر زمین اند و اگر چه مفهوم بعضی است و این را هم فرموده اند

کجینین با ایدیه در ملک کج خندیکه حکم بچو آن کارو نیست همین مختار اکثر علمای مالک از شخص  
 اجماع بران نقل شده و حمل و آیا جین چینی بر حده بنا به حدیث ازین روایت از دیگر روایا بیانیه استفاد  
 میشود که مسیح پیشا برود دست باید کرد و ازین روایت که مسیح شهید اول و در ذریعه مرده و بحسب لفظین  
 فلو مسیح ایدیه سالم بخور و لکن از چند علیه از کفار ابعس از دست است بخور نموده و شهید و در جوشن گفته بود  
 او معارضین شهرت و لکن دلیل این صدق مسیح است شهرت دلیل عنایت پس حاضره بکلی تحقیق خواهد  
 و لکن دلیل او اگر تمام شود باید که دست چپ هم کافی باشد و لم یقل به بانکه در خصوص بهر دو وار شده و  
 توقیفی است پس تعدی از مدلول نص شکل نیست و لکن میتوان گفت که اتصال او امر مطلقه مسیح می آید و باید  
 زاید محتاج بدلیل است قائل و کیف کان پس اعتبار اجتماع هر دو نیست مگر در وقت امکان آن پس اگر معتقد  
 باشند و دیگری سبب ضعیفی قطع و کسری یا ربطی انکفار میثور خواهد کرد و مسیح شست دست ساطع خواهد شد اگر  
 محل آن نباشد و الا حکم جبره با تو نیست حسب حال خود رجوع خواهد کرد و نمیکند در نیکه مسیح پیشا ابتدای آن  
 از دستگاه موت اما انتهای آن بجایین و طرف انف پس از باب مقدمه است و مراد از طرف انف آن  
 طرف است که متصل است بجهت طرف بعید لکن بعضی از علماء مسیح آنا بان طرف منتهی ماضی و اولی است پس  
 و جهت ظاهر نیست اما اینکه ابتدا از اعلا ضرورت یا پس مذنب اکثر و حجت کما صرح به الفاضل  
 و المحدث البحر او دلالت میکند بران و آیات بیانات حضرت علیم التجات در ضوی صرح است  
 بان بقوله تقسم بهما وجهک موضع السجود من مقام الشعر الى طرف الكاف و احتمال تحدید  
 مسوح درین روایت مستبعد است لکن من انی که دلالت بر تبعیاطی دارد و بقایا من الاول  
 الی الاخر بمسوح باد و هم علی اختلاف القولین مسیح سرد و کف دست یعنی مسیح نیست را بشکم و حسب  
 و نیست است چنانکه دست است از بند دست تا نگرستان هو المعروف من مذنب الاصل و بعد علیه  
 صحیح زارة عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین و لکن از علی بن یونس نقل  
 شده که او بوجوب تکرار همین قائل شده و الاول نظر و روایات مسیح ذراعین از مفرق تا نگرستان منحل  
 است بقیه چه و الا فی کتاب جمید دلالت بر بعضی سکینه لکن الباری کما فرست فی الروایه سابق

و اما این روایات بقول عامه اوقات پس هیچ معنی یافت کتاب الله و محافل عامه برار وایت صحیح در است  
 و در این روایات و از اینجا است که جمع بین الروایات بحمل علی الاستحباب تنجیه نیست و قول بان چنانچه  
 کما یقین الحق فی المعبر عن بعدیت و بعدیت است نیز قول بحسب مسیح از اصول اصابع تاروس و منی که  
 قول ذکر کرده اند اول است یفها کان مسیح مختص است بپشت آن و خدا در آن ظاهر است  
 بنص و آیه در این مدفع مسیح مرقه الی اطراف الاصابع احدی علی ظهر ما و احد علی بطنها پس بر قول مسیح  
 احتمال دارد که مسیح بطن نیز چسبیده لکن آن قول خود وضعیت پس وقوع آن بطریق اولی ضعیف خواهد بود  
 باید که مسیح پیشانی و پشت مرد و دست استیقا تمسوح ضرورت و لکن بعضی گفته اند که اگر یسعی باقی ماند که  
 در عرف مسیح نیست باز که آن صادق است و نیز نخواهد داشت عدم التفریق و ذلک و الاثر بر المسیح واحد  
 فی البشاشة و البشاشة و اجمع البرهان نقل شد کیفی مسیح ظاهر الکف مرة واحدة مع عدم التماثل و التماثل الاستیقا و از اینجا  
 لایح می گردد که مسیح پشت محالیکه گشتان با هم فراموش شده باشند ضروری را در آن تحلیلی استیقا گشتان  
 است یا خبری از باطن آن بان باب مقدمه مسیح و چنانکه قدس بان را ترابند دست در مسیح داخل کرده و در ردیف  
 فی النص السالف و لکن در ذکر مسیح تعجب بر الاصابع عند الضرب نص علیه الصانع لیکمل البید من العید و لکن  
 محکمها المسح الاصل و عکس آن هم ندارد یعنی استیقا با مسیح و جمیع اخبار آن بر مسیح و کما نیست از انچه  
 ترتیب من جهة التماسی لایح می گردد و اما موالاه پس مسیح شهیدانی علیه الرحمة فرمود که ظاهر استیقا اتفاق است  
 و چون بخوبی تبیین فیه که هر واحد از افعال را در پی ما قبل آن واقع سازد و بخواهد که در عرف او را منفرق و غیره  
 باطل شود و محم باطل در موالاه یا که سار منی و تکرار و احتمال تطرق است اصل منصفی است و بر تفسیر است  
 وقت و تفریق فساد را متعین است نه فاضل خراسانی علیه الرحمة در ذخیره از منتهی نقل جماع نموده و در مسند این  
 روایات روایات بحث نموده و لکن بدلیل جهات باینیه و عمل اصحاب و اصل شتغال فرموده و توفیق یقین  
 بر مراعات موالاه و جوب آنرا موجب است و الا که لکن در صورت لایح می باشد بان در بطانان هم در فرود  
 و تفریق عبارت بر این مقام مقتضی اعاده است اگر چه حکم نمی باشد است الاحتمال و اذین تنجیه بر تفریق  
 و در این کتب کتبیم باقی مانده که یا ملوک شرط است یا بعضی که بعضی از اینها که بر تنجیه پیدا شده

تاسع نجاک و اقشردیانه میانہ علیا دین باب اختلاف است اشہر عدم وجوب آنست و اکثر تاسعین قائل بوجوب  
آن شده اند و فاضل معاضد نصرت مشہور مرتبہ اتم نموده بلکه اجماع دانسته و لکن مسئلہ خالی از اشکال نیست  
مہما اکل اعتبار آنست لقولہ تعا و ایدیکم منہم فی الصبح بقولہ ای من لک التیمہ یظہر کون المراد التیمہ  
الکثر النصوص مطابقتہ بورد و بامور و الغالب من تعلو شی من اجزاء التراب بالبدن التراب طوی  
علی المسوح کالماء و لکن مقتضی التیمہ بحجج الاطس الحارثیہ التیمہ علی الاشہار القوی باجبا لنقص الشامل للنقص  
للاخراج جمع لکن فی الاکثر استانہ لہ اقل ان استجاب بالنقص لا یدل علی عدم اعتبار العلوق لہ فلما یستلزم  
سلبہ بالکلیتہ بل یقی بہ ما کیفی للمسح و انما لنقص لرفع التشویہ کیفما کان تمیم نجاک منجہ کہ صلب باشد ضرری دارد  
کہ از علوق خال خالی نمی باشد و اگر فرض شود کہ اصلا خال از ان بہت متعلق نشود پس بنا بر مشہور تمیم خارجہ  
و یویدہ جواز التیمہ بجمہ و بنا بر شرط علوق تمیم صحیح نخواہد بود و مرا حاتمہ احوط و ادنی غیرہ و احکام حیدریم  
از احکامیکہ در طہارت مایہ گذشت و وہم انکہ اختلاف است میان علما رضوان علیہم در انکہ آیا یک مرتبہ  
مسح پیش از ہر وضو کافیست مطلقا خواہ تمیم عوض غسل یا خواہ عوض وضو یا بر ای ہر دو وضو در کاست یا  
تیممکی بدل وضو باشد و آن یک غیر کافیست انکہ بدل غسل باشد و آن وضو در کاست و آن تحاریر بعضی در جمیع  
در سالہ غیر قول محتجی در متبعہ شہید و کرمی طاہر کلام کلینی در کما علی بن ابی ہریرہ علی اقل عنہم قول ان فی قول  
از طاہر شیخ مفید سارا کان ایشیخ حسن علیہ الرحمہ در مفتی از جمعی قول ثالث مختار تحقیق است در سرائع ہوا لا یشیر  
دین فمختلف و جناسید و اکثر شای الما بن قول اول ان نصرت نموده اند و جناسیخ محمد حسن قاضی خیر انہما یستحب  
داوہ اند و سکنہ کار اسکان نیست و اگر وقت حدیث و انشاء و تحقیق انہم سیدہ سالہ مفردہ یسوم و احوط آنست کہ تمیم مطلقا  
ضرر بعجل آنند کہ بقصد وجوب یک بقصد استحبابا احتیاط و اگر دو تمیم بخارند زیادہ تر احتیاط خواهد بود و در عا ان قول  
علوق یعنی تعلو خاک و در عوض غسل زیادہ تر است و التیمہ سوم انکہ اگر دو تمیم بنشین شعور زار و یک در زمین حج  
و کعبہ قبل طہر آن مشہور است و بعضی منع کرده اند بطنہ انکہ معتد است ہو ممنوع و بعضی و اباد لا ینحی حواکہ  
از ہی انہ تا بہ شہد کہ معتد است تمیم بران جائز نخواہد بود و عمل ہر دو اگر در چہر ان بہ استحبابہ از اطلاق خاک لکن از  
خارج کردید ہمچنین جائز نیست تمیم بخاک ہر قاعہ تمیم در بیان بارہ از احکام تمیم و انکہ است کہ یک بار تمیم باشد

۱۸۲  
 طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری باو عائد نشود و اما وجوب طلب تحقق سبب و شرط فلاح است از المجد  
 المسافر الماء فليطلبه ادام في الوقت فاذا خاف ان يعوقه الوقت فليتيه وليصل ويشرب من  
 نامو اركب تير باب از هر چهار تجسس آب بکند و در زمین هموار و معتدل که از سبب در متوسط القوة بهر سبب  
 انداخته شود و بعضی آیات بر آن دلالت دارد و مثل اصحاب ان مرجع است پس تخیر مخصوص اول خواهد بود و اما  
 سقوط طلب در وقت عدم امکان پس ظاهر است ان استدلال بکلف نفسا الا وسعها و اما عند التفرغ فلان دفع  
 عن النفس اجتناب نه في اجتناب تقيهم فان خاف عليك الخلف عن اصحابك فقتل او ياكلك السبع  
 و كیفها كان پس طلب در غیر مصرح جهات اربع نیست از اطلاق بعضی استنباط کرده اند که طلب در جهت  
 کافی باشد و آن سبب است چه تمام معلوم نیست بعضی گفته اند که در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت و در هر جهت  
 در چهار جهت اجتناب و بعضی طلب در زمین و بسیار کافی نیست لکن عبارت شان ان سبب است  
 طلب در جهت دعا و دعوی اجماع از غنیه نقل شده و هرگاه خود قادر بر تحسین باشد و انساب ان که لازم است که  
 بگیرد اگر چه با جرات باشد لکن عادل پیشتر و مقدم خواهد بود و الا کسی که بهر سبب اگر قدر آب در بعضی جهات باشد  
 طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفها كان هرگاه و طلب آب بقدر واجب تصور کند و تمیز کرده نماز را باجماع  
 آب است یا شرب و طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود و هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت بتوجه آمده باشد طهارت  
 بکند و نیز صورت اگر آب یا بد تا بهم انا و تیمم و نماز لازم خواهد بود چه این تیمم بسبب اخلال شرط مطلوب شارع است  
 فاسد باشد یا آنکه امر بالتمسک بهی است از ضد آن پس در وقت طلب مطلوب فعل غیر آن بر او نباشد و  
 است که بعد تجسس آب بر پنج مطلوب شارع اعاده نماید آب بیابد یا نیابد و هرگاه وقت تنگ شده باشد  
 چونکه وجوب طلب در خیال ساقط است اگر چه بر اجماع آن در زمان ما قبل مواخذ خواهد بود و لکن تیمم  
 کافی خواهد بود و خلاف در این صورت بر تقدیر شیوشت آن بجا نیست حیث است و هم آنکه تیمم کننده اگر  
 قبل شروع در نماز آب را بیاورد تیمم او منقض خواهد شد بوجوب آب و طهارت بآب بر او واجب باشد مگر آنکه  
 تنگ باشد که در شغال بطهارت مایه وقت از دست داده در این صورت همان تیمم نماز را بجا می آید  
 علی الاصح الا نفع و بعضی گفته اند که بهر صورت تیمم باطل میشود و اطلاق بعضی آیات مستند

کمی و در آنها صحیح قلت ان اصاب الماء وجع على اخره ان يقدر عليه فلما اراد ان يغسله فقل  
تيممه عليه ان يغسل يديه و استدلال بان درین مقام شکل است لظهور ان المانع الشرعی کالمانع العقلي انک گفته  
که آب کیما کان باطلا من وایت ناقص است چونکه نماز مشروط بطهارت و تحصیل طهارت مغفوت و مستحب است  
بنفاذ و اوقات الشرط اوقات المشروط نماز مندر دست نیست قیامل سوم آنکه اگر آبی بجهتیم هم رسد و قبل  
استعمال از دست رود پس از دو حال گمانیت یائیکه آنقدر زمان گذشت است که اگر شیخ طهارت با  
سجایمی آورد یا اینکه اینقدر وقت نایقه بر تقدیر اول تیمم و البتة شکسته الحال اگر آب بهم نرسد ضرورت تیمم  
کند و بر تقدیر ثانی اگر بگویم که شرط انقراض جبران آب هست باید که تیمم اعاده بکند و اگر بگویم که مکن شرط  
پس تیمم نابوی باقی خواهد بود و حجت با عاده خواهد داشت آری اگر تلافی قبل تیمم یا خیار او یا احتمال اولی که ممکن  
محسوب شود و عاده تیمم لازم گردد و احتمال دارد که محض انهم بدمه و اوبت شود و تیمم منقص نشود و هذا  
اولی بالنظر الى ظاهر الدلیل و استصحاب صحت تیمم نیز مرجح است و اما استصحاب بقاء شغل فیما قبل  
عبادت پس معارضه نمی تواند شد و یکطرف نبود مگر با دانی یا تیمم پس انتقال فرض محتاج بدلیل است  
آنکه اگر آب بعد فراغ از نماز بدست آید پس حاجت با عاده نیست و اگر در نشانی نماز آب بهم رسد پس حجت  
گفته اند که بعد بکبره الاحرام یا قبل آب در تیمم غالی بهم نرسد باید که بر نماز خود متمسک ماند و در شرح لمعه قول  
را اشهر داشته و این در پس دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قنات داخل شده  
بحال خود میماند و الا بعد وضو نماز از سر بگیرد و این قول از سلاسل منقول گشته و جمعی گفته اند که اگر  
منور بر کوع رکعت اولی رسیده بر میگردد و وضو کرده نماز از سر بگیرد و اگر بر کوع رکعت  
بر حال خود بماند و بعضی گفته اند که اگر بر کوع رکعت ثانیه داخل نگردد و عود میکند بوضو و بعضی گفته اند  
که هر حال که باشد نماز را می شکند هر گاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگر تحسب  
منقطع باشد و اگر راند قطع نماز لازم نمی شود و بعضی گفته اند که تا وقتی که بر کوع زفته شکستن نماز نیست  
و این قول از این حمزه نقل شده و القول الاول لعلمه الظاهر لضموم حاصل مضمون آن این است  
و قیلة تکبیر احرام از نماز خود بعمل آوردی آب بنزد تو در آنوقت رسید پس نماز و تیمم خود را نمی شکستی و نماز

نحو و مستحرمی باشد و ممکن است که گفته شود که ابطال نماز در صورت وجدان آب تعدیه  
 الاحرام و قبل از کوع ضروری نیست بلکه اگر خواسته باشد بهمان حال نماز را تمام کند و اگر  
 خواسته باشد قطع کند تا وقتی که بر کوع زخمه است و سرگاه بر کوع داخل شده باشد تمام تخم خواهد بود  
 جمعی من الروایة فیکون بالخیار ما لم یکمل لکن این نحو جمع با وصف حکم مراتبام تعدیه احرام و امر به جمع قبل  
 الکوع ظاهر از بعد نیست چه اقل مراتب امر به رجحان باشد رجحان بر دو جانب با هم منافات دارد و اگر انگاه گفته شود  
 که امر و تحقیق برای باحتیاط و از آنجا از بعد نیست با آنکه قول به تمیز به تصریح نظر نرسیده اگر چه از ظاهر  
 بعضی عبارات متنباط آن ممکن است پس از این نحو است که عمل بر شهور نموده اعاده میکنند و دیگر اقاوی و ابی  
 الذریع و حتی و است در میان قائل اول و ثالث الصحیح است و پس اگر بر کوع کعت اول داخل شده جز  
 مستمر نماید بر حال خود و وجود آب در حق او مثل عدم نیست بخیر آنکه فاقص تیمم مثل فاقص وضو است که  
 وجدان آب و زوال غدر ففی الصبیح یصل الرجل یتیم واحد صلی اللیل و النهار کلها فقال نعم ما یصل  
 او یصل لاء و از اینجا لا شیء شد که تیمم برای نماز یوقت اگر تنقص نشود برائی قست یک کافی است اگر چه  
 در تیمم ابتدای تخمین وقت معتبره و اندر چه است در تیمم بالاتفاق پنج نماز وقت ثانی است با وصف جمع  
 و قس آن خلافا بعضی العائنه حکم بنقصه بخرج الوقت و لا یبایس یستتمم اگر تیمم کند جب وجدان از وقت  
 انقضی صادر شود و حدش شمر شد ظاهر آنست که بدل عمل تیمم میکند و اگر رسید مرتضی رضی الله عنه  
 منقول است که اگر آب بقدر وضو او را بهم رسد وضو او لازم است از آن استنباط کرده اند  
 اگر آب بهر نیست تیمم بدل وضو با اعتقادشان لازم خواهد بود و قول اول اقوی است منقسم آنکه  
 سرگاه تیمم با شستن باطل آورده نماز را بجا آورد و در شکامیکه عند شستن بر طرف شود حاجت با جاده نماز  
 ندارد و تنقیض منها الصبیح یتیم بالصعيد فاذا وجد الماء فلیغسل ولا یعيد الصلوة  
 و منها لا یعیدان و ب الماء عرب الصعیب و درین سند فرقیت میان سیر  
 و ضرر آنکه در وقت آب چنانچه با ضرر استعمال آن خلافا لیسبب الترضی تیمم افقد الماء و استند  
 معادیم است و در وقت آن اگر قائل شویم به تیمم بعد از وقت و شستن آنکه سرگاه اگر کسی

جمعه در مسجد جامع حد شصت و دو از دحام مانع شود از بیرون آمدن طهارت نمودن بآن تیمم میکنند و نماز  
جمعه ای بایستی که در آن روز اگر وقت منقضی شده باشد اگر چه وضو بعد است خلافتی و کلامی درین مسئله بظاہر نیست  
و نص همه باین حکم مصرح است آری حکم بوجوب اعاده محل نظر است چه علما را درین خصوص و قول  
است یکی اعاده آن ضروریست لما عرفت من ان الصلوة لا یصلح فیها الا یاء و اللغو الساقطه لا یصلح  
و دوم لزوم اعاده است لقوله اصله سلام فی الموثق الوارد فی المقایم تیمم و یصلح معوضا  
اذ انقص و ضعیف لضعف المستند و الاحتمال جوع الضمیر فی قوله معهم الی العامة لعدم تیمم معهم  
علی تحقیقه علی ما فصل فی الرایض نعم جائز تیمم بر نماز جنازه اگر چه باجماع بود بلکه ما هو المشهور بکلی  
دعوی اجماع بر آن کرده اند و از این جنید نقل شده که او تخصیص داده است اینجا را بصورت خوف فوت  
صلوة و عموما مات له بر جواز تیمم برای نماز جنازه دلالت بر قول اول دارد و لکن رعایت قول ثانوی  
است و هم آنکه هرگاه کسی مجتمع شود که یکی است و دیگری محدث بحدث اصغر و دیگری محدث بحدث بخت  
و آبی که موجود باشد کفایت یک غسل شستن زیاد پس اگر آن آب ملوک یکی از اینها باشد مخصوص با خود بود  
میر جلیحیت ملک از بد بکمال و بوارش متعلک شستن پس جمعی بر تقدیم او خواهد بود و چه اگر او از شستن  
است باید که آن آب انانت باشد و اگر حاضر است حتی خواهد بود بمتعال آن و امر داری خواهد بود در میان  
مرد و کس باقی و الما ملک منها اولی من غیر الما ملک لعدم وجوب البذل سیما و هو مکلف بالاستعمال  
بنفسه لکن در صورت اول میتوان گفت آب غسل از نمونه واجب تیمم نیست فی مقدم علی الارث پس غسل و از نمونه  
سر خواهد بود و اگر ملک کسی نباشد بلکه مالک آن بدل آب شستن و این آب تسبیح شستن و کسی بقیات آن  
نگردد یا پس در بعضی خصوص تقدیم می شود و در شستن از آنجمله است شستن صحیح که از حضرت پرسید که سه نفس بود  
یکی از آنجمله جنب بود و دیگری میت و دیگری بی وضو و و نماز در رسیدن آنها آبی بود که یکی از آنها و قال  
شبه آنها پس حکم فرمود که غسل کنید حیث رابع تیمم دفن میکنند و آنکه حاجت بوضو دارد و تیمم میکنند  
غسل نبات و رضیه است یعنی خوب آن بقرآن مجید غسل میت است یعنی خوب آن است نبویه  
نابت است و تیمم برای جمعی حارفت و بعضی الاثر و بعضی تسبیح می بیند و بعضی قائل بخیر شده اند







**TITLE**

دوخت الاحكام

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:--

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

